

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# تارهای عنكبوت

جریان‌شناسی فرقه بهائیت

جواد نوائیان رودسری

دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان  
گروه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

ویراستار: علی بابایی آریا



## فهرست

- ۷..... پیشگفتار.....  
۹..... مقدمه.....

### فصل اول ؛ جریانی به نام بابی گری

- ۱۲..... استعمار و تولد بابی گری.....  
۱۳..... تولد بابی گری و عصر قاجار.....  
۱۳..... علی محمد شیرازی کیست؟.....  
۱۶..... باب و گرایش به شیخیه.....  
۱۷..... آغاز فتنه باب.....  
۱۸..... ادعای بابیت باب و فتنه شیراز.....  
۱۸..... اولین توبه باب و تغییر مداوم ادعاها.....  
۲۰..... معتمدالدوله، بازوی مخفی استعمار.....  
۲۱..... ورود باب به تهران و حرکت مشکوک صدراعظم.....  
۲۴..... شورش های بابیه.....  
۲۶..... واقعه بهدشت و تأثیر آن بر بابیه.....  
۲۸..... امیر کبیر و ایستادن در برابر بابیه.....  
۲۸..... جانشینان باب.....

### فصل دوم ؛ فتنه بهائیت

- ۳۲..... میرزا حسینعلی بهاء کیست؟.....  
۳۴..... بغداد کانون توطئه جانشینی باب.....  
۳۵..... من یظهره الله کیست؟.....  
۳۷..... حسینعلی نوری و ادعاهای مالیخولیایی!.....  
۳۸..... جانشینان حسینعلی نوری معروف به بهاء.....  
۳۸..... عباس افندی (عبدالبهاء).....  
۳۹..... بهائیت، فلسطین و جنگ جهانی اول.....  
۴۰..... شوقی افندی ، دوش به دوش صهیونیسم.....  
۴۱..... بیت العدل.....  
۴۲..... نگاهی به تعامل بابی گری و بهائیت ، با استعمار.....  
۴۲..... مرحله نخست، تکوین.....  
۴۲..... توجه روسیه به بابی گری.....  
۴۳..... توجه انگلستان به بابی گری.....  
۴۵..... مرحله دوم، استقرار.....  
۴۷..... انگلستان و توجه به بهائیت.....  
۴۷..... بهره برداری ، مرحله سوم.....  
۴۸..... ازلی ها در خدمت انگلستان.....

- رنگ باختن ازلی گری..... ۴۹
- عبدالبهاء و سیاست نزدیکی به بریتانیا..... ۵۱
- شروع جاسوسی..... ۵۲
- اتصال بهائیت به صهیونیسم..... ۵۳

### فصل سوم ؛ تکاپوی بهائیت در ایران پس از انقلاب مشروطه

- انگلستان ، بهائیت و مشروطه..... ۵۶
- عین الملک هویدا کیست؟..... ۶۱

### فصل چهارم ؛ بهائیت در عصر پهلوی

- بهائیت در عصر رضاخان..... ۶۴
- دوران محمد رضا پهلوی..... ۶۵
- عبدالکریم ایادی..... ۶۷
- امیر عباس هویدا..... ۶۹
- هویدا و رسم خیانت به وطن..... ۷۰
- هویدا ، بهائیت و جدایی بحرین..... ۷۱
- هویدا ، بهائیت و ترویج بی بندو باری..... ۷۱
- بهائیان و نهادهای آموزشی عصر پهلوی..... ۷۱
- بهائیان و اقتصاد ایران در عصر پهلوی..... ۷۳
- هرژر یزدانی و مافیای بهائیان در ایران..... ۷۳
- واکنش مردم بر علیه اعمال بهائیان..... ۷۴
- تأسیس انجمن حجتیه..... ۷۵
- آیت الله فلسفی و حمله به بهائیت..... ۷۶
- واکنش بهائیان در برابر خشم ملت..... ۷۷
- تحلیلی از جریان اول مبارزه با بهائیت..... ۷۷
- امام خمینی (ره) و مسئله بهائیان..... ۷۸
- مشخصه های جریان دوم مبارزه با بهائیت..... ۷۸
- آغاز حرکت امام..... ۷۹
- اسناد در این باره چه می گویند؟..... ۸۱
- رو در رویی امام با بهائیت..... ۸۲
- بهائیت و واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲..... ۸۳

### فصل پنجم ؛ بهائیت و انقلاب اسلامی ایران

- بهائیت و انقلاب اسلامی..... ۸۸
- مصاحبه امام با کروفِت درباره بهائیان..... ۸۹
- نامه سرگشاده بهائیان در سال ۱۳۶۲..... ۹۱
- نگاهی مردم و دولت پس از انقلاب به بهائیان..... ۹۵
- نامه سرگشاده بهائیان در سال ۱۳۶۲ و نکته هایی از آن..... ۹۷
- بهائیت و جهان مجازی..... ۱۰۱
- واپسین حرکت حزب بهایی..... ۱۰۳
- سخن آخر..... ۱۰۶
- آلبوم تصاویر..... ۱۰۹
- کتابنامه..... ۱۱۱





## پیشگفتار

کارآمدترین اقدام برای سرکوبی یک نهضت یا تفکر، شناسایی و تخریب مبادی و مؤلفه‌های قدرت نرم آن نهضت یا تفکر است. نقاط قوت و اتکایی که اگر تخریب شوند بنای آن نهضت همچون خانه چوبینی که پایه‌هایش را موربانه خورده باشد به یکباره فرو می‌ریزد. یکی از مهمترین این مؤلفه‌ها در انقلاب اسلامی عنصر مذهب و ارزش‌های دینی است. بلکه می‌توان گفت اعتقادات زلال و راستین، به مثابه نخ تسبیحی است که دانه‌های آن را که همان خصایل انسانی است به یکدیگر وصل و انسجام آن را حفظ می‌کند. اما دشمن به خوبی این نقطه رخنه را شناسایی و برای آن سال‌هاست که برنامه‌ریزی کرده و می‌کند. بودجه ۵۰ میلیون دلاری اخیر کنگره آمریکا بابت حضور سایبری جدی در ایران با هدف استحاله، از هم گسیختگی و اضمحلال باورها و ارزش‌های دینی جوانان این مرز و بوم تنها یکی از نمودهای این واقعیت است. اما این نقشه‌کشی‌ها و برنامه‌ریزی‌ها مربوط به امروز و دیروز نیست، سال‌هاست که نظام‌های استعماری و استکباری از ترفندهای کثیفی، نظیر فرقه‌سازی و تفرقه‌افکنی برای خرد کردن قدرت درونی جهان اسلام و نابودی باورها و به استضعاف کشیدن مسلمین بهره برده‌اند. و هنوز که هنوزه از این فرمول قدیمی البته با اشکالی نوین استفاده می‌کنند.

از سوی دیگر رمز دوام انقلابی که از ظرفیت بالای «حضور» مردم در صحنه برخوردار است در «بیداری» و «بیدارگری» مستتر است. و «آگاهی» لازمه «بیداری» است. خصوصاً اگر ملتی بخواهد پس از تحمل بیش از ۲۰۰ سال استعمار و استثمار، با در هم کوبیدن ادبیات استیلا یافته و باورانده

شده استکبار و در کشاکش نظم امپریالیستی تحمیلی بر دنیا، با گفتمانی مطابق با فطرت انسانی و خلاف منافع زورگویان عالم، مستقل، آزاد و اسلامی باقی بماند.

به دیگر سخن، صدور صدای ضداستکباری و نهیب بیداری اسلامی و رسیدن این صدا به گوش آزادگان جهان بدیهی است که پشت دکان‌داران جهانی و اقطاب سرمایه‌داری سیاسی را می‌لرزاند که لرزانده است و بدیهی‌تر است که آن‌ها در مواجهه و مقابله با این صدا برخیزند که برخاسته‌اند و از هیچ اقدام نرم و سختی برای تخریب، تزلزل و نابودی انقلاب کوتاهی نکرده‌اند.

اما آن نقطه رخنه و هجوم دشمن و این رسالت آگاهی بخشی، دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان را برآن داشت تا پیرامون جریان شناسی سه هجمه از مهمترین حملات فرهنگی جبهه استعمار، چکیده و فشرده‌ای از پژوهش‌های مفصل انجام شده در این دفتر را ارائه دهد که دو هجمه آن -یعنی فرقه‌های بهائیت و وهابیت- از گذشته تاکنون ادامه داشته و پیوسته در حال رشد و انتشار باکتریالی خود است و دیگری فرقه نوپدید شیطان پرستی است که ارباب منحوس آن با ترفندها و زینت‌های رنگارنگ و فریب‌جویان خام و ناآگاه آنان را به حسیض تباهی، بی‌قیدی، پستی و در نهایت جنگ با خدا می‌کشانند. در این میان مهمترین عامل گرفتار شدن در این جریانات، بی‌تردید ناآگاهی جوانان و خانواده‌های آنان است که این مجموعه به یاری خداوند گوشه‌ای از این بار را به دوش خواهد کشید.

این مجموعه شامل سه کتاب با عنوان‌های (۱) **تارهای عنکبوت**: جریان شناسی بهائیت؛ (۲) **پوستین وارونه**: جریان شناسی وهابیت و (۳) **عصیان سیاه**: جریان شناسی شیطان پرستی است، که طی آن به بررسی ۳ پروژه از مهمترین پروژه‌های استعماری پرداخته شده است. این سه مجموعه بصورت ستون ثابت و سلسله مقاله توسط دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان قبلاً در روزنامه خراسان به چاپ رسیده است.

### دفتر پژوهش

مؤسسه فرهنگی هنری خراسان

«این سکوت مرگبار، اسباب می‌شود که زیر چکمه‌ی اسرائیل و به دست همین بهایی‌ها، این مملکت ما، نوامیس ما، پایمال شود. وای بر ما، وای بر این اسلام، وای بر این مسلمین! ای علما ساکت ننشینید.»<sup>۱</sup>

امام خمینی (ره)

### مقدمه

فرقه‌ی بهائیت، یکی از پدیده‌های غم‌انگیز تاریخ معاصر ایران است که شناخت آن در حقیقت، درک جریانی دامنه‌دار از خیانت محسوب می‌شود؛ خیانتی که امروزه دشمنان اسلام، لایه‌های قطور صفحات آن را به گونه‌ای پنهان می‌سازند تا در کشاکش یک مظلوم‌نمایی مزورانه، کوس رسوایی همیشگی‌شان، به آسمان بلند نشود.

تاریخ سراسر خیانت این فرقه، که به تعبیر بزرگان بیشتر به حزب شباهت دارد تا به یک گروه به ظاهر مذهبی، چنان گسترده و پیچیده است که خواننده ناچار است برای دستیابی به حقایق، در هزارتوی تاریخ معاصر ایران بگردد و اسناد را زیر و رو کند. نقش این حزب به عنوان بازوی بیگانگان در حوادث پس از مشروطیت بسیار پررنگ‌تر گردید. ردپای آن‌ها در ماجراهایی نظیر کمیته‌ی مجازات، خیانت به نهضت جنگل، تأسیس انجمن‌های ضد ملی برای تحت فشار قرار دادن زعمای مجاهد مشروطه، قابل تأمل و بررسی است. حضور جدی بهاییان در بدنه‌ی حکومت پهلوی، به ویژه پهلوی دوم، مسئله‌ای است که امروزه نیاز به بازنگری جدی آن برای ارائه به نسل جوان احساس می‌شود.

این نکته نگارنده را بر آن داشت، تا با یاری خداوند توانا، ضمن یک بررسی کوتاه تاریخی، مخاطبان و به ویژه جوانان را با زوایای تاریخی این حزب، بهتر و بیشتر آشنا کند و با توجه به تحركات جدید حزب بهایی، به بررسی حرکات آن‌ها در محیط‌های نوینی نظیر اینترنت نیز بپردازد. در این راستا دفتر پژوهش مؤسسه‌ی فرهنگی و هنری خراسان مجموعه‌ای تحت عنوان بازشناسی فرقه‌ی بهائیت را در ۲۵ قسمت در روزنامه‌ی خراسان به چاپ رساند. الطاف فراوان دوستان و نقدهایی که بعضاً نسبت به مطالب عنوان شده بود از یک سو و از طرف دیگر، نیاز به ارائه‌ی چنین مطالبی در جامعه، دفتر پژوهش را بر آن داشت تا مجموعه‌ی یاد شده را در قالب یک کتاب در اختیار مخاطبان قرار دهد. برای اجرای این مهم، با الحاق اطلاعات و سندهای جدید به متن و اضافه نمودن تصاویر ضمیمه به کتاب، که به دلیل معذوریت‌های چاپی، امکان درج آن‌ها در روزنامه وجود نداشت، بر غنای اثر افزوده شد.

در این جا لازم است سپاس و تشکر ویژه‌ی خود را نثار دوستان عزیز دفتر پژوهش مؤسسه‌ی فرهنگی و هنری خراسان نمایم که با وجود کاستی‌های فراوان در نگارش، به بازبینی مدام آن کمر بستند و کوشیدند تا مجموعه‌ای کامل و مناسب را در اختیار مخاطبان قرار دهند.

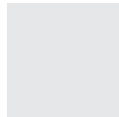
در نوشتاری که پیش رو دارید، کوشیده‌ایم تا به این حزب از دیدگاه تاریخی بنگریم. اگر چه برخی مواقع برای تبیین موضوع نیاز مبرمی به ذکر اعتقادات نیز خواهیم داشت، اما محوریت کتاب حاضر حول مسائل و رخداد‌های تاریخی دور خواهد زد. همان‌طور که خواهیم گفت، خاستگاه فرقه‌ی بهائیت، به جریان بابی‌گری در قرن ۱۸ و ۱۹ باز می‌گردد. به همین دلیل ابتدا به بررسی این خاستگاه و چگونگی پیدایش آن خواهیم پرداخت و خواهیم کوشید مطالبی را که کمتر بدان‌ها پرداخته شده است را در اختیار خواننده قرار دهیم. درک سوابق تاریخی فرقه‌ی بهائیت، زمینه‌ی شناخت کامل‌تر و بهتری را پدید خواهد آورد و آشکار کننده‌ی دلیل بسیاری از تحركات دیروز و امروز آن‌ها خواهد بود. امیدواریم مجموعه‌ی حاصل، گامی هر چند کوچک را در راه روشنگری و آشنایی نسل جوان با زوایای پنهان تاریخ معاصر ایران باشد.

با یاری خداوند توانا

جواد نوائیان رودسری

افصل اول

# جریانی به نام بابی گری



### استعمار و تولد بابی‌گری

به‌هیئت‌گرایی از «بابی‌گری» است. بابی‌گری که در ادامه به آن خواهیم پرداخت، انحراف در یکی از اندیشه‌های اصیل شیعی، یعنی مهدویت بود که پس از مدتی، مورد توجه استعمارگران قرار گرفت و بعدها توانست به بازویی قدرتمند برای نقشه‌های تجاوزکارانه‌ی آن‌ها، بدل شود.

ایجاد فرقه‌های تازه و حمایت از فرقه‌های انحرافی به وجود آمده، شیوه‌ای بود که از سوی استعمارگران، در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی، در ممالک تحت استعمار و مناطقی که در آن صاحب نفوذ بودند، به منظور جلوگیری از حرکت‌های ضد استعماری به ویژه با محتوای دینی، به کار گرفته شد. نگاهی به تاریخ ظهور و رشد این فرقه‌ها، گواه این مسئله است. فرقه‌هایی نظیر قادیانی‌گری در هند، وهابیت در عربستان و بابی‌گری و سپس به‌هیئت در ایران و عثمانی، تقریباً در یک بازه‌ی زمانی و پشت سر یکدیگر، ظاهر شدند. درک موضوع به‌هیئت بدون در نظر گرفتن این جریان‌ها، تقریباً ناقص و بی‌محتوا خواهد بود. امروزه کوشش به‌یابیان و حامیان غربی آن‌ها - استعمارگران دیروز و امروز - در توجیه به‌هیئت، بر پایه‌ی یک اعتقاد به اصطلاح مذهبی است و بسیاری از محققان این عرصه نیز، متأسفانه در دام این فرقه‌تراشی و اصطلاحات در هم و برهم به اصطلاح مذهبی آن، افتاده و از بررسی و تحلیل تاریخی چنین فرقه‌هایی، غافل مانده‌اند، اما باید دانست که بررسی کارنامه‌ی تاریخی این فرقه‌ها، خود می‌تواند گویای ماهیت درونی آن‌ها باشد.

### تولد بابی گری و عصر قاجاری

تاریخ پیدایش بابیه به عنوان خاستگاه بهائیت، به حدود سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۲۱۲ شمسی و ۱۸۴۳ میلادی) باز می‌گردد. باید دانست که وقوع چنین اتفاقاتی، با شرایط سیاسی و اجتماعی در ارتباط مستقیم است و ما ناچاریم که پیش از ورود به بحث، نگاهی هر چند گذرا به تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در آن دوره، داشته باشیم. دودمان قاجاریه در سال ۱۲۰۰ قمری رسماً به وسیله‌ی آغا محمد خان تأسیس شد.<sup>۱</sup> بنابراین، در سال‌های منتهی به تأسیس بابیه، ایران دوره‌ی حکومت قاجارها را تجربه می‌کرد. پس از قتل آغا محمد خان، فتحعلی شاه در ۲۰ صفر سال ۱۲۱۲ قمری<sup>۲</sup> پادشاه شد و دوران سراسر نکبت سلطنتش را آغاز کرد. دوران ۳۷ ساله‌ای که در خلال آن، اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران، به سوی قهقرا رفت و کشور ما، به جولانگاه استعمارگران بدل شد.

به دنبال توسعه‌طلبی استعمار روس و حمله به اراضی ایران در قفقاز و ماوراءالنهر و انعقاد دو عهدنامه‌ی گلستان در شوال ۱۲۲۸ و ترکمانچای در شعبان ۱۲۴۳ که با وساطت انگلیسی‌ها و به نفع استعمار روس انجام گرفت، بخش‌های وسیعی از ایران به بیگانه واگذار شد. به همی این مصیبت‌ها و غرورهای شکسته، باید فساد اخلاقی و ستم بی‌پایان شاه و اخلافش را نیز افزود. خفقان ستم دوره‌ی قاجار، پس از مدتی با فقر و بدبختی و قحطی‌های پی در پی، گره خورد. طبیعی است که در این شرایط، فقر مادی با فقر فرهنگی گرهی استوار خورده و گلوی ملت مظلوم ایران را می‌فشرد. در چنین شرایطی بود که فرقه‌سازی استعمار برای تسلط بر جامعه‌ی ایرانی، آغاز شد.

### علی محمد شیرازی (باب) کیست؟

فرقه‌ی بابیه، توسط شخصی به نام علی محمد شیرازی به وجود آمد.

۱. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ص ۶۵۲.

۲. همان، ص ۶۸۵.

وی در اوایل محرم ۱۲۳۵ قمری (آبان ۱۱۹۹ شمسی) در محله‌ی شیشه‌گران شیراز متولد شد. پدرش خیلی زود فوت کرد و علی محمد تحت کفالت دایی‌اش که در بوشهر به تجارت تریاک مشغول بود،<sup>۱</sup> در آمد. او در کودکی به اصرار دایی‌اش و با وجود عدم استعداد تحصیلی، به مکتبخانه فرستاده شد و مقدمات عربی و زبان فارسی را آموخت و به دلیل خط خوب، در تجارتخانه‌ی دایی‌اش در بوشهر، مشغول کار شد. او در دوران ۵ ساله‌ی حضور در بوشهر، به تعبیر اعتضادالسلطنه<sup>۲</sup> به دلیل عدم استعداد فهم مناسب علوم به اعمال عجیب و غریب و ریاضت علاقه‌مند شد. اعتضادالسلطنه می‌نویسد:

«گویند وقتی برای تهذیب و تکمیل نفس در ابوشهر که هوایش به نهایت گرمی است همی توقف داشته، بر بام‌ها می‌آمد و در برابر آفتاب، با سر برهنه می‌ایستاد و اوراد مجعوله می‌خواند و چندان بر این عمل مواظبت نمود که دماغش علیل و مغزش فاسد گشت».<sup>۳</sup>

این مسئله، مورد تأیید خود بایبان و بعدها بهاییان نیز قرار گرفته است. میرزا آقاخان کرمانی از مورخان بابیه<sup>۴</sup> و اشراق خاوری از مورخان بهایی<sup>۵</sup> صراحتاً بر این امر تأکید دارند. این امر موجب شد که علی محمد، به تدریج به تحلیل قوای بدنی و عارضه‌ی عصبی مبتلا گردد و از نوعی بیماری عصبی رنج ببرد.<sup>۶</sup> این حالت حتی او را وا داشته بود تا به گواهی منابع تاریخی در آن دوره، به هوس تسخیر خورشید نیز بیفتد!<sup>۷</sup>

علی محمد، پس از پنج سال اقامت در بوشهر و کار در تجارتخانه‌ی دایی‌اش، به شیراز بازگشت. در شیراز ازدواج کرد، اما به دنبال مرگ

۱. شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران، ص ۲۵

۲. علیقلی خان اعتضادالسلطنه، وزیر معارف کابینه‌ی مرحوم امیرکبیر و از رجال خوش‌نام دوره‌ی قاجاری است. وی شخصاً حوادث فتنه‌ی بابیه را از نزدیک مشاهده نموده و کتاب او یکی از منابع مهم تاریخ وقایع بابیه است.

۳. اعتضادالسلطنه، فتنه‌ی باب، ص ۹.

۴. هشت بهشت، ص ۲۷۶.

۵. تلخیص تاریخ نبیل، ص ۸۶.

۶. فتنه‌ی باب، ص ۲۵.

۷. افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۶۶.

فرزند نوزادش، حال او رو به وخامت گذاشت و با پیشنهاد نزدیکان، به کربلا فرستاده شد تا ضمن تحصیل علوم دینی حال خود را باز یابد. ورود علی محمد به کربلا، مقارن با زمانی بود که جدال میان اخباری‌ها و اصولی‌ها در حوزه‌های دینی شیعه، بالا گرفته بود. اصولی‌ها به رهبری آقا باقر بهبهانی و اخباری‌ها به رهبری شیخ یوسف صاحب کتاب حدائق، جدال سختی را برای منکوب کردن یکدیگر در پیش گرفته بودند که گاهی به دعا و مرافعه هم می‌کشید.<sup>۱</sup> در این میان طایفه‌ای از اخباری‌ها انشعاب یافت که به «شیخیه» معروف شد. این فرقه، درباره‌ی امامان معصوم دچار غلو و اغراق‌های فراوان بود و از طرف دیگر، با نفی معراج و معاد جسمانی و حذف دو رکن معاد و عدل از اصول دینی و مذهبی شیعه، اصلی را به نام رکن رابع به عنوان اصل چهارم برگزید. نکته‌ی جالب توجه در اعتقاد آن‌ها که بعدها بهانه را برای ادعای مهدویت به دست امثال باب داد، این بود که ایشان اعتقاد داشتند امام عصر (عج) در هر دوره‌ای در وجود فردی از افراد عالم که در نظر آن‌ها همان رکن رابع و رهبرشان بود، حلول می‌کند.

این اعمال و اعتقادات کژاندیشانه، از سوی علمای شیعه بی‌پاسخ نماند و حکم تکفیر پیشوای نخست آنان، شیخ احمد احسایی، پس از یک مناظره و بروز ضعف او، توسط مرحوم شهید ثالث صادر گردید.<sup>۲</sup> شیخی‌ها به پیروی از رهبر خود شیخ احمد احسایی و مشی اخباری او به شدت سطحی نگر شدند و این سطحی‌نگری در کنار عوامل انحرافی شگرف مانند درگذشت امام عصر (عج) و سیر به عالم «هورقلیا»<sup>۳</sup> پیروان این گروه را بعدها بازبچه‌ی دست فرق منحرف دیگری مانند بابیه و بهائیت کرد، به طوری که عمده‌ی مسلمانانی که به دام این دو فرقه

۱. فضایی، بهایی‌گری، بایی‌گری و کسروی‌گرایی، صص ۲۱ تا ۲۳.

۲. زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، صص ۱۲۱ و ۱۲۲.

۳. مفهوم هورقلیا ظاهر<sup>۱</sup> متعلق به فرق باستانی منطقه‌ی خوزستان مانند صبی‌ها (مندائی‌ها) است. آن‌ها علاوه بر هفت اقلیم که ظاهراً صاحب حیات مادی است، معتقد به یک اقلیم هشتم به نام هورقلیا بودند که در آن انسان در مرز میان روح و جسم قرار دارد. در این حالت روح می‌تواند در میان دو اقلیم تردد کند و در وجود برخی از اشخاص این عالم حلول نماید. مورخین بر آنند که شیخ احمد احسایی این اندیشه را برای درک مفهوم رکن رابع که در اندیشه او همان شیعه‌ی کامل و کسی است که روح امام زمان (عج) در وجود وی حلول می‌کند به کار گرفت و بعدها به شدت مورد بهره برداری سید رشتی و علی محمد باب واقع شد.

افتادند<sup>۱</sup> گرایش به شیخیه داشتند.

### باب و گرایش به شیخیه

کربلا محل استقرار پیشوای شیخیه بود. علی محمد باب پس از ورود به کربلا، اعتقادات آن‌ها را موافق طبع و خلق و خوی خویش یافت و به آن‌ها پیوست. مورخان، سن وی را در این زمان بین ۲۰ تا ۲۴ سال می‌دانند. اما بر اساس یادداشتی از خود وی، مدت این آموزش در نزد رهبر وقت شیخیه سید کاظم رشتی را می‌توان حدود پنج سال دانست؛ این در حالی است که بابی‌ها و امروزه بهاییان، وی را اتمی و درس‌نخوانده می‌دانند.

سید رشتی که در آن زمان زعامت شیخیه را بر عهده داشت، در درس‌های خود بر قضیه‌ی ظهور امام عصر (عج) تأکید فراوان داشت. با توجه به اعتقاد شیخیه مبنی بر حلول امام عصر در کالبد شیعه‌ی کامل و در اصطلاح شیخیه «رکن رابع» و نشستن سید رشتی بر مقام رکن رابع و نیز توجه به نگاشته‌های مورخان بهایی و بابی، می‌توان حدس زد که وی در صدد بوده است تا خود را همان مهدی موعود (عج) معرفی کند، اما مرگ ناگهانی او در حدود ۴۵ سالگی، که برای یک مرجع دینی عمر نسبتاً کوتاهی است، به وی مهلت این کار را نداد و حاصل کار وی را علی محمد شیرازی و بعدها حسینعلی نوری مؤسس بهابیت، برداشت کردند.

تأکید بر نزدیکی ظهور، سبب گردید که پیروان فرقه‌ی شیخیه در برابر این امر، بسیار آسیب‌پذیر شوند و به راحتی در دام هر شیادی بیفتند. از طرفی شرایط سیاسی و اجتماعی ایران نیز که فشارمادی و معنوی را بر مردم دو صد چندان کرده بود، زمینه را برای پذیرش ادعای شیادان مهیا کرد. علی محمد، در زمان حضور در کربلا نیز به همان روش‌های مرتاضانه‌ی قبلی ادامه داد. این امر با وجود چنین خصایلی در زعمای شیخیه، نظیر شیخ

۱. گروه زیادی از پیوسته‌گان به جریان بابیه و به ویژه بهابیت را در درجه‌ی اول، یهودیان و سپس زرتشتیان تشکیل می‌دادند. خانواده‌هایی نظیر حکیم، ثابت پاسال و ... همگی از یهودیان بهایی و بابی شده‌اند.

۲. برای شناخت فرقه‌ی شیخیه و آشنایی با زعمای آن نظیر سید کاظم رشتی، نگاه کنید به: فضایی، بهایی‌گری، بابی‌گری و کسروی‌گرایی، بخش شیخیه.

احمد احسای، چندان دور از ذهن نیز به نظر نمی‌رسد. با مرگ سید رشتی و عدم تعیین جانشین<sup>۱</sup> برای رهبری شیخیه توسط وی و بالطبع فقدان عنصر رکن رابع برای این فرقه، گروهی از شاگردان سید رشتی مدعی رکن رابع و رهبری فرقه شدند که از میان آن‌ها می‌توان به سید احمد رشتی، میرزا شفیع تبریزی، محمد کریم‌خان کرمانی و علی محمد شیرازی اشاره کرد<sup>۲</sup> که فرد آخر، یعنی علی محمد، بعدها ادعاهای خود را از رکن رابع به مقام بابیت، مهدویت، نبوت، ربوبیت و در نهایت الوهیت بالا برد. در میان این مدعیان به استثنای باب که ادعای متفاوت با دیگران داشت، محمد کریم‌خان کرمانی، که شاهزاده‌ی قاجاری بود، توانست مدعیان را کنار زده و عمده‌ی پیروان مشی شیخی را به خود جلب کند. امروزه این پیروان به صورت بسیار محدود و پراکنده در کرمان، مشهد، همدان و برخی نقاط دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند.

### آغاز فتنه‌ی باب

علی محمد، پس از مرگ سید رشتی به ایران بازگشت و در شیراز، ضمن جلب موافقت و همکاری یکی از شاگردان سید رشتی، معروف به ملا حسین بشرویه‌ای خود را رکن رابع نامید و پس از مدتی ادعای بابیت امام زمان (عج) را نمود. ظاهراً این اتفاق در ۵ جمادی الاول سال ۱۲۶۰ قمری رخ داده است و بهاییان، این تاریخ را به عنوان مبدأ تاریخ جعلی خود برگزیده‌اند<sup>۳</sup>. ادعای نخستین علی محمد، تنها بابیت امام عصر (عج) بود. وی حتی در عباراتش واژه‌ی «بقیة الله» را به تکرار، مورد استفاده قرار می‌داد که مورخان بهایی، به استفاده‌ی این واژه توسط علی محمد باب در معنی امام غایب شیعیان اذعان دارند<sup>۴</sup>. به دنبال این ادعا و نیز تکاپوی ملا حسین بشرویه‌ای و تعدادی از اطرافیان

۱. رکن رابع بعدی بر اساس وصایت رکن رابع قبلی تعیین می‌گردید و سید رشتی ظاهراً بنا بر دلایلی که ذکر کردیم از تعیین رکن رابع بعدی و جانشین خود خودداری می‌کرد.

۲. مازندارانی، اسرار الآثار، ج ۲، ص ۶۸.

۳. آن‌ها این گاه‌شمار جعلی را «بدیع» می‌نامند.

۴. زاهد زاهدانی، بهابیت در ایران، ص ۱۲۵.

وی که در این دام هولناک افتاده بودند، بازار علی محمد گرم شد و وی خود را برای مطرح کردن ادعاهای جدید آماده کرد.

### ادعای بابیت باب و فتنه‌ی شیراز

علی محمد باب در سال ۱۲۶۱ به مکه سفر کرد و پس از بازگشت، تصمیم به علنی کردن ادعایش گرفت. ظاهراً این سفر با نقشه‌ی از قبل تعیین شده، انجام گرفته بود و وی می‌خواست کار خود را با روایات شیعی مبنی بر ظهور امام عصر (عج) و خروج ایشان از مکه هماهنگ کند. وی در بوشهر یکی از مریدانش را مأمور کرد تا به شیراز برود و در اذان نماز جمعه، علی محمد را باب امام زمان (عج) معرفی کند. این خود می‌رساند که دعوی باب در ابتدای امر، تنها ادعای ارتباط با امام زمان (عج) و نیابت ایشان بوده است و بس.

به دنبال این بدعت و خروش مردم و استمداد از حاکم وقت شیراز، نظام الدوله حسین خان آجودان‌باشی، وی تصمیم به تعقیب و تنبیه بدعت‌گزاران گرفت. مؤذن بازداشت شد، اما گناه را به گردن علی محمد انداخت.<sup>۱</sup> حاکم، علی محمد را که آن زمان در بوشهر بود، احضار کرد و او در جلسه‌ی بازجویی با نواخته شدن تنها یک سیلی به صورتش، دست از تمام اعتقادات خود کشید و حرف خود را پس گرفت.<sup>۲</sup> جالب این جا است که مبلغان بابی و بهایی نظیر ابوالفضل گلپایگانی، یکی از دلایل و علایم اثبات پیامبری را پافشاری و استقامت معرفی کرده و از این راه کوشیده‌اند پیامبری علی محمد را هم اثبات کنند!<sup>۳</sup>

### اولین توبه‌ی باب و تغییر مدام ادعاها

به هر حال، حاکم شیراز به علی محمد دستور داد تا برای تسکین مردم خشمگین، روز جمعه بالای منبر رود و حرف خود را در ملأ عام پس

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. زرندی، تاریخ نبیل، ص ۱۴۱.

۳. فضایی، بهایی‌گری، بابی‌گری و کسروی‌گرایی، صص ۱۳۷ و ۱۳۸ به نقل از کتاب الفرید گلپایگانی.

بگیرد و وی چنین کرد. مورخان بهایی،<sup>۱</sup> این توبه را ضبط کرده‌اند:

«همانا برخی از مردم به دروغ به من ادعای بابت منصوص و رؤیت حضرت حجت (عج) را نسبت داده‌اند، لعنت خدا بر ایشان باد ... خدایا! تو را شاهد می‌گیرم بر اینکه من داعیه‌ی رؤیت حجت تو (عج) و بابت او را نداشته‌ام ... هر آینه اگر من به خود نسبت بابت داده‌ام قصدی جز گفتن کلام نیکو نداشته‌ام (!) ... و شهادت می‌دهم که امروز حجت تو محمد بن الحسن العسکری (عج) است»  
 که درود خدا بر او باد ...».

یکی از خصوصیات علی محمد باب، تغییر مداوم ادعاهای او است. به گواهی مورخان بابی و بهایی، وی شش بار ادعای خود را تغییر داده است.<sup>۲</sup> در ابتدای امر، وی به دلیل رفتارهای عجیب و غریب و ریاضت‌های مجعول خود، مدعی «ذکریت» بود و خود را سید ذکر می‌دانست. سپس به ترتیب، ادعای بابت امام عصر (عج)، مهدویت، نبوت، ربوبیت و سرانجام الوهیت کرد. اینکه چگونه دست‌های مرموز، به یاری او آمدند و وی با استفاده از جهل و فقر مردم توانست، گستاخی را از جمله‌ی «بقیة الله! قد فدیت بکلی لک»،<sup>۳</sup> به ادعای نبوت، ربوبیت و الوهیت برساند، ماجرای غم‌انگیز در تاریخ معاصر ایران، محسوب می‌شود.

چنانکه گفتیم، غائله‌ی شیراز، با توبه‌ی علی محمد بر فراز منبر و پس گرفتن تمام دعاوی‌اش، موقتاً فروکش کرد و باب از زیر تیغ جست. حاکم دستور داد تا او را زیر نظر بگیرند و از مراوده‌ی دیگران با وی جلوگیری کرد. او در این مدت، به اصطلاح مقاله‌ای با نام تفسیر سوره‌ی کوثر نوشت که تماماً در اثبات ولایت و امامت حضرت حجت (عج) و نیابت غیر منصوص خود او است!<sup>۴</sup> در اواسط سال ۱۲۶۲ هجری قمری،

۱. زاهد زاهدانی، بهابیت در ایران، ص ۱۷۷ به نقل از اسرار الآثار فاضل مازندرانی.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. «بقیة الله! همهام به فدای تو باد». افندی، عباس، مقاله‌ی شخصی سیاح، ص ۲.

۴. نیابت منصوص بدین معنی است که خود امام (عج) به وسیله‌ی یک نامه‌ی کتبی (توقیع)، کسی را به نیابت خویش تعیین کند. شیعه، پس از نواب اربعه کسی را به این مقام قبول ندارد، اما گذر ایام نشان داد که باب به این ادعاها هم اکتفا نکرد و مدعی نبوت و الوهیت گردید.

به علت شیوع نوعی بیماری همه‌گیر در شیراز، وضعیت شهر تغییر کرد و به نوعی شیرازه‌ی امور از هم پاشید. در این شرایط بود که باب ظاهراً با کمک مریدانش و نیز فرستادگان حاکم اصفهان، از زندان گریخت و راهی اصفهان شد.

### معمدالدوله؛ بازوی مخفی استعمار

نحوه‌ی حرکت باب به سوی اصفهان، به لحاظ تاریخی مبهم است. عموماً مورخان بابی و بهایی معتقدند که باب، خود راه اصفهان را در پیش گرفت، اما اعتضادالسلطنه که خود در آن عصر زیسته و بر امور نظارت داشته است، اذعان دارد که منوچهر خان معمدالدوله، خود کسانی را برای آوردن باب به شیراز فرستاد و این گروه، چنانکه گفتیم، در آن شرایط بحرانی، باب را به راحتی از شهر خارج کردند و به اصفهان بردند. معمدالدوله، نخستین حلقه‌ی پیوند شوم تاریخی میان فتنه‌ی بابیه و بعدها بهائیت با استعمار است. وی که غلامی گرجی در دربار قاجار بود، پس از رشد در دستگاه اداری، به ظاهر اسلام آورد و سپس به یاری حاجی میرزا آقاسی، وزیر صوفی مسلک و ایروانی الاصل محمد شاه، که شاه خود را مرید وی می دانست، به حکومت اصفهان رسید. منابع بابی، در مورد وی اذعان دارند: «... اما ایمانش را به این معنی که ظاهراً اگرچه قبول اسلام نموده بود، ولی چون که به سرّ اسلام بر نخورده بود، لهنذا سرّاً هم از دین قبل خود منقطع نگردیده، من بعد آنکه خدمت محقق اسلام رسید»<sup>۱</sup>.

حرکت او به عنوان یکی از اتباع سابق روسیه‌ی تزاری و تازه مسلمانی که هرگز دین جدید را قلباً نپذیرفته بود، در کنار حرکات حاجی میرزا آقاسی که به قول اعتضادالسلطنه، «چون صوفی بود و از علمای دینی و فقها، آن هم علمای صاحب نفوذ، دل خوشی نداشت، ابتدا بدش نمی آمد که باب، مایه‌ی وحشتی برای علما باشد»<sup>۲</sup> مایه‌ی وقوع فتنه‌ی شوم در کشور ما شد که تا به امروز، ادامه یافته است.

۱. کاشانی، میرزا جانی، نقطة الکاف، ص ۷۶.

۲. فتنه‌ی باب، ص ۱۲۱.

قدر مسلم آن است که حمایت معتمدالدوله با وجود مخالفت علما<sup>۱</sup> و تلاش برای نگهداری از باب، آن هم در خفا، راه را برای گسترش فتنه‌ی باز کرد. باب، که در اصفهان نتوانسته بود در برابر علما، کلامی برای گفتن داشته باشد و در برابر سؤالات آن‌ها تنها مشت‌ی خزعبلات را به عنوان دعا تحویل داده بود، خشم مردم را برانگیخت و معتمدالدوله برای نشانیدن این خشم، اعلام کرد که او را به تهران می‌فرستد تا در آن‌جا برایش حکم صادر شود. جالب این‌جا است که وی در پرتو این عمل می‌کوشد تا ضمن مهم جلوه دادن باب که علما تنها به دلیل احتمال دیوانگی، حکم به اعدام او نمی‌دادند، جان او را نیز نجات دهد. این اعزام تا تهران، به مورچه خورت (در چند فرسنگی اصفهان) ختم شد و معتمدالدوله وی را مخفیانه به اصفهان بازگرداند و چهار ماه به تیمار و مواظبت از وی پرداخت و حتی برای او همسری هم انتخاب کرد و جالب این‌جا است که در این مدت هیچ اثری از ادعاهای باب دیده نمی‌شد. اخیراً یکی از محققان، بر خلاف نظر بسیاری از بهاییان که پیروان باب را مردم فرودست جامعه می‌انگارند، اذعان دارد که «باب، مریدان نخستین خود را نه در میان جهال بلکه در طبقات بالای کشور یافت»<sup>۲</sup>. آیتی، مبلغ معروف بهایی که توبه نمود و مسلمان شد، ضمن نگارش کتابش در مورد بهاییان و شرح خیانت معتمدالدوله و آقاسی، می‌نویسد:

«خلاصه اینکه برای این مسائل، به عوامل خارجی معتقد شده، آن را نتیجه‌ی یک نوع سیاست‌هایی شناخته‌ام که در دوره‌ی قاجاریه در ایران، شایع شده بوده»<sup>۳</sup>.

### ورود باب به تهران و حرکت مشکوک صدراعظم

معتمدالدوله، باب را به مدت چهار ماه در اصفهان نگهداری کرد و به گواهی منابع بهایی<sup>۴</sup>، احدی از این موضوع مطلع نبود. وی در این مدت

۱. نقطة الکاف، ص ۷۵.

۲. ناطق، هما، ایران در راهبایی فرهنگی، ص ۶۵.

۳. آیتی، کشف الحیل، ج ۲، ص ۵۴.

۴. مقاله‌ی شخصی سیاح، ص ۱۰.

می‌کوشید تا روحیه‌ی باب را پرورش دهد و حتی به او وعده داده بود تا دختر محمد شاه را برای او خواستگاری کند و از این طریق، بر کیان و شوکت او بیفزاید!<sup>۱</sup> در این ۴ ماه، علی محمد که هنوز دعوای جدیدی ابراز ننموده بود، به عیش و عشرت در خانه‌ی معتمدالدوله پرداخت. با مرگ معتمدالدوله و جانشینی برادرش گرگین، به دستور حاجی میرزا آقاسی، باب از اصفهان به تهران فرستاده شد. آقاسی، باب را از ترس اعتراض علمای تهران، مدت‌ها در روستایی بیرون شهر، نگه داشت و کوشید تا کسی با وی ملاقاتی نداشته باشد. این حرکت مشکوک سبب گردید که باب از همان اوان شروع ادعاهایش، در چشم مردم نباشد و به همین دلیل در خیال آن‌ها بزرگ جلوه کند؛ چیزی که بعدها ناصرالدین شاه درباره‌اش می‌گفت: «این خطا از میرزا آقاسی افتاد که حکم داد او را بی آنکه به دارالخلافه (تهران) آورند، مردم او را از نزدیک ببینند، بدون تحقیق به چهریق فرستاده، محبوسش بداشت.»<sup>۲</sup> حال آنکه اگر او را در میان مردم قرار می‌دادند و جماعت، خود به کم عقلی وی واقف می‌گشتند، دیگر کار به مراحل اسف‌انگیز بعدی و شورش‌های بابیان نمی‌رسید.

در همان حال، مبلغان بابی مشغول تبلیغ این فرقه‌ی ضاله در سراسر کشور بودند و هر دم فتنه‌ای به پا می‌شد. با شدت یافتن آشوب‌ها، میرزا آقاسی، باب را به ماکو تبعید و در آن جا محبوس ساخت. در این دوره است که دعوای باب، به مهدویت و نبوت تغییر می‌یابد. ناصرالدین شاه که در این زمان ولی‌عهد و حاکم آذربایجان بود، از طرف محمدشاه مأمور شد تا در احوال باب تحقیق کند.

در مجلسی با حضور علما، پس از خبط‌های مکرر باب،<sup>۳</sup> وی را به چوب بستند. علی محمد که به طور کلی در برابر سختی‌ها توانی نداشت، دوباره حرفش را پس گرفت و توبه‌نامه‌ی معروفش را نوشت:

«... در هر حال، مستغفر و تائبم حضرت او را، و این

۱. نقطه‌الکاف، ص ۷۵.

۲. فتنه‌ی باب، ص ۲۹.

۳. همان، صص ۲۰ تا ۲۵.

بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی باشد... و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شد دلیلش به هیچ امری نیست و مدعای نیابت خاصه‌ی حضرت حجة الله (عج) را ادعای مبطل می‌دانم و این بنده را ادعایی نبوده و نه ادعایی دیگر...<sup>۱</sup>

با به چوب بستن باب و نگارش توبه‌نامه، وی مجدداً به قلعه‌ی چهریق در ماکو، فرستاده شد. علمای تبریز پس از ملاحظه‌ی توبه‌نامه‌ی باب، در پاسخ به او نوشتند:

«سید علی محمد شیرازی، شما در بزم همایون و محفل میمون... اقرار به مطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و موجب قتل. توبه‌ی مرتد فطری مقبول نیست. (آنچه) موجب تأخیر قتل شما شده است، شبهه‌ی خبط دماغ (دیوانگی) است که اگر آن شبهه رفع شود، بلا تأمل احکام مرتد فطری، بر شما جاری می‌شود».<sup>۲</sup>

با این حال، باب که در ارتباط دائمی با طرفداران خود بود و حکومت نیز در این امر، به تدبیر حاجی میرزا آقاسی رفتار می‌کرد، ادعاهای خویش را فزونی بخشید و پس از حرکت منحرفانه‌ی مریدانش در بهدشت که بدان خواهیم پرداخت، دعوی نبوت آغاز کرد و با نگارش کتابی به نام بیان، خود را پیامبر خواند. البته او نتوانست این کتاب را که نیمی به عربی و نیمی به فارسی بود، به پایان ببرد. سواد محدود عربی او موجب می‌شد که متون او، مملوّ از ایرادات نحوی و املائی باشد. به هر حال، این فتنه‌گری که سرانجام به آشوب‌های بابیان و ایجاد ناامنی در کشور انجامید، موجب شد تا در اوایل عهد ناصری، با دستور و اهتمام مرحوم امیرکبیر، علی محمد باب را در تبریز اعدام کنند. بهاییان معتقدند که قبر وی امروزه در عکا (فلسطین اشغالی) و مقبره فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت، قرار دارد، اما مورخان چنین نظری ندارند و تأکید می‌کنند که جسد

۱. افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۱۴۰.

وی پس از مرگ در بیرون تبریز، در زباله‌دانی افکنده شد و طعمه‌ی حیوانات گردید. امروزه اساتیدی همچون مرحوم محیط طباطبایی برآنند که شاهزادگان رانده شده‌ی قاجار که هر یک داعیه‌ی سلطنت داشتند و در بغداد مقیم بودند نیز در دامن زدن به آتش شورش‌ها مؤثر بوده‌اند و می‌کوشیدند تا با استفاده از خلأ قدرت به دلیل مرگ محمدشاه، سلطنت را در ایران تصاحب کنند، اما فراست و هوشیاری مرحوم امیر کبیر اجازه‌ی عملی شدن این افکار را به آن‌ها نداد.<sup>۱</sup>

### شورش‌های بابیه

به دنبال تبعید علی محمد به چهریق، مریدان او، در گوشه و کنار به شورش و آشوب مشغول شدند. این پیروان، به سرکردگی زعمای بابیه که جملگی از اعضای قدیمی فرقه‌ی شیخیه محسوب می‌شدند، در برخی مناطق ایران گرفتاری فراوانی ایجاد کردند. این زمان، درست مقارن با مرگ محمدشاه قاجار و نشستن ناصرالدین میرزای جوان، بر تخت سلطنت بود و چنانکه گفتیم این خلأ قدرت، فرصتی مناسب به بابیه داد تا مانند سایر شورشیان آن دوره، نظیر سالار در خراسان، عرصه را برای تاخت و تاز خویش مهیا ببینند. از مهم‌ترین این بلواها، می‌توان به شورش قلعه‌ی طبرسی در مازندران و شورش زنجان که در زمان حیات باب و نیز شورش نیریز فارس که پس از مرگ باب، اتفاق افتاد اشاره کرد. در مورد سرکردگان این شورش‌ها، باید به نکته‌ی جالبی اشاره کرد. اصولاً این سرپرستان، از سواد چندانی برخوردار نبوده‌اند و با توجه به پیروی اکثریت قاطع آن‌ها از شیخیه، می‌توان به دلایل گرایش آن‌ها به باب و ادعاهای او پی برد. به عنوان نمونه، ملا حسین بشرویه که فرماندهی بابیان در شورش قلعه‌ی طبرسی را عهده‌دار بود و این شورش را به همراه محمد علی بارفروش ملقب به قدّوس، هدایت می‌کرد، با آنکه سال‌ها در محضر شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی تحصیل کرده بود و باید از شاگردان مبرز این دو شمرده می‌شد، چندان در علوم پیشرفتی نکرده بود و تنها در زمینه‌ی قدرت بدنی و رزم‌جویی، صاحب

۱. البته ناصرالدین شاه با صدور فرمان قتل او، پاسخ محبت‌های وی را نقداً پرداخت کرد !!

استعداد بود.<sup>۱</sup> یا سید یحیی دارابی، رهبر شورش نیریز، به خاندانی وابسته بود که در منطقه‌ی خود به گزافه‌گویی شهره بودند. پدر او یک عارف قلّابی بود که ادعای هم‌نشینی با خضر را می‌کرد و می‌گفت: «من در فلان سفر با خضر هم‌سفر بودم و ۷۰ بطن قرآن را کشف کردم»!<sup>۲</sup> اما به دلیل کهولت سن و نیز عدم تخطی او از شریعت، علما متعرض او نمی‌شدند. به هر نحو پیروان باب، که وی را نایب امام عصر (عج) می‌دانستند و نه پیامبر، در پی زندانی شدن وی، شورش‌هایی را در گوشه و کنار ایران بر پا کردند. این افراد که عموماً حرکت خود را در راستای ایجاد حکومت مهدی موعود می‌پنداشتند، در این راه سعی بلیغی از خود نشان دادند. جالب این‌جا است که زعمای این فرقه نیز از این احساس پاک، نهایت بهره را بردند. از جمله ملا حسین بشرویه که به پیروانش وعده می‌داد که چند روز بعد از مرگ، دوباره برخواهند خاست<sup>۳</sup> و یا یحیی دارابی، در شورش نیریز برای نیروهایش دعاهایی می‌نوشت و به گردنشان می‌آویخت و مدعی بود که در آن حال، هیچ سلاحی بر آنان کارگر نخواهد بود!<sup>۴</sup> البته مردم، وقتی به عدم تأثیر این حرف‌های بی‌هوده پی می‌بردند، این زعمای را رها می‌کردند. بعدها پس از ادعای مهدویت و سپس نبوت علی محمد باب، گروهی از این زعمای از باب برگشتند و به دامان اسلام پناه آوردند.

در این‌جا بد نیست فهرست وار به دلایل گرایش گروهی از مردم به بابی‌گری نگاهی بیندازیم:

۱. بیشتر سرکردگان بابیه، باب را به عنوان نایب امام زمان (عج) می‌شناختند و ابداً وی را همان مهدی موعود و یا پیامبر نمی‌دانستند. از این رو، گرایش برخی از مردم به بابیه را نباید پذیرش نبوت دروغین وی دانست.

۲. ظلم و ستم حاکمان قاجار که پیشتر بدان اشاره شد، از یک سو و فلاکت جانکاه مردم به سبب جنگ‌های پی در پی از طرف دیگر، زمینه

۱. زعیم الدوله، مفتاح باب الأیوب؛ تاریخ باب و بهاء، ص ۱۳۴.

۲. فتنه‌ی باب، ص ۱۲۱.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۷۶.

را برای پذیرش ظهور نایب دروغین امام عصر (عج) مهیا می‌ساخت. در این میان و هم‌زمان با شورش‌های بابیه، علی‌محمد دعوی خود را به مهدویت و سپس نبوت، تغییر داد. این تبدیل ادعا، بسیاری از طرفداران او را شوکه کرد و سبب شد تعدادی از وی بیزاری جویند. از آن جمله می‌توان به ملا عبدالخالق یزدی اشاره کرد که از شیوخ معروف شیخیه بود و باب ایمان وی را سندی بر حقانیت خود می‌دانست. وی که فرزندش شیخ‌علی را در واقعه‌ی شورش قلعه‌ی طبرسی مازندران از دست داده بود، پس از شنیدن ادعای مهدویت علی محمد باب، از وی روی گردان شد.<sup>۱</sup> گروه بسیاری از بابیه، پس از این دعاوی چنین کردند، اما آنچه ضربه‌ی نهایی را بر حیثیت پیروان علی محمد باب وارد ساخت، واقعه‌ی بهدشت بود.

### واقعه‌ی بهدشت<sup>۲</sup> و تأثیر آن بر بابیه

پیروان باب، به عنوان تبلیغ به این سو و آن سو می‌رفتند. آن‌ها در قالب یک کاروان می‌کوشیدند که در هر شهر و دیاری، به جمع‌آوری مرید بپردازند. یکی از معروف‌ترین مبلغان بابیه، زنی به نام زرین تاج بود که به واسطه‌ی زیبایی و خوش‌گفتاری، توانست بیشترین تأثیر را در جذب افراد عامی به بابیه، داشته باشد. وی از همسرش طلاق گرفته و فرزندانش را رها کرده بود و تقی‌دی به مسائل دینی نداشت و از این رو، بدون حجاب وارد جمع مردان می‌گردید.

در سال ۱۲۶۴ قمری، پیروان باب، در دشت بهدشت دور هم جمع شدند تا بر سر چند موضوع توافق حاصل کنند. مهم‌ترین بحث آن‌ها، بحث در تکالیف دینی و فروع اسلامی بود. مسئله‌ی دیگر این بود که با هم‌فکری دریابند که بالاخره باب کیست؟!<sup>۳</sup> جالب این‌جا است که پس از این همه تبلیغ، در حالی که هم‌فرقه‌ای‌های آن‌ها، در حال شورش و قتل و غارت بودند و این کار را به اسم باب انجام می‌دادند، آن‌ها تازه

۱. مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، صص ۱۷۳ و ۱۷۴. هم‌چنین، بنگرید به: زاهدانی، بهابیت در ایران، ص ۱۳۹.

۲. منطقه‌ای در نزدیکی شاهرود.

۳. افندی، شوقی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۱۰۷.

قرار بود بفهمند که برای چه کسی مشغول این امور شده اند! به این ترتیب، ۸۰ نفر بابتی به مدت ۲۲ روز میهمان میرزا حسینعلی نوری که بعدها خود مدعی نبوت شد و بهائیت را به عنوان انشعابی از بابتی‌گری، تأسیس نمود، شدند.<sup>۱</sup> حسینعلی نوری، در بهدشت پیشنهادی بابتیان را به عهده داشت و این نکته می‌رساند که علی‌محمد تا این زمان هنوز دعوی جدیدی در مورد نسخ اسلام، اعلام نداشته بود. با این وجود، گروهی از بابتیان متنفذ مانند میرزا حسینعلی نوری و زرین تاج تصمیم گرفتند که دیانت اسلام را منسوخ اعلام و حکم بر بی‌تکلیفی و ساقط شدن تمام احکام اسلام نمایند.<sup>۲</sup> اما خود آن‌ها هم از بیان چنین حکمی در میان پیروان، ترسان بودند. بالاخره، زرین تاج که در بی‌حیایی و بی‌شرمی، در میان آن‌ها شاخص‌تر بود، پذیرفت تا این ادعا را که هنوز باب از آن بی‌اطلاع بود، علنی کند. وی به همراه محمد علی بارفروش، ضمن یک جنگ زرگری در جلسه‌ای که میرزا حسینعلی نوری به بهانه‌ی سرماخوردگی در آن حاضر نشده بود، مقصود خود را آشکار کردند. این وضع سبب شد تا جز عده‌ی خیلی که از بابتی‌گری بیزار می‌جستند، مابقی بابتیان، جانمازها را برای همیشه جمع کنند و روی از اسلام برگردانند و مرتد شوند. پس از این عمل وقیحانه، سرکردگان این گروه به خود القاب دهان پر کن بخشیدند. زرین تاج به طاهره، محمد علی بارفروش به قدّوس و حسینعلی نوری به بهاءالله، ملقب گردید. آن‌ها در گستاخی پا را از این هم فراتر نهادند و به عیش و عشرتی دست زدند که قلم از نگارش موقوف آن شرم دارد.<sup>۳</sup> این رفتارهای بی‌شرمانه، چنان بود که مسلمانان آن نواحی به خشم آمدند و بر آن گروه بی‌پروا که بنا بر میل نفسانی، حدود و احکام ربانی را شکسته بودند، حمله‌ور گشتند و در نزدیکی قریه‌ی نیالا، آن‌ها را به شدت تنبیه نمودند.<sup>۴</sup> به دنبال این اتفاق که ماهیت درونی رهبران بابتیه را بر همگان آشکار می‌کرد، بابتیان سایر نقاط، واکنش سختی نشان دادند. به طور مثال،

۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. بهائیت در ایران، ص ۱۸۵.

۳. تاریخ جامع بهائیت، صص ۹۷ و ۹۸.

۴. بهائیت در ایران، ص ۱۸۷.

بابیان مراغه از بابی گری بیزاری جستند<sup>۱</sup> و حتی به نوشته‌ی مورخان بهایی، ملا حسین بشرویه چنان به خشم آمد که می‌گفت: «اگر من در بهدشت بودم، اصحاب آن جا را با شمشیر کیفر می‌دادم».<sup>۲</sup> این پیش‌آمد، باب را جری ساخت تا ادعای مهدویت و نبوت خود را آشکار سازد.

### امیر کبیر و ایستادن در برابر بابیه

پس از ادعای جدید علی‌محمد باب مبنی بر مهدویت و نبوت و شروع فتنه‌های جدیدتر، مرحوم امیر کبیر که در این زمان صدراعظم ایران بود، دستور داد تا علی‌محمد باب را از چهریق به تبریز منتقل و پس از محاکمه، اعدام کنند. ظاهراً امیر کبیر در آن شرایط به خوبی تشخیص داده بود که این غائله از جای دیگری آب می‌خورد. وی اعتضادالسلطنه را که از رجال خوشنام عصر ناصری بود، مأمور رفع غائله‌ی مربوط به بابیه کرد. ذکاوت و درایت میرزا تقی خان امیر کبیر، سبب گردید که از رشد و نفوذ این جریان در ایران جلوگیری به عمل آید و این یکی از بزرگ‌ترین خدمات او به جامعه‌ی ایرانی و دین مبین اسلام است.

### جانشینان باب

با مرگ علی‌محمد شیرازی (باب) در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۴ (و یا به قولی ۲۸ شعبان)، جدال بر سر جانیشینی او بالا گرفت و این آغاز رخنه‌ی آشکار استعمار در جریان منحرف بابیه بود. ظاهراً بر اساس نامه‌ای از علی محمد، این جانیشینی به یحیی نوری برادر کوچک‌تر حسینعلی نوری (بهاء الله) رسید.<sup>۳</sup> یحیی که برادر پدری حسینعلی نوری محسوب می‌شد، جوانی ترسو، ناپخته و تنبل بود. وی به جای رتق و فتق امور بابیه، کلیه‌ی کارها را به برادرش میرزا حسینعلی نوری سپرد. پیش‌تر درباره‌ی نقش حسینعلی نوری در واقعه‌ی بهدشت، سخن گفتیم. امروز، بقایای اندک بابیه که عناوینی چون ازلی و بیانی بر خود دارند، بر این

۱. تاریخ ظهور الحق، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۱۱۰.

۳. نقطه الکاف، ص ۱۹.

امر اصرار می‌ورزند که علی‌محمد بر اساس نامه‌ای که برخی مدعی‌اند گراور (تصویر) اصل آن در ابتدای کتاب نقطه الکاف وجود دارد<sup>۱</sup>، میرزا یحیی ملقب به صبح ازل را جانشین خود قرار داده است، اما واقعیت چیز دیگری است. تحقیقات دانشمندانی چون استاد محیط طباطبایی این واقعیت را آشکار ساخت که نه تنها صبح ازل جانشین باب نبوده است، بلکه عموم بابیان در آن دوران ملاعلی ترشیزی را به زعامت بابیه پذیرفته بودند<sup>۲</sup>، اما حسینعلی نوری که در واقعه‌ی بهدشت، به بهاء‌الله ملقب شده بود، ریاست برادر را بر سر زبان‌ها انداخت و بدین گونه، خود یگانه مرجع بابیه گردید. در آن زمان، اکثریت مطلق بابی‌های اولیه، که همگی علی‌محمد را نایب امام عصر می‌دانستند، از میان رفته بودند و بنابراین، عرصه برای فعالیت حسینعلی نوری باز بود.

۱. ظاهراً اصل این نوشته از آن خود صبح ازل است و بعید است رقعته‌ای به این مضمون برای او که در آن زمان جوانی ۱۹ ساله بوده است، صادر شده باشد. در ادامه خواهید دید که این تنبعات ادوارد برون در چاپ کتاب یاد شده در حقیقت در راستای حمایت جدی استعمار انگلستان از فرقه‌های ضاله در جهان اسلام بوده است.

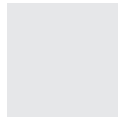
۲. محیط طباطبایی، ماهنامه‌ی گوهر، شماره مسلسل ۶۳، صص ۱۸۳ - ۱۷۸.





فصل دوم

# فتنه بهایت



### میرزا حسینعلی بهاء کیست؟

میرزا حسینعلی نوری (بهاء الله)، در روز دوم محرم سال ۱۲۳۳ در تهران به دنیا آمد.<sup>۱</sup> پدرش میرزا عباس نوری، در دربار قاجار سمت مستوفی داشت و مأمور جمع‌آوری مالیات مازندران بود. میرزا عباس، برای فرزندانش معلم سرخانه می‌آورد. ظاهراً او زد و بندهایی هم با دول خارجه داشت؛ چراکه پسر ارشدش میرزا حسن نوری، به جهت مراقبت‌های وی، لایق منشی‌گری سفارت روسیه گردید!<sup>۲</sup> ظاهراً ارتباط خاندان نوری با سفارتخانه‌ها، از این زمان برقرار شده و بعدها بسیار به کار آنها آمده است.

حسینعلی در کودکی و نوجوانی، مقدمات را نزد پدر و سایر اساتید خانگی فرا گرفت. اگرچه وی بعدها ادعای امی بودن کرد، لکن اسناد معتبری در رد این ادعای دروغین وجود دارد.<sup>۳</sup> وی در اوان ادعای باب، به وی گروید و کم‌کم با توجه به خاندان با نفوذی که داشت، بازی‌گر بسیاری از وقایع آن دوره شد و بسیاری از حرکات توطئه‌گرانه‌ی بابیان، با هم‌دستی و یا رهبری وی صورت می‌گرفت. از جمله، حادثه‌ی ترور مرحوم شهید ثالث، ملا محمدتقی قزوینی، که با اشاره و خواست زرین تاج که برادرزاده و عروس شهید ثالث بود، صورت گرفت و یا

۱. بهائیت در ایران، ص ۱۴۳.

۲. آیتی، الکواکب الدریة فی مآثر البهائیه، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. بهائیت در ایران، ص ۲۹۸.

حادثه‌ی ترور ناصرالدین شاه<sup>۱</sup>. حسینعلی نوری، در این حوادث گرفتار زندان گردید، ولی با وساطت سفارت روسیه از حبس و اعدام گریخت. حسینعلی از جوانی با صوفیه دمساز بود و این هم‌نشینی، به شدت روی او تأثیر گذاشت. بسیاری از اطوار او به روش‌های صوفیان شبیه است. در دوران فرارش به سلیمانیه در عراق، که در ادامه خواهد آمد، او با نام درویش محمد، با دستار و کشکول درویشی، به مدت دو سال در خانقاه درویش نقش‌بندیده، به آموختن حرکات غریب و یا به ادعای بهاییان، «کیمیگری» مشغول بود!<sup>۲</sup> اگرچه به واسطه‌ی اعمالی که تاریخ در مورد آن‌ها سکوت اختیار کرده است، از جمع درویش اخراج شد،<sup>۳</sup> اما تأثیر ادبیات صوفیانه در به اصطلاح آثار او اظهر من الشمس بوده و امروزه به راحتی قابل تشخیص است.

وی که به علت دخالت در توطئه‌های بابیان به عراق تبعید شده بود، به دنبال برکناری امیرکبیر، به ایران بازگشت و با حمایت میرزا آقاخان نوری، صدراعظم و وطن‌فروش ناصرالدین شاه، که طراح و مجری اصلی قتل امیرکبیر بود و با پدر حسینعلی، همشهری و دمخور به شمار می‌رفت، در تهران سکنی گزید، تا اینکه حادثه‌ی ترور ناصرالدین شاه روی داد. در این غائله که حسینعلی یکی از متهمان اصلی ماجرا محسوب می‌شد، بسیاری از بابیان من جمله زرین تاج، به قتل رسیدند، اما حسینعلی به سفارت روسیه پناه برد و مورد حمایت روسیه تزاری واقع گردید. این حمایت چنان بود که سفارت روسیه از تحویل دادن حسینعلی نوری به گماشتگان شاه، جهت بازجویی، خودداری کرد و تنها وی را پس از اخذ ضمانت اکید، به دست صدراعظم سپرد و به وی تاکید کرد:

«اگر آسیبی به حضرت بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد،

شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود».<sup>۴</sup>

۱. هر چند که حسینعلی نوری متکر دخالت در ماجرای ترور شاه بود و بعدها با توبه نامه‌ها سعی داشت دل شاه را به دست بیاورد، اما بعید به نظر می‌رسد که وی با آن همه نفوذ در میان بهاییان از ماجرای به این مهمی آگاه نشده باشد.

۲. قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۱۲.

۳. اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۱، ص ۳۴۱.

۴. قرن بدیع، صص ۳۱۸ و ۳۱۹.

با این حال، وی مدتی به زندان افتاد، اما به نوشته‌ی منابع بهایی،<sup>۱</sup> سفیر روسیه، لحظه‌ای از حمایت وی فروگذار نکرد و در اولتیماتومی به صدراعظم، خواستار آزادی وی شد. با این تأکید و تلاش، حسینعلی نوری آزاد گردید، ولی به تبعید محکوم و در سایه‌ی حفاظت مأموران روسیه، به مرز عراق رسانده شد. خود او، در نوشته‌هایش به این امر اشاره کرده است.<sup>۲</sup> مورخان بهایی، اذعان دارند که سفیر روسیه پیشنهاد داد تا حسینعلی به روسیه برود و تحت حمایت روسیه قرار بگیرد، اما او که هنوز زیر سایه‌ی ریاست برادر بود، از این کار خودداری کرد و شاید آن را به زمان دیگری موکول نمود که حرکت عثمانی و ایران چنین مجالی به وی نداد.

### بغداد؛ کانون توطئه‌ی جانیشینی باب

پس از واقعه‌ی ترور نافر جام ناصرالدین شاه، بابیان رسته از دست حکومت، به بغداد رفتند و دوره‌ی تبعیدی را آغاز کردند که به لحاظ تاریخی، در شناخت بهاییت حائز اهمیت است. حسینعلی نوری که از طرف زرین تاج و در واقعه‌ی بهدشت به بهاء الله ملقب شده بود، سمت پیش‌کاری برادرش، میرزا یحیی صبح‌ازل را عهده‌دار شد و کوشید وی بیشتر پرده‌نشین باشد. در آن زمان، زمزمه‌هایی مبنی بر عدم ریاست صبح‌ازل آغاز شده بود و حسینعلی نوری به تلاش برای کوبیدن آن‌ها پرداخت. با این حال، ظاهراً او خود یکی از مدعیان به حساب می‌آمد؛ چراکه میرزا یحیی به او ظنین شد و وی ناچار از بغداد گریخت و مدتی را در سلیمانیه‌ی عراق، نزد درویش نقشبندیه گذراند. اما پس از مدتی در خلال چند نامه، مجدداً برادر کوچک‌تر را بر سر مهر آورد و میرزا یحیی که اصولاً بدون حسینعلی، توانایی جمع و جور کردن مسائل و امور بابیان را نداشت، با بازگشت او موافقت نمود.<sup>۳</sup> در این دوران، بابیان به فساد اشتها داشتند. به روایت تاریخ‌نگاران بهایی،

۱. بهاییت در ایران، ص ۱۴۷.

۲. نوری، حسینعلی، لوح اشراقات، ص ۱۰۳. هم‌چنین، بنگرید به: بهاییت در ایران، ص ۱۴۷.

۳. نوری، حسینعلی، ایقان، ص ۱۹۵.

در این دوران، بابیه که بعدها بسیاری از آن‌ها بهایی شدند، به دزدیدن لباس و نقدینگی و کفش و کلاه زائران حرم امام حسین (ع) و نیز دزدیدن ظروف و شمع و غیره از بقاع متبرکه، مشغول بودند. از دیگر سو، برگزاری جشن و پای کوبی در روز عاشورای حسینی و ایام محرم، که نزد آن‌ها به واسطه‌ی تولد باب از اعیاد بود، خشم مردم مسلمان را برانگیخت. حسینعلی نوری، خود در مورد این دوران می‌نویسد:

«جمیع ملوک، الیوم، این طائفه را اهل فساد می‌دانند که فی الحقیقه در اوایل، اعمالی از بعضی از این طایفه ظاهر می‌شد که فرائض ایمان، مرتعد می‌شد،<sup>۱</sup> در اموال ناس من غیر اذن تصرف می‌نمودند و نهب و غارت و سفک دماء را از اعمال حسنه می‌شمردند و حقوق هیچ حزبی از احزاب را مراعات نمی‌نمودند».<sup>۲</sup>

دخالت خود حسینعلی در این فجایع، حقیقتی است که در نامه‌ی میرزا سعید خان، وزیر خارجه‌ی وقت، به میرزا حسین خان سفیر ایران در دربار عثمانی، به آن تصریح شده است.<sup>۳</sup> این رفتارهای آشوب‌گرانه سبب شد که حکومت عثمانی در سال ۱۲۸۰ آن‌ها را از عراق به استانبول تبعید کند و این درست، همان زمانی بود که حسینعلی نوری ملقب به بهاء‌الله، همانند برخی پیروان باب، زمزمه‌های تازه‌ای را آغاز کرده بود.

### «من یُظهِره الله» کیست؟

علی محمد باب، در میان عقاید مجعول خویش مدعی پیشگویی نیز بود. وی در کتاب بیان، مدعی یک ظهور تازه شده بود که قرار است بین ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال بعد از او روی دهد و این ظهور را ظهور «من یُظهِره الله»<sup>۴</sup> نامیده بود،<sup>۵</sup> اما چندی پس از مرگ علی محمد باب، بر سر مسئله‌ی جان‌شینی و من یُظهِره اللهی اختلاف ایجاد شد، به

۱. یعنی: پشت ایمان به لزره در می‌آمد.

۲. نوری، حسینعلی، مائده‌ی آسمانی، ص ۱۳۰.

۳. بهائیت در ایران، ص ۱۹۴.

۴. [کسی که خدا او را ظاهر می‌کند. ویراستار]

۵. باب، علی محمد، بیان، واحد دوم، باب هفدهم.

طوری که بابیان به جان یکدیگر افتادند. حسینعلی نوری (بهاءالله) که از مدت‌ها قبل، سودای ادعای نبوت را در سر می‌پروراند، سرانجام در بهار سال ۱۲۸۰ قمری در بغداد، درست قبل از تبعید به استانبول، ادعای من‌یظهره‌اللهی کرد و پس از رسیدن به استانبول، این ادعا را آشکار ساخت.<sup>۱</sup> چنانکه پیشتر اشاره‌ای رفت، زد و خوردها و تسویه حساب‌های داخلی بابیان از یک سو و رفتارهای ناهنجارشان نسبت به مسلمانان و به ویژه شیعیان از سوی دیگر، منجر به تبعید آن‌ها به استانبول شد و دولت عثمانی برای اینکه آن‌ها را بهتر تحت نظر قرار دهد، همگی را به استانبول آورد و چهار ماه در آن‌جا متوقف کرد؛ پس از گذشت این مدت، دولت عثمانی آن‌ها را به شهر ادرنه، فرستاد. ورود به ادرنه، با ظهور ادعاهای جدید برخی زعما و نیز گروه‌هایی از بابیان همراه شد. گروهی از بزرگان بابیه که به زعامت میرزا یحیی صبح‌ازل اعتقاد داشتند، جانب او را گرفتند و ازلی‌نامیده شدند. گروهی دعوی من‌یظهره‌اللهی حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله را قبول کردند و بهائیت را بنیان گذارند. تعدادی به دنبال اسدالله دیان رفتند و دیانی نام گرفتند و برخی دلبستگی به زرین تاج را در خود زنده کردند و با وجودی که او در قید حیات نبود، وی را به رهبری برگزیدند و به قره‌العینی شهره شدند. برخی دیگر، ملا محمدعلی بارفروش ملقب به قدوس، مقتول در شورش قلعه‌ی طبرسی را اعلم دانستند و قدوسی نام گرفتند و تعدادی دیگر نیز که از کارهای رهبران‌شان خسته و درمانده بودند، خود را پیرو کتاب بیان نامیدند و بیانی شدند و سرانجام، دیگرانی نیز پشت پا به تمام این دستاویزها زده، خویش را تابع خواست درونی و شهود وجدانی دانستند و عیانی نام گرفتند!<sup>۲</sup>

این اختلافات، آسیب شدیدی به بابی‌گری وارد کرد و در این میان، جدایی صبح‌ازل و بهاءالله بیش از دیگران مؤثر بود. حسینعلی بهاء رسماً اعلام داشت که وصایت ازل از اساس دروغ است و وی از زمان زندان تهران، یعنی سال ۱۲۶۹ قمری به مقام پیامبری رسیده است!!

۱. بهائیت در ایران، ص ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۵.

عباس افندی پسر حسینعلی بها که بعدها جانشین او در فرقه‌ی بهائیت شد می‌نویسد:

«با ملا عبدالکریم در این خصوص [مشورت شد]... مصلحت دیدند که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله، بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند»<sup>۱</sup>.

با این وجود، صبح ازل بر رأی خود استوار ماند و حتی جمعی از اعضای خانواده‌ی او مانند عزیزه نوری، خواهر یحیی و حسینعلی در پاسخ به عباس افندی در مورد وصایت باب، مقاله‌ای به نام «تنبیه النائمین» نوشت و ادعای حسینعلی بهاء در وصایت و پیامبری را از اساس دروغ و نیرنگ خواند.

به این ترتیب، جدال میان میرزا یحیی و حسینعلی بالا گرفت و به فحاشی و کشت و کشتار رسید. دو طرف، یکدیگر را رسوا ساختند و رازهای «مگو» آشکار شد. دولت عثمانی که اوضاع را بحرانی می‌دید میرزا یحیی صبح ازل را به قبرس، و حسینعلی نوری را به عکا در فلسطین فرستاد و برای جلوگیری از هر اقدامی، تعدادی از هر گروه (۵ نفر) را در گروه دیگر به رسم نظارت و جاسوسی گمارد، اما بهاءالله که ظاهراً تحمّل چنین حالتی را نداشت، چند ازلی حاضر در عکا را به زودی از میان برد و به خاطر همین، چندی را در زندان گذراند.

### حسینعلی نوری و ادعاهای مالیخولیایی!

حسینعلی نوری، دعوی نبوت داشت. البته او هم مانند باب این ادعاها را تا الوهیت بالا برد، اما تفاوت باب با او در این بود که حسینعلی اصولاً خود را در همان ابتدای کار پیامبر می‌نامید و برخلاف باب، کار را از نیابت امام عصر، شروع نکرد!! او به مدد افکار مشوش باب، توانست خود را همان به اصطلاح موعود کتاب بیان، جا بزند و ضمن دعوی نبوت، به نوشتن کتاب‌هایی با محتوای مالیخولیایی که خودش ادعا داشت و حی منزل است، پرداخت. از جمله کارهای او جمع‌آوری و نابود کردن نوشته‌هایی بود که نزد بابیان قرار داشت و ممکن بود بعدها تزویر و

۱. افندی، عباس، مکاتیب، صص ۶۷ و ۶۸.

خدعه‌ی او را آشکار سازد.<sup>۱</sup> وی فردی سیاس و حيله‌گر بود و توانست در عکا خود را مسلمانی جا بزند که از ایران رانده شده است.<sup>۲</sup> این امر سبب گردید که تا مدت‌ها، کسی رسم و ادعای آن‌ها را نداند. با وجود دعوی نبوت، بهاء‌الله و بعدها جانشین وی عباس افندی، تا پایان عمر، نماز را به جماعت در میان مسلمانان عکا اقامه می‌کردند. به همین سبب، تا مدت‌ها مسلمانان سایر فرقه‌های اهل سنت، از ماهیت بهاییان بی‌اطلاع بودند و تنها در همین اواخر بود که حکم به ارتداد و کفر آن‌ها صادر نمودند.<sup>۳</sup>

### جانشینان حسینعلی نوری معروف به بهاء

به این ترتیب، فرقه‌ی بهائیت توسط حسینعلی نوری بنیان‌گذاری شد. وی برای خود کتاب‌هایی ترتیب داد. معروف‌ترین آثار او اقدس (به عربی) و ایقان (به فارسی) هستند. وی تا زمان مرگ در عکا بود و در روز دوم ذی‌قعدة سال ۱۳۰۹ قمری، پس از ۲۰ شبانه‌روز تب، مُرد<sup>۴</sup> و زمام امور پس از وی، به پسرش عباس افندی رسید.

### عباس افندی (عبدالبهاء)

به گفته‌ی بهاییان، وی در ۵ جمادی الاول ۱۲۶۰ به دنیا آمد. او فرزند زن اول حسینعلی نوری به نام نوابه بود. وی هم مانند پدر، القاب و عناوین غریبی را یدک می‌کشید. «سرکار آقا»، «ابن الله»!!! (با توجه به اینکه پدرش حسینعلی، دعوی الوهیت داشت) و «ابن البهاء»، از القاب او بود.<sup>۵</sup> عباس افندی، با زیرکی خاصی خود را عبدالبهاء (بنده‌ی بهاء) می‌نامید و می‌کوشید با بزرگ‌تر کردن هرچه بیشتر پدر، خود و حرکاتش را از دید مردم مخفی کند. مورخان و محققان برآنند که وی بسیار زیرک‌تر از پدر بود و کوشید با کمک گرفتن بیشتر از دولت‌های

۱. بهائیت در ایران، ص ۱۴۹، به نقل از لوح ابن‌الذنب حسینعلی نوری.

۲. تاریخ جامع بهائیت، ص ۴۴۴.

۳. شکبیا، بهائیت و اسرائیل؛ پیوند فزاینده، ص ۳۵.

۴. بهائیت در ایران، ص ۱۵۰.

۵. همان، ص ۲۲۲.

استعماری، راه را برای گسترش عقاید مجعولش باز کند، شاید به همین دلیل است که با وجود پیشوایی پدر، عباس افندی به معروفترین چهره بهاییت مبدل شده است.<sup>۱</sup> پدرش حسینعلی، بر طبق وصیتنامه‌ای، ابتدا او و سپس برادرش محمدعلی افندی را به عنوان جانشینان خود منصوب کرده بود، اما عباس افندی چنانکه روش خاندان نوری بود، به برادر خیانت ورزید و با وی همان کرد که حسینعلی با صبح ازل کرده بود. البته شواهدی وجود دارد که این دعوا را یک جنگ زرگری برای جذب برگشتگان از بهاییت نشان می‌دهد. در این مناقشه، بسیاری از مسائل پشت پرده آشکار شد و مشاجره و فحاشی چنان بالا گرفت که عباس افندی نوشت:

«انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال عاجز مانده، چگونه تربیت اهل آفاق نماییم و آیا در این قضیه، ذره‌ای شبهه و تردید است؟ لا والله!»<sup>۲</sup>

### بهاییت، فلسطین و جنگ جهانی اول

آتش جنگ جهانی اول، در سال ۱۹۱۴ به پا شد و در ۱۹۱۷ خاموشی پذیرفت. از نتایج این جنگ می‌توان به فروپاشی امپراتوری عثمانی، امپراتوری اتریش و نیز امپراتوری روسیه‌ی تزاری اشاره کرد. در این سال‌ها، عباس افندی در عکا مشغول بسط قدرت خویش بود. انگلستان که بر اساس عهدنامه‌ی سایکس-پیکو، خود را مالک فلسطین می‌دانست، پس از فتح این سرزمین، به دلیل کمک‌های بی‌شائبه‌ی عباس افندی، وی را به لقب «سِر»<sup>۳</sup> مفتخر نمود و از این راه، خوش خدمتی وی در تسلط نیروی متجاوز انگلیسی و سپس صهیونیست‌ها بر فلسطین را پاسخ داد. این در حالی بود که دولت عثمانی دریافت، عباس افندی که پس از اضمحلال روسیه‌ی تزاری به جانب انگلیسی‌ها متمایل شده بود، برای انگلیسی‌ها و به ضرر عثمانی جاسوسی می‌کند. به همین دلیل،

۱. همان، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۲۲۳.

۳. sir.

فرمان اعدام وی را صادر کرد. منابع بهایی می گویند:

«چون این گزارش، یعنی حکم اعدام سرکار آقا (عبدالبهاء)، به لرد بالفور وزیر خارجه‌ی وقت انگلستان رسید، در همان یوم وصول، دستور تلگرافی به ژنرال آلبنی، سالار سپاه انگلیس در فلسطین صادر و تأکید اکید نمود که به جمیع قوا در حفظ و صیانت حضرت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشد»<sup>۱</sup>

این در حالی بود که هنوز مدتی از تصرف فلسطین به وسیله‌ی ژنرال آلبنی نگذشته بود. انگلیسی‌ها پس از تسلط بر فلسطین، سرهربرت ساموئل، یک یهودی صهیونیست را به عنوان اولین حاکم انگلیسی فلسطین، منصوب کردند.

### شوقی افندی، دوش به دوش صهیونیسم

با مرگ عباس افندی، شوقی، نوه‌ی او، زمام امور بهاییان را به شیوه‌ی پدر بزرگش و با منکوب کردن سایر اعضای خاندان نوری، به دست گرفت. این در حالی بود که دوران گذار تمایل و حرکت بهاییان از انگلستان به جانب دولت غاصب اسرائیل و صهیونیسم بین‌المللی، در جریان بود. وی نوه‌ی دختری عباس افندی است و از جانب پدر، از اقربای علی محمد باب محسوب می‌شود. شوقی که از دوران جوانی، به انحرافات جنسی مبتلا و متهم بود، در اروپا درس خواند و پس از پایان تحصیل، زندگی در اروپا و آمریکا را بر عکا ترجیح داد.<sup>۲</sup> وی در کانادا با زنی ازدواج کرد که بعدها به «روحیه ماکسول» معروف و به چهره‌ی بسیار مرموز و پشت پرده‌ی بهائیت مبدل گردید. پس از تأسیس دولت غاصب اسرائیل و تأیید و تثبیت بهاییان در سرزمین‌های اشغالی به وسیله‌ی صهیونیست‌ها، بهاییان این مجال را پیدا کردند که در قالب اتباع حکومت اشغالگر و نیز در سایه‌ی حمایت‌های مادی و معنوی آن‌ها، طرح‌هایی را برای گسترش بهائیت به اجرا بگذارند. این

۱. بهائیت در ایران، ص ۲۲۵.

۲. تاریخ جامع بهائیت، ص ۴۲۵. برای اطلاع کامل از این موضوع، بنگرید به: خاطرات صبحی.

بود که شوقی کوشید تا با نقشه‌هایی موسوم به «ده ساله»، به گسترش بهاییت مشغول شود و ایران به عنوان اولویت اول در تبلیغ، در نظر گرفته شد.

همسر شوقی، روحیه ماکسول، تنها فرد خارجی نبود که وارد دستگاه این فرقه شد. از این تاریخ به بعد، شاهد حضور عناصر اروپایی و آمریکایی در لیست زعمای بهاییت هستیم که معروف‌ترین آن‌ها، چالرز میسن ریمی است که بعدها به عنوان رئیس شورای بین‌المللی بهاییان نیز تعیین گردید.<sup>۱</sup>

### بیت العدل

شوقی، به منظور ایجاد نظم و ترتیب و کنترل بیشتر بر مجاری اطلاعاتی و نیز نظارت بر پیروان فرقه‌ی بهاییت، شورایی ایجاد کرد که به بیت العدل معروف شد. البته بهاییان معتقدند که این شورا از دستورات خود بهاء‌الله بوده، اما معلوم نیست به چه دلیل جانشینانش این قدر در به وجود آوردن آن سستی کرده‌اند و حتی شوقی پس از ۲۹ سال ریاست بر بهاییان، دستور تأسیس این شورا را صادر کرد. این اتفاق در سال ۱۹۵۵ روی داد و شورایی ۹ نفره به ریاست میسن ریمی، به وجود آمد که همسر شوقی، ماکسول، در آن سمت رابط شوقی را داشت. از آن به بعد، این شورا که هر پنج سال یک بار اعضای خود را انتخاب می‌کند، حکم مرجع الهی بهاییان را پیدا کرد و نفوذ آن پس از مرگ شوقی در ۱۳۷۷ قمری، که البته بسیار ناگهانی و مشکوک بود، بر تمامی اعضای این فرقه، گسترش یافت. تأسیسات اداری این بیت العدل که کاملاً منطبق با سیستم‌های ماسونی در غرب است، با ایجاد یک شبکه‌ی گسترده در کشورهای مختلف، به منبع مناسبی برای جذب اطلاعات بدل گردید و در این راستا محافل و لجنات به عنوان بازوهای نفوذی این سازمان به تکاپوی هدفدار منطبق با سیاست‌های کلان استعماری مشغول شدند.

### نگاهی به تعامل بابی‌گری و بهائیت با استعمار

اکنون که به اجمال با نحوه‌ی ایجاد و تکوین بابی‌گری و نیز فرزند نامشروعش، بهائیت آشنا شدید، برآنیم تا به رفتارهای خیانت‌آمیز ایشان با ایرانیان و کمک بی‌شائبه‌ی آنها به استعمار، بپردازیم اما پیش از آن در این نوشتار برآنیم تا به بررسی نحوه‌ی شکل‌گیری این تعاملات در سه مرحله بپردازیم.

#### مرحله‌ی نخست؛ تکوین

این مرحله که با شروع دعاوی علی محمد شیرازی ملقب به باب در شیراز آغاز می‌شود، مرحله‌ی توجه استعمار به قضیه‌ی بابی‌گری و بعدها بهائیت است. البته برخی از محققان نظیر عبدالله شهبازی برآنند که نطفه‌ی بابی‌گری و بهائیت به دست کمپانی‌های سرمایه‌دار یهودی نظیر ساسون، منعقد شده و آنها در یک سیر تاریخی توانسته‌اند محصول شوم خود را به بار نشانند و بهره‌برداری کنند.<sup>۱</sup> اما نظر دیگر آن است که این انحراف هم، مانند سایر فرقه‌های منحرف که در طول دوره‌های مختلف زاده شده و سپس تحلیل رفته و منقرض گردیده‌اند، از تراوش افکار مالیخولیایی یک بیمار روانی منشعب شده و تنها شانس‌ی که داشته، تولد در زمان مناسب و نیز توجه دول استعمارگر بدان بوده است. قدر مسلم آن است که پذیرش هر کدام از این نظرات، با این مسئله ضدیت نخواهد داشت که در این مرحله، بابی‌گری به شدت مورد توجه استعمارگران قرار گرفته است و آنها به بررسی عمیق آن پرداخته و جاسوسان و سفرای خود را مأمور تهیه‌ی اطلاعات درباره‌ی این انحراف کرده و این مأموران، موظف به ارسال گزارش منظم به دولت‌های متبوع خود بوده‌اند.

#### توجه روسیه به بابی‌گری

روسیه‌ی تزاری، اولین دولت استعماری است که به قضیه‌ی بابی‌گری توجه کرد. خاطرات پرنس دالگورکی، با وجود تردید در صحت آنها

۱. شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران، ص ۲۱.

از طرف تعدادی از بهایبان، دست کم نشان می‌دهد که این دولت استعماری، که در آن روزگار ایران را جولانگاه مطامع خویش ساخته بود، پیش از همگان به مسئله‌ی بابی‌گری پرداخته است. علاوه بر این‌ها، گزارش‌های مکرر دالگورکی به وزارت خارجه‌ی روسیه، که از تاریخ ۳ فوریه‌ی ۱۸۴۸ (۱۴ بهمن ۱۲۲۶ شمسی)، به شرح لحظه به لحظه‌ی وقایع مربوط به بابی‌گری مشغول است،<sup>۱</sup> گواه دیگری بر این مدعا است. نکته‌ی جالب توجه در این گزارش‌ها، مسئله‌ای است که این دولت استعمارگر، با دقت خاصی بدان تأمل داشته است.

### توجه انگلستان به بابی‌گری

انگلستان نیز در این زمینه آرام ننشست و با احتیاط کامل، درباره‌ی این فرقه و عقاید آن به تحقیق پرداخت. لرد پالمستون نخست‌وزیر وقت انگلستان از سفیر خود در ایران، کلنل شیلد، درخواست کرد تا مجموعه‌ی کاملی راجع به عقاید فرقه‌ی بابیه برای او ارسال کند.<sup>۲</sup> این رویکردها از آن رو بود که استعمار بریتانیا پس از غلبه‌ی بر هندوستان و حاکمیت مطلق بر آن، به دنبال یک طرح جامع برای ماندگاری دائمی یا دست کم طولانی مدت در منطقه‌ی خاورمیانه بود. این راهبردها که سیاست انگلستان را از روسیه که بیشتر در پی دست‌یابی به دریاهای آزاد بود، جدا می‌کرد، بر دو اصل استوار بود. این دو اصل عبارت بودند از:

۱. تغییر فضای فرهنگی منطقه؛ پیشتر گفتیم که دول استعماری در سده‌ی ۱۸ و ۱۹ دریافتند که لااقل در کشورهای اسلامی و به ویژه سرزمین‌هایی با گرایش شیعی، مانند ایران، قادر نخواهند بود که بدون تغییر اعتقادات، منافع بلندمدت خود را تأمین کنند. بر همین اساس، بریتانیا که در آن زمان فعال ما یشاء منطقه‌ی وسیعی از خاورمیانه محسوب می‌شد، کوشید تا نقاط ضعف و قدرت فرهنگ‌ها را شناسایی و از آن‌ها به نفع خویش استفاده کند. شاید انگلیسی‌ها بسیار زودتر از

۱. تاریخ جامع بهاییت، صص ۲۷۱ تا ۲۷۶.

۲. همان، ص ۲۲۷.

روس‌ها به قدرت نهاد روحانیت و علمای دینی در جامعه‌ی ایرانی پی بردند و از این رو، چه در آن دوره و چه بعدها، کوشیدند تا این نهاد را از عرصه‌ی قدرت خارج کنند. از طرف دیگر، واکنش صریح در برابر این قدرت که ریشه در تار و پود زندگی مردم داشت، غیرممکن بود. به همین دلیل، پس از ظهور بابیه و سپس ازلیه و بهابیت، توجه آن‌ها به ضدیت این جریان‌ها با علما و عنصر دین جلب گردید. می‌دانیم که بهاءالله اصولاً نهادی به نام روحانیت را از مذهب خویش حذف کرد و حتی نماز جماعت خواندن را حرام دانست تا پیشنمازی هم وجود نداشته باشد. گو اینکه خود وی و بعدها پسرش، عبدالبهاء، تا پایان عمر پشت سر امام جماعت اهل سنت در عکا نماز می‌خواندند.

به هر نحو، عنصر فرقه و فرقه‌تراشی، تا حدودی می‌توانست در کنار عوامل دیگری چون ورود فرهنگ غربی از طریق روشن‌فکران به درون جامعه، به تغییر فضای فرهنگی به سود استعمار، کمک کند. نکته‌ی جالب، تلفیق دو عنصر روشن‌فکری غرب‌گرا و فرقه‌های ضاله است که نماد و شاخص آن در دوران مشروطه، در قالب شخصیت‌هایی چون میرزا آقاخان کرمانی ظاهر شد که در آینده بدان خواهیم پرداخت.

**۲. ایجاد دولت جعلی؛** این سیاست، به ایجاد یک پایگاه قابل اعتماد در منطقه مربوط بود؛ پایگاهی که بتواند در هر شرایطی، منافع استعمار را برآورده سازد و در حقیقت، سوپاپ اطمینانی در برابر حرکت‌های احتمالی ضداستعماری باشد. برآوردن این حاجت نیز با حمایت انگلستان از تأسیس یک دولت یهودی در فلسطین ممکن گردید. اگرچه اجرای این طرح، تنها پس از فروپاشی حکومت عثمانی و اشغال فلسطین در ۱۹۱۷ ممکن شد، اما تصور به وجود آوردن آن، دیر زمانی بود که در اندیشه‌ی کارگردانان استعمار، ریشه داشت و می‌توان ردپای آن را در دوره‌ی وزارت و نخست‌وزیری لرد پالمستون و مسافرت موسی مونته‌فیوره، یهودی متمول انگلیسی<sup>۱</sup> به فلسطین، جست و جو کرد. استقرار بهاییان در فلسطین و به دنبال آن، تأسیس رژیم غاصب اسرائیل موجب

۱. برای بررسی این اسناد، رجوع کنید به: بذرهای توطئه؛ اسناد وزارت خارجه انگلستان، ترجمه‌ی حسین ابوترابیان، اطلاعات ۱۳۷۴.

شد تا به یک‌باره این دو اصل در کنار یکدیگر قرار بگیرند و در هم تلفیق شوند؛ تلفیقی که اثر آن را در وابستگی محض بهاییان و بیت‌العدل، مرکز آن‌ها در عکا، به دولت رژیم غاصب صهیونیستی شاهد هستیم.

### مرحله‌ی دوم: استقرار

پس از بررسی استعمارگران و شناخت پیدا کردن نسبت به بابی‌گری، مرحله‌ی مستقر شدن این فرقه در مسیر مطامع استعماری در قالب حمایت‌های مادی و معنوی استعمارگران، آغاز می‌شود. در ابتدای امر، این روس‌ها بودند که با توجه به مرز زمینی گسترده و حضور نظامی، اقتصادی و سیاسی در لایه‌های مختلف حکومت ایران، مسئله‌ی بابی‌گری را جدی گرفتند و به حمایت و استقرار آن یاری رساندند. جالب این‌جا است که منابع تاریخی بهاییان، با افتخار از این حمایت‌ها یاد می‌کنند.

در جریان واقعه‌ی دستگیری و بازداشت حسینعلی نوری در تهران، دخالت سفیر روسیه منجر به آزادی وی از زندان گردید و چنانکه پیش از این نیز گفته شد، وی با اسکورت نیروهای روسی، ایران را به مقصد بغداد ترک گفت.<sup>۱</sup> البته این تنها باری نبود که وی در کنار استعمار روسیه قرار داشت. آیتی معروف به آواره، که یکی از مبلغان برجسته‌ی بهایی بازگشته به اسلام است، در خاطرات خویش، که در زمان بهایی بودنش به رشته‌ی تحریر درآمده است، از مسئله‌ای پرده بر می‌دارد که قادر است بخشی از زوایای نهان وابستگی حسینعلی نوری به استعمار را آشکار سازد. وی به کارگزاری حسینعلی برای روسیه‌ی تزاری اشاره می‌کند و می‌نویسد که وی پس از وقایع بهدشت، مدتی را در دره‌گز خراسان سپری کرد. در این دوره، کارمندان و مرزبانان دولت تزاری به وی توجه شایانی نشان دادند.<sup>۲</sup> به دنبال آگاهی محمدشاه از فتنه‌ی بابیان در بهدشت، شاه دستور اعدام حسینعلی نوری را صادر کرد و

۱. بهایت در ایران، ص ۲۲.

۲. آیتی، الكواكب الدریة فی مآثر البهائیة، ج ۱، ص ۳۲.

روس‌ها برای نجات وی تصمیم گرفتند تا او را به روسیه فراری دهند،<sup>۱</sup> اما مرگ محمدشاه مانع از این اتفاق شد و حسینعلی بهاء به تهران رفت. بیهوده نبود که مرحوم امیرکبیر اعلام می‌داشت: «میرزا حسینعلی تاکنون پنج کرور تومان به خزانه‌ی کشور ایران، خسارت زده است.»<sup>۲</sup> حمایت روسیه از بهاییان، به همان مرحله ختم نشد و روسیه، نخستین کشوری بود که برای بهاییان مجوز تأسیس یک معبد بهایی (مشرق الاذکار) را در عشق‌آباد، جایی که امروز مرکز جمهوری ترکمنستان است، صادر کرد و بهاییان، برای اجرای مطامع استعماری، در نزدیک‌ترین نقطه به مرز ایران استقرار یافتند. رفتار بعدی بهاءالله، بیشتر وابستگی او را آشکار ساخت. وی در لوحی (نامه‌ای) که به افتخار امپراتور نیکلایوویچ الکساندر دوم نازل (!!) نموده بود، عمل سفیر را بدین مضمون مورد تقدیر قرار داد: «هر آینه یکی از سفیران تو مرا هنگامی که در زندان تهران زیر غل و زنجیر بودم، یاری و همیاری کرد و به این خاطر، خداوند برای تو مقامی معین فرمود که جز خودش هیچ کس رفعت آن را نمی‌داند.»<sup>۳</sup>

این سخنان و تجلیل از سفیر و امپراتور کشوری که چند سال قبل، مناطق وسیعی را از سرزمین ایران جدا کرده و جمع کثیری از هم‌وطنان ما را در خاک و خون غلتانده بود، جای بسی تأمل دارد. آواره، به این مسئله تأکید می‌ورزد و می‌گوید:

«این مسئله، خالی از اهمیت نیست که تمام هم‌زندان‌ها و هم‌زنجیرهای آن یگانه‌ی آفاق (منظور حسینعلی بهاء است)، طعمه‌ی شمشیر قهر و غضب سلطانی شدند و خود آن حضرت (حسینعلی نوری)، با همه‌ی شهرت و اهمیت از حبس مستخلص گشت. اگرچه شاید دست قنسول روس بر نجات آن حضرت مددی داده...»<sup>۴</sup>

۱. بهاییت در ایران، ص ۱۴۵.

۲. افندی، شوقی، قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۵ و ج ۲ ص ۳۲.

۳. بهاییت در ایران، ص ۱۴۸.

۴. همان، ص ۱۴۷.

### انگلستان و توجه به مسئله‌ی بهائیت

دولت انگلستان که مطالعه روی بابی‌گری را از قبل آغاز کرده بود، پیش از آنکه حسینعلی نوری ادعای پیامبری کند، کلنل سرآرنولد باروز کمبال که در آن اوقات کنسول بریتانیا در بغداد بود را نزد وی فرستاد و حتی از او دعوت کرد تا برای گسترش بابی‌گری به هندوستان برود؛<sup>۱</sup> جایی که بریتانیا با علم کردن امام احمد قادیانی و دعوی مهدویت او، به راحتی شکافی عمیق میان مسلمانان ایجاد کرد. در این دیدار، سفیر مراتب حمایت دولت انگلستان و ملکه ویکتوریا را از بهاءالله، که هنوز مدعی پیامبری هم نبود، اعلام نمود. آیتی در کتابش حتی از نایب کنسول فرانسه نیز یاد می‌کند که از حسینعلی بهاء خواسته است تا به مستعمرات فرانسه در آفریقا، که مسلمان‌نشین هستند، برود و آن‌ها را به مرام خود دعوت کند. آیتی می‌نویسد:

«نایب قنسول فرانسه که سابقه‌ی دوستی با حضرت بهاءالله داشت، محرمانه به حضور شتافت و به طوری که مأمورین ندانند چه مقصدی دارد، یک ملاقات خصوصی در مدت نیم ساعت یا کمتر انجام داده، مرام خود را بدین قسم اظهار نمود که شما از تبعیت اسلام بیزارى جوئید و خویش را تابع فرانسه گوئید تا ما شما را تقویت نماییم».<sup>۲</sup>

باید توجه داشت که این مسائل، پیش از ادعای نبوت حسینعلی نوری بود و پذیرش این پیشنهادها توسط وی در آن زمان، در حکم صحه گذاشتن و تأیید رهبری برادر بود؛ چیزی که حسینعلی اصولاً آن را بر نمی‌تابید؛ جالب اینجاست که امروزه سران بهایی می‌کوشند تا حسینعلی نوری را فردی مستقل و به دور از وابستگی‌ها نشان دهند.

### مرحله‌ی سوم؛ بهره‌برداری

ورود بابیان به ادرنه<sup>۳</sup> و ظهور انشعابات فراوان در میان آن‌ها، سبب شد

۱. قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. بهائیت در ایران، ص ۱۵۰.

۳. شهری در منطقه‌ی اروپایی ترکیه‌ی امروز و در ولایت تراکیه نزدیک مرز ترکیه با یونان.

تا افرادی که ممکن بود بعدها در متن جریان بهایی‌گری و ازلی‌گری اشکال تراشی کنند، از آن اخراج شوند. این اخراجی‌ها به تدریج در فضای آن زمان ایران و کشورهای اطراف گم شدند و جز قلیلی بی‌سرپرست که به مرام خویش پایبند هستند، اثری از ایشان باقی نماند.

اکنون زمان آن رسیده بود که استعمار مزد حمایت خویش از حسینعلی نوری را دریافت کند. بهاء که به شدت به حمایت روس‌ها وابسته بود، توانست در کنف حمایت آن‌ها وضعیت خویش را در عکا تثبیت کند. اما انگلستان که به دلیل حمایت روس‌ها از بهاء، روی قضیه‌ی بابی‌گری حساس شده بود، کوشید تا ضمن توجه به بهاییان با جلب حمایت میرزا یحیی صبح‌ازل، به بهره‌برداری از این جریان بپردازد.

### ازلی‌ها در خدمت انگلستان

نگاهی به تاریخ مشروطه‌ی ایران و حضور مستمر سرسپردگان ازلی انگلستان در آن، به خوبی گویای این مسئله است که دولت استعمارگر بریتانیا کوشیده است تا با استفاده‌ی مناسب از عوامل خود، نظیر ازلیان و بهاییان، در این غائله به ایفای نقش بپردازد. ذکر این نکته خالی از لطف نیست که در آن زمان، قبرس، محل تبعید میرزا یحیی صبح‌ازل، به چنگ نیروهای انگلیسی افتاده بود و آن‌ها اگرچه به حمایت از حسینعلی نوری و جریان بهائیت دلخوش داشتند، اما به دلیل تمایل جریان بهائیت به روس‌ها در آن زمان، در یک پروسه‌ی زمانی، به حمایت از ازلیان و تبلیغ مشی و مرام آن‌ها پرداختند. تمایل ناگهانی ادوارد برون، پژوهشگر معروف انگلیسی و صاحب کتاب معروف تاریخ ادبیات ایران، به بررسی جنبش بابی‌گری در ایران، با این قضیه بی‌ارتباط نیست. چنین بود که ناگهان کتاب گمشده‌ای با نام «نقطه‌ الکاف» با مقدمه‌ی ادوارد برون منتشر شد که در آن، ظاهراً به تاریخ ابتدایی قضایای بابی‌گری پرداخته شده بود و وصایت صبح‌ازل تأیید و ادعای بهاء، مجعول معرفی می‌گردید. در داخل ایران نیز افرادی چون میرزا آقاخان کرمانی، یحیی دولت‌آبادی، ملک‌المتکلمین و سید جمال‌الدین واعظ، سوار بر موج روشن‌فکری نوین ایران، با حمایت کامل انگلستان،

به تبلیغ فرهنگ غربی و حمایت از بریتانیا پرداختند؛ اشخاصی که جملگی، وابستگان جریان ازلی‌گری بودند.<sup>۱</sup> این تقابل، سبب شد تا روسیه‌ی تزاری که اصولاً جریان مشروطه در ایران را به نفع انگلستان و در جهت منافع آن می‌دانست، پس از به توپ بستن مجلس، حضرات ازلی را به جوخه‌ی آتش بسپرد.

### رنگ باختن ازلی‌گری

اگرچه انگلستان به جریان ازلی‌گری به عنوان یک ابزار مناسب استعماری می‌نگریست، اما بنا به دلایلی، این فرقه را کنار گذاشت و بهایی‌گری را مورد حمایت قرار داد. دلایل این تمایل جدید را که تأثیری عمیق بر تاریخ بهاییت دارد، می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. **شخصیت و عقاید میرزا یحیی صبح‌ازل؛** میرزا یحیی، اصولاً انسان آرام و تنبلی بود. او برخلاف برادرش، حال و حوصله‌ی مسائل سیاسی را نداشت و بیشتر مایل بود که جایی بنشیند و وقت خودش را با حرافی یا نوشتن خزعبلاتی نظیر آنچه علی محمد باب می‌نوشت، بگذراند. وی در مدت عمر نسبتاً طولانی خود (۱۲۹۰-۱۲۱۰ شمسی)، متمم کتاب بیان را نوشت و کتاب آسمانی (!) باب را که وی موفق به اتمام آن نشده بود، کامل کرد! از طرف دیگر، عقاید صبح‌ازل چیزی بیشتر و جدای از عقاید باب نبود و این اعتقادات نمی‌توانست گروهی را ایجاد کند که توانایی اجرای مطامع و نقشه‌های بریتانیا را داشته باشد. مضاف بر اینکه شخصیت باب به واسطه‌ی ادعاها و رفتارهایش در ایران، به شدت مورد تنفر بود؛ به طوری که حتی سیاسیون و حکام و خوانین، برای چپاول رقیب و رعیت، او را متهم به بابی‌گری می‌کردند.<sup>۲</sup>

۲. **وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه؛** انقلاب کمونیستی اکتبر در روسیه، که بالاخره با تسلط جناح بلشویک بر این کشور و تأسیس اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، خاتمه یافت، به حیات خاندان رومانف که تحت عنوان تزار، بر سرزمین پهناور روسیه حکومت می‌کردند، پایان بخشید.

۱. بهاییت در ایران، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۲. برای نمونه، بنگرید به: رضایی، تاریخ ده هزارساله‌ی ایران، ص ۱۴۱.

این جریان، یعنی از بین رفتن مهم‌ترین حامی بهاییان در آن زمان، برای این فرقه ضربه‌ی سختی بود. از یک طرف آن‌ها حامی مادی و معنوی مهمی را از دست داده بودند و از طرف دیگر، برخی از شخصیت‌های بهایی، نظیر فضل‌الله مهتدی، منشی عباس افندی که بعدها از بهائیت روی گرداند و مسلمان شد را درباره‌ی شخصیت بهاء دچار شک کرد؛ زیرا بهاء درباره‌ی تزار الکساندر و حکومت او و خاندانش لوح معروفی داشت که حتی کودکان بهایی عشق‌آباد، جایی که اولین بار با حمایت روس‌ها یک به اصطلاح معبد بهایی ساخته شد، همه روزه در کلاس‌های درس خود، آن را با آب و تاب می‌خواندند و اینک این پیشگویی و دعای دوام حکومت، در عرض چند سال، با فرو ریختن پایه‌های حکومت تزارها، به یک لطیفه‌ی خنده‌دار تبدیل شده بود.

۳. **تصرف فلسطین توسط انگلستان؛** تصرف فلسطین به دست قوای انگلستان به فرماندهی ژنرال آلبنی در یازدهم دسامبر ۱۹۱۷، وضع را بیش از پیش برای حمایت بریتانیا از جریان بهائیت هموار کرد. بهاییان که پس از فروپاشی روسیه‌ی تزاری و حتی قبل از آن، پس از مرگ بهاء و جانشینی عباس افندی، به انگلستان متمایل شده بودند، این هجوم و تصرف را به فال نیک گرفتند و این خود، عامل دیگری در به وجود آمدن حمایت انگلستان از بهائیت و وصل کردن این جریان به صهیونیست‌ها برای اجرای نیات بعدی در فلسطین بود.

۴. **تفکرات بهایی؛** تفکرات بهاییان، یکی از دلایل مهمی بود که سبب جلب تمایل انگلیسی‌ها برای استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها در امور استعماری بود. بهائیت که در مرام خود مسائلی نظیر تعصب و حبّ وطن را به شدت نفی می‌کرد، قادر بود تا پیروانش را به صورت عناصری خنثا و منفعل درآورد و قدرت هرگونه اعتراض را از آنان سلب کند. از طرف دیگر، سفارش ظاهری سران این فرقه به اطاعت بی‌چون و چرا از حاکمان، می‌توانست بهشتی دل‌انگیز را برای استعمارگران مهیا سازد. این خصیصه، به همراه دو خصلت عدم تعصب و حبّ وطن که قبلاً بدان اشاره کردیم، می‌توانست به راحتی بهاییان را مبدل به جاسوسان بالقوه‌ای کند که با یک اشاره‌ی رهبران می‌توانستند به حالت

بالفعل در آیند. حسین فردوست، دوست و ندیم محمدرضا پهلوی، در  
خاطراتش می‌نویسد:

«بهایایی‌هایی که من دیده‌ام واقعاً احساس ایرانیت نداشتند  
و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس‌های  
بالفطره بودند».<sup>۱</sup>

### عبدالبهاء و سیاست نزدیکی به بریتانیا

عباس افندی یا عبدالبهاء، پس از مرگ حسینعلی نوری (بهاء)، از حدود  
سال ۱۲۷۰ شمسی، زعامت و رهبری فرقه‌ی بهائیت را بر عهده گرفت.  
چنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم، باید اذعان داشت که وی به لحاظ  
سیاسی از پدر زیرک‌تر بود و در دوران ریاستش همسویی با استعمار  
بریتانیا را در پیش گرفت.<sup>۲</sup> در میان تمام رهبران جنبش بابی‌گری  
و سپس بهایی‌گری او دارای شخصیت قابل تأمل‌تری است؛ در امر  
سیاست، بر خلاف پدر، پایبند به یک حکومت و یک دولت نبود، بلکه  
با تغییر شرایط و اوضاع، زیر پرچم حکومتی تازه می‌رفت. او که زمانی  
در حمایت و سرسپردگی نسبت به امپراتور روسیه، الکساندر سوم، به  
پیروان بهائیت دستور می‌داد: «جمع دوستان، به دعای دوام عمر و  
دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلیٰ حضرت امپراتور اعظم، الکساندر  
سوم و اولیای دولت قوی شوکتش اشتغال ورزند»<sup>۳</sup> و در همان حال،  
در حق امپراتور عثمانی و حکومت او که دشمن سرسخت روسیه در  
آن دوران محسوب می‌شدند، لوحه صادر می‌کرد که: «خدایا! تو را به  
تأییدات پنهانی و توفیقات صمدانی و فیوضات رحمانیت خواستارم که  
دولت سربلند عثمانی و خلافت محمدی را مؤید فرمایی و در زمین  
مستقر و مستدام داری»<sup>۴</sup>، بعدها پس از غلبه‌ی انگلستان بر فلسطین  
و آغاز استیلای صهیونیست‌ها بر این سرزمین مقدس، در حق پادشاه  
انگلستان چنین لوح بذل می‌فرمود (!) که: «بارالها! سراپرده‌ی عدالت

۱. فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. بهائیت در ایران، ص ۲۲۳.

۳. سلیمانی، مصابیح هدایت، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴. بهائیت در ایران، ص ۲۲۴.

در این سرزمین بر پا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم... پروردگارا! امپراتور بزرگ ژرژ پنجم، پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی ات مؤید بدار و سایه‌ی بلندپایه‌ی او را بر این اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز»<sup>۱</sup>!

### شروع جاسوسی

درباره‌ی اینکه ارتباط عباس افندی با استعمار بریتانیا از چه موقع شروع شد، نمی توان به یقین سخن گفت. اطلاعات نشان می دهد که اولین رگه‌های این گرایش، در جریان لشکرکشی نیروهای انگلیسی به فلسطین، آشکار شد و این حمایت و سرسپردگی به قدری شدت یافت و چنان برای امپراتوری عثمانی گران تمام شد که جمال پاشا، فرمانده‌ی ارتش عثمانی در بحبوحه‌ی نبرد با بریتانیا، تهدید نمود که «اگر به زودی مصر را فتح کند، در مراجعتش، عبدالبهاء را به صلابه خواهد کشید».<sup>۲</sup> این موضع گیری عبدالبهاء و واکنش عثمانی‌ها، نشان می دهد که وی از مدت‌ها قبل و شاید از دوران پدرش، با انگلیسی‌ها نرد عشق می باخته است! البته با توجه به سیاست انگلستان در مخفی کاری حوادث و حرکت خزنده در درون جوامع، مسلم است که تا آن زمان، این رویه در محاق بوده و پس از آنکه ورود قریب الوقوع انگلیسی‌ها به فلسطین حتمی شده، عبدالبهاء مشی درونی و مواضع انگلیسی خود را آشکار کرده است. بهاییان در این دوره به جز در فلسطین، در مقابل امپراتوری عثمانی، در شوروی نیز مشغول به جاسوسی برای انگلیسی‌ها بودند. خان ملک ساسانی، از مورخان معاصر می نویسد:

«بعد از جنگ بین الملل اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهایی‌ها بود، بالشویک‌ها درون مشرق الاذکار (معبد بهاییان) شبکه‌ی جاسوسی به نفع انگلیس‌ها کشف

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. «بهائیت؛ پیوند با بیگانه، خصوصت با ملت»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۱۸.

کرده و قریب یکصد نفر از وجوه بهایی آن جا را معدوم ساختند»<sup>۱</sup>.

این حرکت، به حضور مؤثر بهاییان در شوروی خاتمه داد و گرایش آن‌ها به غرب و به ویژه انگلستان را بیشتر کرد.

### اتصال بهائیت به صهیونیسم

ارتباط بهاییان با صهیونیست‌ها، به سال‌ها پیش از تصرف فلسطین به دست انگلیسی‌ها و تلاش آن‌ها برای ایجاد یک موطن یهودی، باز می‌گردد. «بن زوی»، از اعضای برجسته‌ی آژانس یهود که بعدها رئیس جمهور اسرائیل شد، تصریح کرده است که در حدود سال‌های ۱۹۱۰ - ۱۹۰۹، با عباس افندی در قصر بهجی در عکا دیدار داشته است و این به زمانی باز می‌گردد که هنوز فلسطین در اشغال نیروهای انگلیسی نبود و یهودیان به صورت خزنده مشغول مهاجرت به آن بودند.<sup>۲</sup> شواهد تاریخی، حتی از ارتباط عباس افندی با اعضای خاندان روچیلد، زرسالاران بزرگ یهودی و ایجادکنندگان اسرائیل، پرده برداشته‌اند. این قرائن، برخی پژوهش‌گران نظیر عبدالله شهبازی را بر آن داشت تا به این باور برسند که «از سال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (بهاء) و همراهانش، به بندر عکا منتقل شدند، پیوند بهاییان با کانون‌های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهایی‌گری در سرزمین فلسطین، به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. این پیوند در دوران ریاست عباس افندی بر فرقه‌ی بهایی تداوم یافت. در این زمان، بهاییان در تحقق راهبرد تأسیس دولت یهود در فلسطین که از دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ میلادی آغاز شده بود، با جدیت شرکت کردند و این تعلق در اسناد ایشان انعکاس یافت». مسلماً عامل این اتصال و برقراری روابط، استعمار بریتانیا بوده است، اما در کنار آن نمی‌توان عامل یهودیان بهایی شده‌ی ایران را نادیده گرفت و کسانی مانند حبیب مؤید را که یک یهودی بهایی شده بود، بی‌ارتباط با این

۱. همان، همان‌جا.

۲. «بهائیت و اسرائیل؛ پیوند دیرین و فزاینده»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۲۹.

موضوع فرض کرد. با چنین مشی و روشی، سران بهایی کم و بیش در جریان ایجاد و تأسیس یک موطن یهودی در فلسطین بودند و به آن خوشبینانه می‌نگریستند. این ادعاها حتی، راست یا دروغ، از بهاء نیز نقل شده است. عباس افندی در دیدار حبیب مؤید می‌گوید:

«این جا فلسطین است، اراضی مقدسه است. عن قریب قوم یهود به این اراضی بازگشت خواهند نمود، سلطنت داوودی و حشمت سلیمانی خواهند یافت. این از مواعید صریحه‌ی الهیه (!) است و شک و تردید ندارد... و تمام این اراضی بایر، آباد و دایر خواهد شد. تمام پراکندگان یهود جمع می‌شوند و این اراضی مرکز صنایع و بدایع خواهد شد، آباد و پرجمعیت می‌شود.»

جالب این جا است که عباس افندی، در سال ۱۹۰۷ حرف‌هایی را به حبیب مؤید می‌گوید که از ادعاهاى معروف صهیونیست‌ها نسبت به سرزمین فلسطین محسوب می‌شود. در سال ۱۸۹۱ آشر گینزبرگ، نویسنده‌ی پرتکله‌های دانشوران صهیون، در گزارش خود برخلاف ادعاها فاش ساخت که «در بیرون، ما را عادت داده‌اند که فکر کنیم ارض اسرائیل امروزه تقریباً لم یزرع است؛ بیابانی بدون کشت و کار، اما در حقیقت هیچ زمین بایری در این جا نیست. در تمامی گستره‌ی این سرزمین به دشواری می‌توان مزارع کشت نشده یافت».<sup>۱</sup> واقعیت این بود که سرزمینی که عباس افندی در تقلید از هم‌پالگی‌های صهیونیست‌اش آن را اراضی بایر می‌نامید، در آن زمان ۳۰ هزار تن گندم صادر می‌کرد و با تولید ۱۵ میلیون تن مرکبات، اولین تولیدکننده‌ی این محصول در جهان بود. البته در این پیش‌بینی عباس افندی، انگار قتل عام‌های دیرپاسین و اخراج ۴۹۰ هزار نفر از مسلمانان در یک سال، از سرزمین‌های اشغالی، فراموش شده است.<sup>۲</sup>

۱. گارودی، روزه، تاریخ یک ارتداد، ص ۲۰۴.

۲. همان، همان‌جا.

فصل سوم

# تکاپوی بهائیت در ایران پس از انقلاب مشروطه

### انگلستان، بهائیت و مشروطه

انقلاب مشروطیت ایران، در سال ۱۲۸۵ با جان فشانی جوانان و آزادمردان این مرز و بوم، به ثمر نشست. آن سال‌ها مقارن با ورود موج شبه روشن‌فکران و از فرنگ برگشتگان غرب‌گرا به ایران بود. افرادی نظیر میرزا ملکم خان ارمنی و تالبوف می‌کوشیدند تا با واهی خواندن فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی، دروازه‌های زرخیز ایران را بیش از پیش به روی استعمارگران باز کنند. انگلستان، رقیب دیرینه‌ی روسیه در ایران بود. پیشتر گفتیم که این رقابت سبب شده بود تا در مقابل روسیه، که مدافع بهاییان در آن زمان محسوب می‌شد، انگلیسی‌ها جانب از لیان را بگیرند. در کنار مردم و علما که در نهضت مشروطه، به دنبال اجرای احکام اسلام و عدالت بودند، روشن‌فکران کوشیدند تا به زیر و رو کردن اعتقادات مردم، حذف علما و غربی کردن کشور بپردازند و انگلستان، در ارتباط مستقیم با این روشن‌فکران بود. شاید یکی از دلایل عمده‌ی حرکت روس‌ها در حمایت از محمدعلی شاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی و کشتار آزادی‌خواهان، همین بوده است. امروزه می‌دانیم که به استثنای عوامل میهن‌پرست که البته کم هم نبودند، گروهی از اعدامی‌ها را عوامل روشن‌فکری وابسته به غرب و به ویژه انگلستان، تشکیل می‌دادند. جالب این‌جا است که چهره‌های وابسته به استعمار، نه در طیف مردم و علما، بلکه در طیف روشن‌فکران حضور داشتند که عوامل بابی، ازلی و بهایی، جزئی از این گروه‌ها بودند. به عنوان مثال،

میرزا آقا خان کرمانی به عنوان داماد میرزا یحیی صبح ازل، بابایی گری و ازلی گری ارتباطی تمام داشت.<sup>۱</sup> او که در نوشته‌هایش می‌کوشید، اصولاً وابستگی به هر حزب و دسته و دین و مرامی را نفی کند، یکی از پرچمداران باستان‌گرایی در ایران بود. وی در یادداشتی با نام سه مکتوب می‌نویسد:

«در حماقت ایرانیان و سفاهت آنان هیچ نوع تردید و شکی برایم باقی نمانده و الا هیچ عاقل فرزانه‌ای در دنیا، تصدیق راهزنانی را که او را چاپیده‌اند و دخت پادشاهان را به اسیری برده‌اند، نمی‌کند!»<sup>۲</sup>

وی تعالیم اسلامی را موهومات می‌دانست، می‌کوشید تا دین را به عنوان یک امر بی‌فایده و بلکه مضر در جامعه نشان دهد. مرحوم دکتر مددپور، در کتاب خویش، او و سید احمد روحی را وابسته به فرقه‌ی ازلیه معرفی می‌کند و شرح خردگرایی و دین‌زدایی آنان را بیان می‌دارد.<sup>۳</sup> باید دانست که شیخ احمد روحی نیز به دامادی صبح ازل مفتخر بود! وی در ظاهر به کسوت روحانیت درآمده و چندی در مسجد میدان قلعه و مسجد میرزا جبار کرمان، امام جماعت بود. به هر حال، این دو باجناب ازلی، نقش مؤثری را در پی‌ریزی انحراف مشروطه و نفوذ عوامل ضددینی ایفا کردند؛ انحرافی که با هدایت انگلستان، سرانجام منجر به تولد شوم سلسله‌ی پهلوی گردید.

در کنار ازلیان، بهائیت به شکلی خزنده در حال رشد بود. پس از جدایی میرزا یحیی و حسینعلی، بیشتر بابی‌های ایران پیرو بهائیت شده بودند. نخستین حضور جدی این فرقه در ایران به موضوع کمیته‌ی مجازات باز می‌گردد. کمیته‌ی مجازات یکی از مشکوک‌ترین و ناشناخته‌ترین جریان‌های صدر مشروطیت در ایران و بانی بسیاری از ترورهای هدفمند آن عصر بود. در همان زمان برخی از بهاییان نظیر علیقلی خان نبیل الدوله، به عنوان کاردار ایران در ممالک دیگر مشغول به کار بودند.

۱. همان، ص ۲۱۲.

۲. همان، همان‌جا، به نقل از سه مکتوب.

۳. مددپور، سیر تفکر معاصر، تجدد و دین‌زدایی، در اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۳۵.

نبیل الدوله، نخستین ایرانی بود که به عضویت لژهای فراماسونی آمریکا درآمد و به بالاترین درجه‌ی آن (درجه‌ی سی و سوم) دست یافت و در کنار آن، عالی‌ترین نشان ماسونی را نیز دریافت کرد. او که سرحلقه‌ی ورود استعمار جوان آمریکا به ایران است، دلال و واسطه‌ی ورود مورگان شوستر و استخدام وی برای دولت ایران محسوب می‌شود و شاید به همین دلیل بود که مفتخر به دریافت عالی‌ترین نشان ماسونی آمریکا گردید. جالب این‌جا است که در زمان ورود شوستر به ایران، این بهاییان بودند که به استقبال وی در انزلی شتافتند و حتی شایع شد که شوستر یک بهایی است.<sup>۱</sup>

در این میان پیوستن برخی یهودیان و نیز زرتشتیان ایران به جریان بهائیت، بر قدرت و اقتدار این فرقه افزود. بررسی مسئله‌ی گرایش پیروان این دو دین در ایران به بهائیت مسئله‌ی مهمی است که نیاز به تحقیق و تتبع جدی دارد. امروزه می‌دانیم که ارتباط بهاییان با سازمان‌های زرسالار غربی از طریق هند برقرار بود و آن‌ها با شبکه جاسوسی مانکجی ماتریا و ثروتمندان زرتشتی وابسته به استعمار بریتانیا، در ارتباط بوده‌اند. درست در همین زمان است که عبدالبهاء در مسافرت خود به اروپا با سیاستمداران وابسته‌ای نظیر تقی‌زاده، سردار اسعد و میرزا محمد قزوینی دیدار می‌کند و هم‌پای آن‌ها ارباب کیخسرو نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس شورای ملی، همسر دومی از بهاییان اختیار می‌کند و قریب ۲۵۰ نفر از زرتشتیان ایران که جملگی از رعایای ارباب جمشید جمشیدیان هستند، به بهائیت می‌پیوندند.

این اتصال با زرسالاران پارسی آن‌قدر برای عباس افندی خوش‌آیند بود که بر اساس عادت مألوفش مدام به صدور الواح در تمجید از ارباب کیخسرو و سایر بهاییان پارسی می‌پرداخت. او خطاب به رعایای بهایی ارباب دستور می‌داد که «جناب ارباب شخصی خیرخواه و بلند همت است. باید از شما ممنون و خشنود باشد ... خدمت او خدمت من است، صداقت و امانت [به] او صداقت و امانت [به] من است.»<sup>۲</sup>

۱. شهسواری، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوره‌ی محمد رضا شاه، ص ۵۶.

۲. عبدالبهاء، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهاییان پارسی، صص ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ تا ۴۹.

هم کاری بهاییان با کانون‌های استعماری و محافل مخفی برای انحراف مشروطه در حالی جریان داشت که علمای طراز اول اسلام که در راه استقرار مشروطه از جان مایه گذاشته و کوشیده بودند، مهجور و بر جان خویش خائف، به حیات مظلومانه‌ی خود ادامه می‌دادند. مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی در نامه‌ای به تاریخ ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۲۸ قمری وضعیت غم‌انگیز خود و مرحوم آخوند خراسانی<sup>۱</sup> را برای محمد علی بادامچی از تجار مشروطه خواه تبریز چنین شرح می‌دهد:

«... چون مانع از پیشرفت مقاصدشان را فی‌الحقیقه به ما دو نفر، یعنی حضرت حجه‌الاسلام آقای آیت‌الله خراسانی دام‌طله و حقیر، منحصر دانستند و از انجمن سری طهران بعض مطالب طبع و نشر شد و جلوگیری کردیم، لهذا انجمن سری مذکور، که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده‌اند هم داخل هستند، از انجمن سری مذکور به شعبه‌ای در نجف اشرف و غیره دارند، رأی درآمده که نفوذ ما دو نفر تا حالا که استبداد در مقابل بود نافع و از این به بعد مضر است، باید در سلب این نفوذ بکوشند. مجلس سریه خبر داریم در نجف اشرف منعقد گردید. اشخاص عوامی که به صورت طلبه محسوب می‌شوند در این شعبه داخل و به همین اغراض در نجف اشرف اقامت دارند ... مکاتیبی به غیر اسباب عادی به دست آمده که بر جانمان هم خائف و چه ابتلاها داریم ... واقعاً خسته و درمانده شده، بر جان خودمان هم خائفیم ... این همه زحمت را برای چه کشیدیم و این همه نفوس و اموال برای چه فدا کردیم و آخر کار به چه نتیجه ضد مقصودی به واسطه همین چند

۱. مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و آخوند خراسانی برجسته‌ترین علمای مدافع مشروطیت بودند که حضور آنها به این جریان وجهه و قوام بخشید.



نفر خیانتکار دشمن گرفتار شدیم ...<sup>۱</sup>

خواندن این نامه‌ی غم‌انگیز، نشان می‌دهد که بهاییان در عصر مشروطه چگونه در سایه‌ی حمایت دول استعماری و دست‌های پنهان چپاولگران به تثبیت موقعیت خویش اشتغال داشتند. حمایت استعمارگران چنان بهاییان را جری ساخته بود که عباس افندی رأساً اقدام به ارسال نماینده به حضور علمای اعلام نجف کرد و در همین راستا مرید سینه چاک خود میرزا اسدالله فاضل مازندرانی را به نزد مرحوم آخوند خراسانی گسیل داشت تا در نهایت مدارا به «آخوند بگوید دوره‌ی مجتهدین و نفوذ کلام آن‌ها در جامعه‌ی ایران خاتمه پذیرفته است و جمع خلق اروپامشرب گردند و به آسایش این جهان بپردازند، اساس دین به کل مضطرب و متزلزل گردد ...» و با بی‌شمی تمام در برابر آن عالم مجاهد دم از پیروزی بهائیت در جهان و ایران بزند.<sup>۲</sup> این حرکات خیانت‌بار در سال‌های بعد شدت و حدت تمام یافت و به دنبال اعلام سرسپردگی سران فرقه‌ی بهائیت به انگلستان و تغییر رویه‌ی استعمار پیر در بهره‌برداری از این جریان به جای روشن‌فکران ازلی مزاج در ایران، شاهد شروع نقش‌های پی در پی آن‌ها در ساختارهای حکومتی هستیم.

پس از پایان جنگ جهانی اول و شروع انقلاب‌هایی در نواحی مختلف ایران نظیر نهضت جنگل در گیلان و قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز، دولت انگلستان که عرصه را برای فعالیت در ایران با ایراد و مشکل روبه‌رو می‌دید، کوشید تا عوامل خود را اندک اندک به عنوان مصادر امر و مدیران مملکتی و نیز نمایندگان مجلس جا بزند؛ حرکتی که بعدها با برنامه‌ریزی سر اردشیر ریپورتر و محمدعلی فروغی، به سلسله‌ی منحوس پهلوی منتهی شد. در این دوران، بهاییان که توانسته بودند در حرکات خارج از ایران، نظر مثبت انگلیسی‌ها را جلب کنند، اندک اندک به کار گرفته شدند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها عین‌الملک هویدا بود.

۱. شهبازی، عبدالله، جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران، ص ۲۷

۲. شهبازی، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوره‌ی محمدرضا شاه، صص ۵۳ و ۵۴.

### عین‌الملک هویدا کیست؟

حبیب‌الله عین‌الملک، پدر امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر محمدرضا پهلوی، فرزند میرزا محمدرضا قناد است. پدرش از بهایان بسیار متعصب بود که به دلیل عدم تحمل زندگی در میان مسلمانان، به عکارت رفت و به عنوان مستخدم و نوکر، در کنار بهاء و سپس عباس افندی ماند. عین‌الملک به خرج عباس افندی به اروپا رفت و تحصیل کرد. وی در این مدت زبان‌های انگلیسی و فرانسه را آموخت و سپس به عنوان عامل نشان‌دار انگلیسی‌ها، به ایران آمد. وی وارد تشکیلات سردار اسعد بختیاری گردید و سپس با اشاره‌ی اربابان، به صنف اعضای تحریریه‌ی روزنامه‌ی رعد، به سردبیری سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی، عامل معروف انگلیسی‌ها و صهیونیست‌ها درآمد.<sup>۱</sup> عین‌الملک، در همین دوران به دفاع از قرارداد معروف ۱۹۱۹ که حکم مستعمره شدن ایران را رسماً صادر می‌کرد برخاست. وی پس از واکنش جدی مردم و علما نسبت به این قرارداد، به وزارت خارجه منتقل شد و به عنوان کنسول ایران در شام منصوب گشت.

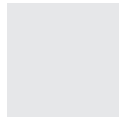
عین‌الملک، به عنوان یک بهایی دوآتشه، در دمشق که آن زمان کارهای کنسولی ایران در فلسطین را هم انجام می‌داد، به تبلیغ فرقه‌ی بهائیت می‌پرداخت و آزادانه با پیروان این جریان در رفت و آمد بود. وی به قدری در این کار افراط به خرج داد که فریاد زوار و حجاج ایرانی را درآورد و آن‌ها مکرراً از وی به دولت شکایت می‌بردند، ولی فایده‌ای نداشت. وی بعدها در سال ۱۳۰۴ به ایران فراخوانده شد، اما بعد، علاوه بر سفارت شام، سفارت حجاز را هم به دست آورد و به این ترتیب، در زیر سایه‌ی حمایت انگلستان، عین‌الملک هویدا، نخستین بهایی بود که مشاغل مهم را در ایران بر عهده گرفت.

۱. «امیرعباس هویدا»، نیمه‌ی پنهان، ج ۱۴، صص ۱۱ تا ۱۸.



فصل چهارم

# بهایت در عصر پهلوی



### بهاییت در عصر رضاخان

ظهور رضاخان میرپنج و تأسیس سلطنت پهلوی، مکمل تمام پیروزی‌های بریتانیا در راه استعمار بلامنازع سرزمین ایران بود. شخصیت رضا شصت تیری که توسط اردشیر ریپورتر، زرتشتی متولد بمبئی و عامل معروف انگلیسی‌ها در ایران، کشف و معرفی گردید، توانست تمامی خواست‌های اربابان را جامه‌ی عمل بپوشاند. در این میان، گروهی، معرف رضاخان به اردشیر دیپورتر را دشتی و گروهی دیگر عین‌الملک هویدا می‌دانند.<sup>۱</sup> اگر نظریه‌ی دوم را بپذیریم، باید بگوییم که نقش جریان بهاییت در ایران با روی کار آمدن رضاخان، شکل جدید و پررنگ‌تری به خود گرفت.

به این ترتیب، حضور بهاییان در اجزای اداری کشور، سرعت یافت. به جز عین‌الملک هویدا که تا سال ۱۳۱۴ مقام وزیر مختاری ایران در عربستان را داشت،<sup>۲</sup> از بهایی‌های معروف این دوره می‌توان به صنیعی،<sup>۳</sup> آجودان<sup>۴</sup> شخصی ولی عهد، محمدرضا پهلوی، اشاره کرد. به گفته‌ی فردوست، صنیعی در آن زمان سرگرد بود و بعدها به سپهبدی رسید. وی بعدها توانست پست وزارت‌های جنگ و خواروبار را به دست آورد.

۱. هاشمی، «ردپای الحاد و وابستگی در تبار هویدا»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۳۹.

۲. «امیر عباس هویدا»، نیمه‌ی پنهان، ج ۱۴، ص ۲۱.

۳. وی متعلق به یک خانواده‌ی یهودی بهایی شده است. بنگرید به: شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران.

۴. [واژه‌های فرانسوی است به معنای افسری که در خدمت افسر عالی‌رتبه باشد. ویراستار]

این امر نشان می‌دهد که رضاخان نسبت به بهاییان بسیار خوش‌بین بوده است.<sup>۱</sup>

رضاخان پس از آغاز به اصطلاح اصلاحات خود که اکثراً بر ضدّ دین و اعتقادات مردمی بود، برای شکستن هنجارهای اجتماعی و عادی‌سازی برخی اصول ضدّ دین، از بهائیت بهترین استفاده را برد. افرادی مانند فرخ دین پارسای به همراه همسرش فخرآفاق از محل هزینه‌های حواله شده‌ی بیت‌العدل، اقدام به انتشار روزنامه‌هایی چون عصر جدید کردند.<sup>۲</sup>

فرخ دین پارسای در روزنامه‌ی عصر جدید، تحت عنوان «کمک به پیشرفت نسوان ایرانی، از طریق آشنایی با تمدن»، مشغول نگارش مقاله شد و از همان ابتدا به ترویج بی‌حجابی و بی‌بندوباری، اشتغال داشت.<sup>۳</sup> افراد این فرقه، به فعالیت در روزنامه‌ی رعد نیز مشغول بودند؛ روزنامه‌ای که سیدضیاءالدین طباطبایی یزدی عامل معروف انگلیسی‌ها، مدیر مسئول آن بود.

### دوران محمدرضا پهلوی

با پایان یافتن دوران حکومت رضاخان و ورود متفقین به ایران، محمدرضا پهلوی به تخت سلطنتی نشست که انگلیسی‌ها با کمک آمریکایی‌ها برایش ساخته بودند. رشد بهاییان در این دوره، شتاب سرسام‌آوری گرفت و ترقی آن‌ها در ارکان حکومتی، ایران را به بهشت فعالیت‌های آن‌ها مبدل ساخت. با آنکه رهبران بهایی، اجازه‌ی دخالت در سیاست را به پیروان خود نداده بودند، اما ظاهراً این حکم در مورد بهاییان ایران صادق نبود. حسین فردوست، دوست و ندیم نزدیک شاه، در خاطرات خود، آن‌جا که به تحلیل حضور بهاییان در امور سیاسی و مملکتی ایران می‌پردازد، می‌نویسند:

«بهاییان، بدون اجازه‌ی عکا (مرکز بهاییان) حق ندارند

۱. فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. «انتهای تاریکی»، نیمه‌ی پنهان، ج ۲، ص ۸۶.

۳. همان، ص ۸۵.

مشاغل سیاسی را بپذیرند... بر اساس همین اصل، روزی از سپهبد صنیعی پرسیدم که چگونه شما شغل سیاسی پذیرفته‌اید؟ پاسخ داد: از عکاس سؤال شد و اجازه داده‌اند که در موارد استثنایی و مهم، این نوع مشاغل پذیرفته شود. در واقع بهاییت جهانی، این تصور را داشت که ایران همان ارض موعودی است که باید نصیب بهاییان شود.<sup>۱</sup>

با این تفکر، رشد بهاییان در دستگاه‌های حکومتی، شتاب یافت. این حضور، به ویژه پس از قیام خونین ۱۵ خرداد، در بخش‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و هنری شدت گرفت. در مورد اینکه چرا بهاییان مورد توجه استعمار انگلستان قرار گرفتند، پیشتر سخن گفتیم، اما اینکه چرا محمدرضا پهلوی به راحتی آن‌ها را در مناصب حساس قرار می‌داد، دلیل دیگری داشت. شاه معتقد بود که «افراد بهایی در مشاغل مهم و حساس مفیدند، چون علیه او توطئه نمی‌کنند».<sup>۲</sup> البته این چیزی بود که اربابان، در مغز او کرده بودند و اگر می‌دانست که هرگاه این اربابان اراده کنند، همین بهایی‌ها به راحتی در برابر او قرار می‌گیرند و حتی در نابودی او لحظه‌ای درنگ ندارند، چنین فکری را نمی‌کرد!

بدین ترتیب، بهاییان در هرم قدرت رژیم پهلوی، به سرعت مدارج ترقی را طی کردند. دوره‌ی پهلوی دوم، برای بهاییان، دوره‌ی شکوفایی تبلیغ مرام و فرقه‌ی بهاییت است. بهاییان که به سبب وابستگی و نوع تفکرشان در نفی اساس اسلام و به ویژه نظریاتشان در مورد امام عصر (عج) مورد نفرت مردم بودند و در سایه قرار داشتند، به مدد اصلاحات رضاخانی و تغییر ارزش‌های جامعه توانستند آن قدر مقتدر شوند که به راحتی به امر تبلیغ بپردازند. به دلیل پوشالی بودن عقاید، آن‌ها همیشه می‌کوشیدند تا اقشار کم سواد و فاقد اطلاعات کافی را جذب کنند؛ کاری که هنوز هم به آن مشغولند. حسین فردوست می‌نویسد:

«در دوران محمدرضا، بهاییت در ایران توسعه‌ی عجیبی

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. همان، همان جا.

یافت و آن‌ها بر مبنای انگیزه و نقاط ضعف، افراد را به شدت جذب می‌کردند. چند مورد مطمئن به اطلاع رسید که فرد، مقروض بوده و سازمان بهاییت قروض او را پرداخته تا بهایی شود. زن نیز از وسایل مهم جلب افراد بود و ترتیبی می‌دادند که از طریق روابط جنسی، جوان‌ها جلب شوند و اصلاً از دواج مسلمان و بهایی را تجویز می‌نمودند و از طریق دختران بهایی به عنوان مبلغ عمل می‌کردند.<sup>۱</sup>

بهاییت در عصر محمدرضا، به سرعت توانست نقاط حساس و کلیدی را اشغال کند. این کار که با حمایت کامل انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها انجام می‌گرفت، آن قدر ادامه یافت که بهاییان به عنوان جاسوسان و عاملان درجه‌ی یک استعمار، تمامی ارکان مملکت را در کنترل و مراقبت گرفتند. آن‌ها حتی به خصوصی‌ترین قسمت‌های زندگی شاه مسلط بودند و این قدرت را داشتند که در هنگام لزوم و در صورت دستور اربابان، به حیات او نیز خاتمه دهند. در ادامه، بر آنیم که با معرفی برخی از این کارگزاران بهایی، به حوزه‌ی نفوذ و عملکرد خائنه‌ی آن‌ها بپردازیم.

### عبدالکریم ایادی

«پدر ایادی، از رهبران مذهبی بهایی بود و این سمت، به ایادی ارث رسیده بود؛ لذا بدون تردید باید گفت که او از آغاز، توسط سرویس انگلیس نشان شده بود و واجد شرایط یک جاسوس طراز اول بود.»<sup>۲</sup> عبدالکریم ایادی از طریق علیرضا پهلوی، برادر شاه، به عنوان پزشک به محمدرضا معرفی شد. او در فرانسه درس خوانده بود و ظاهراً ابتدا دانشجوی دامپزشکی بود، اما بعد تغییر رشته داد و مدرک پزشکی اخذ کرد.<sup>۳</sup> وی پس از بازگشت به ایران، وارد ارتش شد و به درجه‌ی

۱. همان، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. همان، همان‌جا.

سرهنگی رسید. اینکه او چگونه توانست نظر شاه را جلب کند، خارج از موضوع این مقاله است، اما باید به اختصار، این تمایل شاه به او را در ضعف اخلاقی شاه و مهارت ایادی در شناخت روحیه‌ی او جست‌وجو کرد. ایادی با استفاده از بیماری روحی شاه (ترس از مریضی)، توانست رفیق گرمابه و گلستان او شود و سپس تبدیل به بزرگ‌ترین منبع اطلاعاتی غرب و پرنفوذترین فرد روی شاه گردد. او با دارا بودن بیش از ۸۰ شغل می‌کوشید تمام مصالح کشور را به نفع بهاییان تغییر دهد.<sup>۱</sup> مسئولیت بهاییان عصر پهلوی، با شخص او بود و وی حاکم مطلق العنان این فرقه در ایران، محسوب می‌شد. ایادی، ریاست کل بهداری ارتش، ریاست سازمان اتکا، ریاست سازمان دارویی کشور و ریاست شیلات را بر عهده داشت و این‌ها تنها بخشی از کارهای پر تعداد و پول‌ساز او بود. فردوست می‌نویسد:

«بر این اساس می‌توان کتابی نوشت که آیا ایادی بهایی، بر ایران سلطنت می‌کرد یا محمدرضا پهلوی؟ تمام ایرانیان رده بالا، چه در ایران باشند و چه در خارج، خواهند پذیرفت که سلطان واقعی ایران، ایادی بود ... در زمان حاکمیت ایادی بود که بهایی‌ها در مشاغل مهم قرار گرفتند و در ایران بهایی بی‌کار وجود نداشت».<sup>۲</sup>

این در حالی بود که لایه‌های پایین جامعه‌ی ایران، به شدت از بی‌کاری رنج می‌برد و مردم در زاغه‌های اطراف شهر و حلبی‌آبادها، به شدت با فقر دست و پنجه نرم می‌کردند.

مسئله‌ی دیگر در مورد ایادی، روابط غیر اخلاقی و فاسد او است، تا جایی که وی به راسپوتین دربار پهلوی شهرت داشت.<sup>۳</sup> سبط‌رئی ایادی بر ارتش چنان بود که به یاری وی و حمایت شاه و استعمار، تا سال ۱۳۵۱، ۱۱۲ تن از امرای ارتش، شهربانی و ژاندارمری، بهایی بودند و تنها در

۱. همان، ج. ۱، ص ۲۰۲.

۲. همان، همان‌جا.

۳. [راسپوتین، به معنای هرزه و ولگرد، لقب شخصی روس به نام گرگوری افیمویچ (۱۸۷۱-۱۹۱۶م) است که به رابطه داشتن با زنان درباری و شخص ملکه، مشهور بود و سرانجام، جان خود را بر سر این شهرت نهاد. ویراستار]

کابینه‌ی هویدا، علاوه بر خودش، ۹ بهایی دیگر وجود داشتند.<sup>۱</sup> یادی در سال ۱۳۵۷ چند ماه قبل از انقلاب، ایران را ترک کرد.

### امیر عباس هویدا

امیر عباس هویدا، فرزند حبیب الله آل رضا ملقب به عین‌الملک است. درباره‌ی دسیسه‌ها و کارکردهای عین‌الملک هویدا پیشتر صحبت کردیم و گفتیم که وی به یک خانواده‌ی متعصب بهایی تعلق داشت و پدرش از اطرافیان عباس افندی محسوب می‌شد. نقش وی در کمرنگ کردن وقایع فلسطین برای دولت ایران، در زمان سیطره‌ی انگلیسی‌ها بر آن و تهیه‌ی مقدمات تشکیل رژیم اشغال‌گر قدس، چنان بود که دکتر علی‌اکبر ولایتی می‌نویسد:

«هویدا توانست از تقدّم مسئله‌ی فلسطین در سیاست

خارجی منطقه‌ای ایران، به نحو چشم‌گیری بکاهد».<sup>۲</sup>

رشد هویدا در چنین خانواده‌ی وابسته‌ای سبب شد که وی از همان ابتدا، از طرف استعمار پیر نشان کرده باشد. او تحصیلاتش را در دمشق، محلّ سفارت پدرش، آغاز کرد و آن را در بیروت و بروکسل ادامه داد و به اتمام رساند. وی پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۱ شمسی، به استخدام وزارت خارجه درآمد و با اینکه ابتدا در اداره‌ی حسابداری به کار گرفته شده بود، در عرض کمتر از دو سال، در ۱۳۲۳ به عنوان کارمند اداره‌ی اطلاعات در اداره‌ی سوم سیاسی، انتقال یافت و در سال ۱۳۲۴ بدون آنکه شرایط لازم را داشته باشد و با وجود اینکه در چارچوب قوانین نمی‌توانست به عنوان وابسته‌ی سیاسی دست یابد، با این سمت به پاریس اعزام شد.<sup>۳</sup> وی در ۱۳۳۸ به خدمت ساواک درآمد.<sup>۴</sup>

هویدا در ۱۳۴۲ به عنوان عضو هیئت مؤسس کانون مترقی انتخاب شد؛ کانونی که خود بعدها به عاملی در جهت نزدیکی ایران به آمریکا و چپاول بیشتر کشور ایران مبدل گردید. وی به همراه منوچهر شاهقلی،

۱. نیک‌بخت، «ناگفته‌هایی از بهائیت»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۷۷.

۲. ولایتی، ایران و مسئله‌ی فلسطین، ج ۱، ص ۱۰۰.

۳. «امیر عباس هویدا»، نیمه‌ی پنهان، ج ۱۴، ص ۳۰.

۴. همان، صص ۳۲ و ۳۳.

بهاییان عضو این هیئت ۵ نفره بودند.<sup>۱</sup> هویدا پس از رسیدن به وزارت دارایی، با کمک پرویز ثابتی که از بهاییان متعصب و رئیس دایره‌ی تحقیقات ساواک بود، به قلع و قمع مخالفانش پرداخت. با ترور انقلابی حسنعلی منصور، هویدا زمام نخست‌وزیری را در دست گرفت و این بهایی غرب‌زده، به پرسابقه‌ترین نخست‌وزیر حکومت پهلوی بدل شد.

### هویدا و رسم خیانت به وطن

هویدا از سال ۱۳۴۳ مقارن با شروع حرکت امام خمینی (ره)، به نخست‌وزیری رسید. او از اولین روز نخست‌وزیری، چاپلوسی را به اوج رساند. با به قدرت رسیدن او و نیز حمایت شدید عبدالکریم ایادی، عناصر بهایی، یک به یک وارد کابینه شدند. او ابتدا منوچهر شاهقلی را که از بهاییان متعصب بود، وزیر بهداشتی کرد و سپس فرخ رو پارسای بهایی را در مسند وزارت آموزش و پرورش نشانید. وزرای او آن قدر در غارت و چپاول زیاده‌روی کردند که کابینه‌ی هویدا، بعد از ترمیم سال ۱۳۴۵، به کابینه‌ی غارت‌گران مشهور شد.<sup>۲</sup> حسین فردوست در خاطراتش می‌نویسد:

«در زمان هویدا، دیگر کار بهایی‌ها تمام بود و مقامات

عالی مملکت توسط آن‌ها و به راحتی اشغال می‌شد.»

هویدا، بهاییان یعنی هم مسلکانش را در مشاغل کلیدی می‌گمارد. تعدادی زیادی از وزرای کابینه‌ی او، همچون سپهبد صنیعی وزیر جنگ، فرخ رو پارسای وزیر آموزش و پرورش، منوچهر شاهقلی وزیر بهداشتی، منصور روحانی وزیر کشاورزی و منوچهر تسلیمی وزیر بازرگانی، بهایی بودند<sup>۳</sup> و این، مراتب دل‌بستگی وی به بهاییان و وارد کردن آن‌ها به جریان اداری کشور را نشان می‌دهد. به هر حال، حکومت ۱۳ ساله‌ی هویدا (۱۳۴۳-۱۳۵۶) به همراه تیم غرب‌گرا و سرسپرده‌اش که عمدتاً بهایی بودند، با پشتیبانی عبدالکریم ایادی و حمایت شاه، خیانت‌هایی

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان.

را مرتکب شدند که حتی یکی از آنها برای انزجار عامه‌ی مردم از هر فرقه و نحله‌ای کافی است.

### هویدا، بهائیت و جدایی بحرین

یکی از صفحات ننگین عصر پهلوی که با بازی‌گری عناصر بهایی و در رأس آنها امیرعباس هویدا رقم خورد، ماجرای جدایی بحرین از ایران و استقلال آن است که در سایه‌ی حمایت و خواست انگلستان، در سال ۱۳۴۹ اتفاق افتاد و ایران، استقلال بحرین را به رسمیت شناخت.<sup>۱</sup>

### هویدا، بهائیت و ترویج بی‌بند و باری

دوران نخست‌وزیری هویدا، شاهد ترویج سرسام‌آور بی‌بندوباری در جامعه‌ی ایران است. وی با تأسیس کاخ‌های جوانان و سپردن آن به یکی از عوامل خود یعنی نیکپی (شهردار وقت تهران)، عملاً راه را برای اختلاط دختر و پسر و ترویج بی‌بند و باری، هموار کرد. از طرف دیگر، با مسلط کردن اذنانب بهایی بر فرهنگ ایران، کوشید تا از این رهگذر، ضمن تحقق خواسته‌های غرب در ایران، به ترویج مرام فرقه‌ی ضاله‌ی بهائیت نیز یاری رساند. بهاییان که در این زمان تحت نظارت بیت‌العدل به فعالیت مشغول بودند، این اجازه را داشتند تا برخلاف مرام و عقیده‌ی فرقه‌ی خویش، در ایران وارد عرصه‌ی سیاست شوند و به فعالیت بپردازند. از این رو، فعالیت‌های فرهنگی بهاییان در عصر هویدا، گسترش زیادی پیدا کرد.

### بهاییان و نهادهای آموزشی عصر پهلوی

سازمان آموزش و پرورش ایران در عصر محمد رضا شاه، دریست در اختیار بهاییان بود. با به وزارت رسیدن فرخ رو پارسای، بهایی متعصب در خدمت استعمار، ساختارهای آموزشی این مرز و بوم به نفع منافع غرب تغییر کرد. او که دختر اسفند فرخ رو پارسای و فخر آفاق بود، ترویج بی‌بند و باری را به اسم آزادی زنان، از مادر و پدرش

به ارث برده بود. گزارش‌های سلاواک نشان‌دهنده‌ی واکنش دائمی او به حضور معلمان و دانش‌آموزان محجبه در مدارس است. وی تمامی واجبات دینی را به اسم خرافات منکوب می‌کرد و از آن‌جا که اصولاً بهایی و فاقد تعلق خاطر به اسلام و مسلمانی بود، به راحتی مرزها را می‌شکست و حرمت‌ها را فرو می‌ریخت.<sup>۱</sup> بررسی شرح حال مؤثر فرخ روپارسای، نشان‌دهنده‌ی این نکته است که وی از ابتدای جوانی و در امتداد مأموریتی که پدرش از جانب بیت العدل به عهده گرفته بود، حرکت کرد و تلاش‌های پی‌گیرانه و مستمر خود را حول از خودبیگانگی فرهنگی ملت مسلمان این آب و خاک، به ویژه نوجوانان و جوانان، اعم از دختر و پسر، مبذول داشت.

دانشگاه نیز عرصه‌ی تاخت و تاز بهاییان بود. البته آنان در این عرصه به دلیل حضور اساتید غیربهایی که دارای سطوح علمی بسیار بالاتری نسبت به آن‌ها بودند، کمتر در پی معرفی فرقه و جذب پیرو بر می‌آمدند، اما این بدان معنی نبود که از حرکت‌های به اصطلاح فرهنگی برای هرچه بیشتر دور کردن نسل جوان از ارزش‌های اسلامی چشم‌پوشند. بر اساس سناریویی از پیش تعیین شده و برای دور کردن نسل جوان از اسلام و فرهنگ اصیل آن، که در تار و پود مردم تنیده شده بود، موضوع باستان‌گرایی و توجه به ایران پیش از اسلام، در دستور کار عوامل فرهنگی وابسته به غرب در رژیم پهلوی قرار گرفت که بهاییان از اعضای برجسته و ثابت آن بودند. احسان یارشاطر یکی از این بهاییان است که برای بسیاری از خوانندگان، نامی آشنا است. وی که بعدها به مجموعه **دایرة المعارف ایرانیکا** ملحق شد و به نشر اکاذیب بر ضد اسلام و اعتقادات ایرانیان مشغول گشت، یکی از کسانی است که در این عرصه فعالیت داشتند. در این دوره، اساتید بهایی در دانشگاه کم نبودند که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به علی‌محمد ورقا اشاره کرد. وی که به نوعی مسئولیت مذهبی بهاییان را به عهده داشت، همان کسی است که پرویز خسروانی (سپهبد سابق)، برای به دست آوردن منافع هرچه بیشتر و با راهنمایی همسرش لیلی نعیمی، در حضور او به بهاییت گروید. با

۱. «تنتهای تاریکی»، نیمه‌ی پنهان، ج ۲۰، ص ۹۶.

سرکوب قیام ۱۵ خرداد توسط جلادان رژیم، جسارت حزب بهایی در دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی به نحو چشمگیری افزایش یافت. آن‌ها بی‌مهابا به تبلیغ می‌پرداختند و استادان بهایی در دانشگاه آشکارا به تبلیغ بر ضد اسلام و تمجید از بهائیت مشغول بودند. گزارش‌های بسیاری از اسناد ساواک در مورد این حرکات باقی مانده است.<sup>۱</sup>

### بهاییان و اقتصاد ایران در عصر پهلوی

دوران هویدا، چنانکه اشاره کردیم، دوران اوج اقتدار بهائیت در ایران است؛ دورانی که آن‌ها ابدأً احساس مظلومیت نمی‌کردند!! دورانی که از رهگذر مکیدن خون ملت مسلمان ایران و خیانت وقیحانه‌ی خویش، ضمن خوش خدمتی به اربابان و بالخصوص صهیونیسم بین‌الملل، ثروت می‌اندوختند. در این دوره، شاهد یک جریان آشکار در امر کمک به رشد اقتصادی بهاییان و استفاده‌ی آن‌ها از رانت‌های حکومتی هستیم. وزارت بازرگانی با ریاست منوچهر تسلیمی و نیز وزارت کشاورزی با ریاست منصور روحانی، که هر دو بهایی و تحت فرمان عبدالکریم ایادی و هویدا بودند، کاملاً در اختیار این فرقه‌ی منحرف بود و آن‌ها هم به نوبه‌ی خود، راه را برای ورود بهاییان دیگر می‌گشودند. تسلط بر بازرگانی و کشاورزی، در حقیقت تسلط بر اقتصاد آن روز ایران بود؛ چراکه اقتصاد ایران در آن دوره بیشتر به یک اقتصاد کشاورزی مبتنی بود تا صنعتی.

### هژبر یزدانی و مافیای بهاییان در ایران

به دنبال این حوادث شوم، شاهد رشد مافیای بهایی در ایران به رهبری هژبر یزدانی هستیم. وی که از اهالی سنگسر سمنان و از یک خانواده‌ی متعصب بهایی بود، با حمایت بیت‌العدل و پول صهیونیست‌ها، به خرید زمین و سهام بانک‌های ایران مبادرت می‌ورزید. یزدانی که همیشه همراه خود، گارد مسلح داشت، بدون هیچ هراسی هر چه می‌خواست می‌کرد و حامی او در این قضیه، عبدالکریم ایادی و به تبع او شخص شاه

۱. برای اطلاع از این اسناد نگاه کنید به: شهسواری، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوره‌ی محمد رضا پهلوی.

بود. حسین فردوست گوشه‌هایی از این چپاول را در خاطراتش آورده است. وی ضمن یادآوری تصرف مراتع مردم مسلمان سنگسر توسط بهایی‌ها به سرکردگی هژبر یزدانی، می‌نویسد:

«... مستقیماً به اطلاع محمدرضا رسید. فردای آن روز سپهبد ایادی تلفن کرد و گفت که شاه گزارش را به من نشان داده؛ گزارش سراپا مغرضانه است... مجدّد هیئت بی‌غرضی را اعزام دارید! پاسخ دادم که گزارش هیئت مستند است... و افزودم وقتی شاه می‌خواهد یزدانی به مناطق چرای دیگران تجاوز کند، من که مدعی نیستم. به هر حال، یزدانی به کار خود ادامه داد.»

وی اضافه می‌کند که هژبر یزدانی، کلّ سهام بانک ایرانیان را خریده و در تلاش بوده تا سهام بانک توسعه‌ی کشاورزی را هم خریداری کند فردوست می‌نویسد:

«هژبر یزدانی، با حمایت ایادی به قدرتی تبدیل شد و اراضی وسیعی را در باختران و مازندران و اصفهان و غیره، در اختیار گرفت و برای من معلوم شد که تمام این وجوه، متعلق به بهائیت است و این معاملات را یزدانی برای آن‌ها، ولی به نام خود انجام می‌دهد»<sup>۱</sup>.

### واکنش مردم بر علیه اعمال بهاییان

مسلم بود که رفتار و خط مشی بهاییان، از طرف مردم و علما بدون پاسخ نمی‌ماند و مردم با اشاره‌ی علما، هر از چند گاهی در برابر این توطئه‌ی آشکار، واکنش نشان می‌دادند. امپریالیسم جهانی و ایادی آن‌ها در ایران و در رأس آن‌ها شاه، می‌دانستند که هر گونه زیاده‌روی، عواقب سنگینی برای آن‌ها خواهد داشت. از این رو، می‌کوشیدند تا زمانی که بنیان‌های فرهنگی و مذهبی جامعه را به یاری عواملی چون بهاییان فرو نریخته‌اند، از هر گونه حرکتی که منجر به احساس خطر برای علما گردد، خودداری کنند. در برابر این روش، باز هم به دلیل

زیاده‌روی بهایبان در بسیاری از امور، گاهی التهاب ایجاد می‌شد. این مخالفت‌ها که از سوی علما هدایت و رهبری می‌گردید را می‌توان از دو جنبه مورد بررسی قرار داد: اول، جریانی که بهائیت را به مثابه‌ی یک عقیده‌ی انحرافی و باطل می‌دانست و می‌کوشید تا تنها در برابر آن بایستد و دوم، جریانی که علاوه بر اندیشه‌ی جریان اول، بهائیت را یک آلت دست می‌دانست که عروسک خیمه‌شب‌بازی استعمارگران است و از سوی آن‌ها هدایت می‌شود؛ لذا مبارزه با آن جنبه‌ای فرا ملی دارد و تمام مسلمانان باید نسبت به آن واکنش نشان دهند. رهبری جریان دوم یک مجتهد آگاه و شجاع به نام آیت الله العظمی سید روح الله الموسوی الخمینی (ره) بر عهده داشت. ما در بررسی‌های خود ابتدا به جریان اول می‌پردازیم.

### تأسیس انجمن حجتیه

اولین و معروف‌ترین واقعه‌ی مرتبط با جریان اول، تأسیس انجمن حجتیه است. در سال ۱۳۳۲ یک روحانی به نام شیخ محمد ذاکرزاده تولایی، معروف به شیخ محمود حلبی، پس از گرایش دوست و همکارش به بهائیت، اقدام به تأسیس یک انجمن ضد بهائیت، با نام «انجمن خیریه‌ی حجتیه‌ی مهدویه» نمود. این انجمن، در همه‌ی شهرهایی که اقلیت بهایی در آن زندگی می‌کرد، فعال شد و فعالیت‌هایی عمدتاً فرهنگی را برای مقابله با بهائیت و منزوی کردن آن، سازماندهی کرد. در دوران حیات این انجمن، بسیاری از جوانان متدین جذب آن شدند. این انجمن که یک مشی غیرسیاسی داشت، گاهی مورد استفاده‌ی برخی عناصر متدین مخالف شاه نیز قرار می‌گرفت و این امر، برای انجمن در دسر ایجاد می‌کرد، اما به دلیل مشی کلی رهبران آن و اندیشه‌ی دوری از سیاست، رژیم پهلوی می‌کوشید تا با قرار دادن آن‌ها در برابر بهایبان و ایجاد یک موازنه، هر دو را تحت کنترل داشته باشد. اگرچه این انجمن، بعدها به دلیل مشی ضدحکومت اسلامی خود، مطرود و نهایتاً در ۱۳۶۳ تعطیل شد، اما نقش آن در مسیر مبارزه با بهائیت انکارناشدنی است.<sup>۱</sup>

### آیت الله فلسفی و حمله به بهائیت

گسترش فعالیت‌های بهاییان و نفوذ آن‌ها به مجاری اداره‌ی کشور، به ویژه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منجر به واکنش شدید روحانیون شد. در آن زمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (ره)، مرجعیت تام داشتند. در سال ۱۳۳۴ اندکی قبل از ماه مبارک رمضان، مرحوم فلسفی، خطیب و دانشمند معروف، ضمن ملاقاتی با آیت الله بروجردی، اجازه خواستند تا در ماه رمضان بر منبر و حتی برنامه‌های رادیویی که توسط ایشان اجرا می‌شد، به بهائیت حمله کنند. آیت الله بروجردی این کار را مفید دانست. ایشان معتقد بود، حالا که گوش حکومت بده‌کار هشدارهای علما نیست، لااقل بهایی‌ها در برابر افکار عمومی کوبیده شوند و طرف حساب آن‌ها، با آن همه جنایت و وقاحت، خود مردم باشند. به این ترتیب، سلسله سخنرانی‌هایی توسط مرحوم فلسفی و سایر وعاظ بر منابر، در مورد بهائیت ایراد گردید و توفانی را علیه بهاییان در جامعه به راه انداخت.

به این ترتیب، آتش نفرت مردم از جریان وابسته‌ی بهائیت که مدت‌ها بود شاهد نفوذ، عصیان و ستم آن‌ها بودند، شعله‌ور شد. این حادثه، به قدری وسیع بود که مردم تهران به حضیره القدس، به اصطلاح معبد بهاییان در تهران، یورش بردند. حتی در برخی روستاها، معدود بهایی‌های ساکن، بیرون رانده شدند. این اعتراض‌ها سبب شد که بسیاری از مکان‌های به اصطلاح مذهبی بهاییان، تخریب گردد.

در شیراز در جریان یکی از سفرهای شاه، وی پس از به اصطلاح زیارت حرم شاهچراغ احمدبن موسی (ع)، شاهد یکی از این خروش‌ها بود. آیت الله سید نورالدین حسینی، در مقابل او دستور دادند، به اصطلاح معبد بهاییان، که همان خانه‌ی علی محمد باب بود، در دویست متری شاهچراغ تخریب شود. آیت الله بروجردی در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی کیهان در مورد این مسائل بر چند نکته تأکید کردند. از اهم این نکات می‌توان به تخریب حضیره القدس و تأسیس ساختمان جدید خیریه روی آن و اخراج کلیه بهاییان از ادارات و بنگاه‌های دولتی، اشاره کرد.

### واکنش بهاییان در برابر خشم ملت

در این میان، بهاییان از ترس، به گوشه‌ای پناه برده بودند. عبدالکریم ایادی، پزشک شاه و نفر اول بهاییان ایران، که آماج حملات آیت الله فلسفی قرار گرفته بود، به دستور شاه از ایران خارج شد و برای ۹ ماه به ایتالیا رفت. حسین فردوست این وقایع را به خوبی در خاطر دارد. وی می‌نویسد:

«تنها یک بار، موقعیت بهائیت به خطر افتاد و آن زمانی بود که فلسفی (واعظ معروف) حملات شدیدی را علیه بهاییان شروع کرد و محمدرضا برای آرام کردن مردم دستور تخریب حَضِرَة الْقُدْس، مرکز مقدس بهایی‌ها در تهران را داد و دستور داد ایادی مدتی دراز از ایران خارج شود. او نیز حدود ۹ ماه به ایتالیا رفت و وقتی آب‌ها از آسیاب افتاد، به ایران بازگشت»<sup>۱</sup>.

وضعیت سایر سران بهایی نیز چنین بود. خشم مردم تا ماه‌ها ادامه داشت، اما سرانجام فروکش کرد. در سایر نقاط مانند اصفهان و نجف آباد، نیز گاهی خروش مردم در مورد موضوع بهاییان برای رژیم شاه دردسر ساز می‌شد.

### تحلیلی از جریان اول مبارزه با بهائیت

جریان اول مبارزه با بهائیت، اگرچه وابسته به منبع عظیم عشق و علاقه‌ی مردم به اسلام بود، اما به دو دلیل نتوانست بر نفوذ بهائیت و پایان دادن به آن تأثیر مطلوبی بگذارد:

۱. پرداختن به فرع به جای اصل؛ جریان اول تنها به متن بهائیت توجه می‌کرد و بدون توجه به حمایت‌های بی دریغ غرب و شاه، می‌کوشید تا با آن به مبارزه برخیزد. طبیعتاً چنین مبارزه‌ای زیاد دوام نداشت؛ زیرا با خزیدن بهاییان به سایه و تخریب چند محل و نیز تغییر نام مذهب در فرم‌های استخدای از بهایی به مسلمان، دیگر دلیلی برای ادامه نمی‌یافت و به این ترتیب، با متفرق شدن گروه‌های مبارز، آتش همان

۱. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۴.

آش و کاسه همان کاسه بود.

۲. نداشتن برنامه و شناخت کافی؛ فعالان این عرصه، اگر چه با قدرت، در ابتدای راه، ظاهر شدند، اما به دلیل عدم شناخت صحیح از مسئله‌ی بهاییت، قادر به ارائه‌ی یک برنامه‌ی دراز مدت برای مبارزه با آن نبودند. اگر چه تلاش‌های آنان در آن زمان می‌توانست گروه‌های مردم مسلمان و معتقد را به صحنه بیاورد، ولی به دلیل عدم یک برنامه‌ریزی مشخص، که از عدم شناخت کافی ناشی می‌شد، توانایی نگاه‌داری مردم را در صحنه نداشتند.

### جریان دوم

گفتیم که جریان دوم، اصولاً بهاییت را یک جریان نه تنها وابسته، بلکه در خدمت استعمار می‌دانست؛ از این رو، می‌کوشید تا پشت پرده‌ی بهاییت را برای مردم آشکار کند و به مبارزه با آن، یک جنبه‌ی ملی و فراملی ببخشد. در نتیجه، این حرکت توانست نقش بسیار مؤثرتری نسبت به جریان اول در مبارزه با بهاییان، ایفا نماید.

### امام خمینی (ره) و مسئله‌ی بهاییان

مرحوم امام خمینی (ره) بنیان‌گذار و هدایت‌گر جریان دوم بود. ایشان از زمان شروع نهضت اسلامی تا به ثمر رسیدن انقلاب و نیز سال‌های پس از پیروزی، همواره بر این مبارزه‌ی آگاهانه تأکید داشت. پیش از آنکه به حرکات و گفتار امام به عنوان سمبل و پرچم جریان دوم، نظری بیفکنیم، بد نیست که به مشخصه‌های این جریان، مروری داشته باشیم و دلایل توفیق و تأثیر آن را بازبینی کنیم.

### مشخصه‌های جریان دوم مبارزه با بهاییت

۱. قرار داشتن در یک انقلاب هدفمند؛ این جریان، به دلیل قرار گرفتن در متن یک جریان هدفمند که غایت آن فرو پاشاندن نظام سرسپردگی شاهنشاهی و قطع دست استعمارگران از ثروت‌های خدادادی این مرز و بوم بود، می‌توانست مبارزه با بهاییت را نیز به شکلی منظم و مرحله

به مرحله، دنبال کند.

۲. عدم تفکیک مسئله‌ی بهاییت و استعمار؛ جریان دوم، اصولاً مسئله‌ی بهاییت را یکی از مهم‌ترین مسائل مربوط به قضیه‌ی استعمار می‌دانست. این جریان، بهاییت را به عنوان یک حزب، و نه یک فرقه‌ی به اصطلاح مذهبی، تلقی می‌کرد و از این رو، در مبارزه با آن همان اسلوب و روش مبارزه با استعمارگران و عناصر وابسته را در پیش گرفت.

۳. نگاه همه جانبه به مسئله‌ی بهاییت؛ این جریان به مسئله‌ی بهاییت تنها از دیدگاه مذهبی آن نمی‌نگریست و سعی می‌کرد ابعاد عملکرد آن‌ها در فرهنگ، سیاست و نظام اقتصادی را واکاوی و آشکار کند و این، یکی از مسائل بسیار مهمی بود که کمتر به آن پرداخته شده و می‌شود. علاوه بر موارد فوق، این جریان به ابعاد تاریخی این مسئله نیز به دیده‌ی تحقیق می‌نگریست و کوشش می‌کرد که خط سیر تحول جریان بهاییت تا وابستگی کامل به استعمار در کوره‌راه‌های تاریخ را آشکار سازد.

### آغاز حرکت امام (ره)

تاریخ شروع مبارزه با بهاییت توسط امام خمینی (ره)، با آغاز نهضت اسلامی بر ضد حکومت طاغوت، یکی است. این تطبیق تاریخی بسیار معنادار است و می‌رساند که امام، هم‌چنانکه اشاره کردیم، تفکیکی میان بهاییت و مسئله‌ی استعمار و در رأس آن، صهیونیسم، قائل نبود. چنانکه می‌دانیم این مبارزات، از زمان تصویب لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی در زمان نخست وزیر اسدالله علم، آغاز شد. در این لوایح، بند سوگند به قرآن، به سوگند به کتاب آسمانی تغییر یافته بود. امام که این عمل را راهی برای بازگذاشتن دست بهاییان در امور مملکتی می‌دانست، اخطار داد که «دستگاه تبلیغاتی تلویزیون، متعلق به یک اقلیت منفور (بهاییان) است و گویا قرار است در تمام کشور، توسعه پیدا کند».<sup>۱</sup> این نخستین باری بود که امام، عملاً در مورد نفوذ بهاییان سخن گفت و از رشد آن‌ها با حمایت صهیونیسم، ابراز نگرانی نمود:

۱. صحیفه‌ی امام، ج ۱، ص ۱۲۳.



«خوب است آقایان، به ادارات مرکزی خود گزارش دهند که مراسم روز ۱۷ دی را بیش از آنچه که هست، جلوه ندهند. مردمی را که اعصابشان تحریک شد، به وسیله‌ی دستگاه تلویزیون بهاییان، تهییج نمایند. دستگاه بهائیت... دستگاه جاسوسی یهود فلسطین است... خوب بگویید آقا حرف را! مگر چه می‌کنند؟... حالا که خطر بر اسلام وارد شده و آن خطر یهود است و حزب آن، که همین حزب بهائیت است،... آقا! ما نمی‌خواهیم یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت کند، ما نمی‌خواهیم مملکت ما با مملکت یهود، اسرائیل، هم‌پیمان بشود.»<sup>۱</sup>

در این سخنان، امام موضع خود را در برابر بهائیت اعلام کرد و رسماً آن را بازوی صهیونیست‌ها در ایران نامید. چنین کلامی اگرچه مسبوق به سابقه بود، اما هیچ‌گاه چنین آشکار و از زبان یک مرجع تقلید، شنیده نشده بود. با وجود مبارزات امام و حمایت مردم و برخی علما، رژیم پهلوی از موضع خود عقب‌نشینی کرد، اما امام در خلال این مبارزه، بسیاری از مسائل پشت‌پرده را نیز هویدا نمود. ایشان هیچ فرصتی را برای آشکار کردن چهره‌ی بهائیت و ارتباط آن با دربار پهلوی از یک سو و صهیونیسم بین‌المللی از طرف دیگر، از دست نمی‌داد:

«این جانب، حسب وظیفه‌ی شرعی، به ملت ایران و مسلمین جهان، اعلام خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام، در معرض خطر است. استقلال مملکت و اقتصاد آن، در معرض قبضه‌ی صهیونیست‌ها است که در ایران به (صورت) حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند.»<sup>۲</sup>

ایشان در دیداری با علما بیان می‌دارد:

«آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حسابی

۱. همان، همان‌جا.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۱۰.

به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران، بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سیره‌ی سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کنارگیری، همه چیز را از دست خواهیم داد»<sup>۱</sup>.

سخنان و تز فکری امام، آگاه‌کننده بود، اما زمان لازم بود تا دیگران چنین واقعیتی را درک کنند و ذهنی مانند ذهن خود او می‌خواست تا از لا به لای غبار غفلت، پی به عمق فاجعه ببرد.

### اسناد در این باره چه می‌گویند؟!

بعدها، پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و فاش شدن اسرار و گزارش‌های ساواک، معلوم شد که سخن امام، سخن اشتباهی نبوده است و بهائیت در عصر پهلوی می‌کوشید تا با موقعیت پیش‌آمده، به اسلام و مسلمانان ایران ضربه وارد کند. یکی از این گزارش‌ها که مربوط به ساواک شیراز است، از جلسه‌ی ۱۲ نفره از بهاییان سخن می‌گوید و به نحوی آشکار، چهره‌ی درونی بهاییان را هویدا می‌سازد. در این گزارش آمده است که پس از مقدمات، مسئول جلسه می‌گوید:

«بهاییان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی، واردات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهاییان و کلیمیان می‌باشد. تمام آسمان خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان مال بهاییان است... شخص هویدا بهایی زاده است. عده‌ای از مأمورین مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می‌باشند، می‌خواهند هویدا را محکوم کنند، ولی او یکی از بهترین خادمین امر الله است و امسال، مبلغ ۱۵ هزار تومان به محفل

۱. همان، ج ۱، صص ۱۸۶ و ۱۸۷: «نامه به علمای یزد، در محکوم کردن ارائه‌ی تسهیلات سفر به بهاییان».

ما کمک نموده است. آقایان بهاییان! نگذارید کمر مسلمانان راست شود»<sup>۱</sup>.

### رو در رویی امام با بهائیت

سال ۱۳۴۱، لندن محل برگزاری اجلاس جهانی بهاییان بود. دولت علم، برای نشان دادن حسن نیت نسبت به بهاییان، دو هزار نفر از آنها را با خرج دولت، به لندن اعزام نمود. این عمل وقیحانه، در حالی صورت می گرفت که زائران ایرانی، همه ساله در ایام حج با مشقت و سختی فراوان می توانستند روادید تهیه کنند و به حج بروند.<sup>۲</sup> مسئله‌ی حمایت از بهاییان توسط یک دولت به ظاهر مدعی اسلام، برای امام تحمّل ناپذیر بود و اعتراض گسترده‌ی ایشان و برخی از علما را به همراه داشت. در این موضع گیری، برای نخستین بار، تنها به قضیه‌ی بهائیت پرداخته شده بود و بنابراین، به لحاظ حرکت تاریخی امام در این زمینه، حائز اهمیت است. ایشان با قدرت، در مقابل این قضیه ایستاد و با ارسال نامه و تلگرام به شهرهای مختلف به افشاگری پرداخت. این افشاگری، در سال ۱۳۴۲ و پیش از قیام ۱۵ خرداد نیز ادامه یافت. این عمل در کنار حذف شرط اسلام از شرایط قضات دادگستری، باعث شد که اعتراضات امام وسعت بیشتری بگیرد. ایشان در نامه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۴۲ نگاشته شده، نوشته است:

«لازم است توجه حضرات آقایان را جلب کنم به اعمال گذشته و حاضر دستگاه جبار [که] در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در ردیف کتب ضاله قرار دهد... اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود، شرط اسلام و ذکوریت را از شرایط قضات لغو کرده. از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضر را اثبات می کند تسهیلاتی است که برای مسافرت دو هزار نفر از فرق ضاله، قائل شده است... به مقصد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آنها تشکیل می شود و صد در صد ضداسلامی است،

۱. بهائیت در ایران، ص ۲۵۱: «گزارش ساواک، مورخ ۵/۵/۱۹».

۲. «روزشمار جریان بابیت و بهائیت»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۱۵.

شرکت کنند»<sup>۱</sup>.

امام، در جایی دیگر از فرصت استفاده می‌کند و به افشای پشت پرده‌ی جریان بهائیت می‌پردازد:

«... حالا مشاورین کیانند؟ اسرائیل؛ مشاورهای اسرائیل، از یهود... دو هزار نفر بهایی را به اقرار خودشان که در روزنامه‌ی دنیا [نوشته است]. بعد، فردا مردک (شاه) نگوید که اشاعه‌ی اکاذیب است! در روزنامه‌ی دنیا، دو هزار نوشته است...؛ [البته] اسم بهایی [را] نیاورده، نوشته بعضی وابستگان مذاهب، اسمش را مذهب گذاشته! ... آقا مگر شما یهودید؟ مگر مملکت ما، مملکت یهود است؟ دو هزار نفر را با کمال احترام، با دادن به هر یک از این‌ها پانصد دلار ارز، به هر یک پانصد دلار از مال این ملت مسلم، به بهایی داده‌اند، ارز داده‌اند، به هر یک هزار و بیست تومان تخفیف هواپیما [داده‌اند تا] چه بکنند؟ بروند در جلسه‌ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است شرکت کنند. وای بر این مملکت! وای بر این هیئت حاکمه! وای بر این دنیا! وای بر ما!... این سکوت مرگبار، اسباب می‌شود که زیر چکمه‌ی اسرائیل به دست همین بهایی‌ها، این مملکت ما، این نوامیس ما، پایمال بشود»<sup>۲</sup>.

این سخنان، موجب نشد تا رژیم شاهنشاهی از حمایت خود نسبت به بهاییان بکاهد. حجم نفوذ آن‌ها در دستگاه حاکمه، به قدری بود که تسلط طولانی مدت آن‌ها را بر شاهرگ‌های حیاتی ایران، در صورت دوام و بقای حکومت پهلوی، تضمین می‌کرد.

### بهائیت و واقعه‌ی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲

سرسپردگی شاه به غرب برای استمرار حکومت استبدادی‌اش از یک سو و ظلم و ستم جان‌کاه دوران ستم شاهی از سوی دیگر، به

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۰.

همراه نفوذ عوامل جاسوسی اسرائیل، یعنی بهاییان، به دستگاه‌های امنیتی، اقتصادی و فرهنگی ایران و به دنبال آن، سخنرانی شورانگیز امام، آتش قیام خونین پانزده خرداد را شعله‌ور ساخت؛ نقطه‌ای که آغاز حرکت اسلامی ملت ایران برای از بین بردن نظام سلطنتی است.

به دنبال تهاجم عمال رژیم شاه به مدرسه‌ی فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ و سپس مدرسه‌ی طالبیه‌ی تبریز، امام نطق معروف خود را در روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ در محکومیت رژیم شاه ایراد کرد. به دنبال این سخنرانی و با دستور شاه، در شب ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، مأمورین، امام را در منزلشان در قم بازداشت و به تهران منتقل کردند.<sup>۱</sup>

بدین سان، جرقه‌ی قیام ۱۵ خرداد، انبار باروتی را به آتش کشید. رژیم پهلوی به سختی و با کشتار وسیع و وحشیانه‌ی حدود ۵۰۰۰ نفر، توانست بر اوضاع مسلط شود. واکنش بهاییان به این قضیه، قابل تأمل بود.<sup>۲</sup> بهاییان که حیات و بقایشان به حکومت پهلوی گره خورده بود، طبیعتاً به هراس افتادند، اما پس از پایان غائله، به ستایش سرکوب‌گران وحشی و دژخیمان حکومت پهلوی پرداختند.

روز ۲۰ خرداد ۱۳۴۲، محفل ملی بهاییان، نامه‌ای تشویق‌آمیز به تیمسار خسروانی که چنانکه گفتیم پیشتر در جرگه‌ی بهاییان وارد شده بود، تقدیم نمود. بهاییان در این نامه، قیام حق طلبانه‌ی مردم ایران به رهبری امام خمینی را «تجاوز ارادل و اوباش و رجاله» و «سوء عمل جهلای معروف به علم»، تعبیر کرده بودند. وقاحت آن‌ها به حدی رسید که بی‌شرمانه از زحمات و سرعت عمل تیمسار قدردانی کردند و افزودند: «تاریخ امر بهایی، آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود».<sup>۳</sup>

رفتار و مشی بهاییان پس از قیام خونین ۱۵ خرداد، ماهیت سیاسی خائنانه‌ی آن‌ها را نسبت به مردم مسلمان ایران، آشکار ساخت. پس از این قتل عامل وحشیانه، رژیم با آگاهی از حرکات انقلابیون و نیاز مبرم

۱. اقبال آشتیانی، تاریخ ایران پس از اسلام، ص ۸۰۶.

۲. همان، ص ۸۰۷.

۳. روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۱، ص ۱۵۱۶: «نامه‌ی محفل بهایی به خسروانی، مورخ ۴۲/۳/۲۰ به شماره‌ی ثبت امری ۱۲۳/خ».

به عوامل وابسته جهت کنترل این قیام‌ها، دست بهاییان را بیش از گذشته در امور مملکتی باز گذارد. با تبعید امام به ترکیه و سپس عراق، عملاً در داخل کشور، کسی یارای ایستادن در برابر بهاییان را نداشت و حرکت‌های ضد بهایی عموماً به کارهای فرهنگی گروه‌هایی مانند انجمن حجتیه، محدود شد.

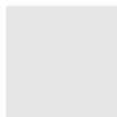
امام در تبعید نیز دست از روشنگری بر نمی‌داشت. نگاهی به یادداشت‌ها و سخنرانی‌های امام (ره) نشان می‌دهد که ایشان حتی در تبعید نیز از مسئله‌ی بهاییان غفلت نمی‌کرد و همواره توجه مردم را به آن‌ها و وابستگی‌شان به استعمار، جلب می‌نمود. در ایران، دوران اختناق شدید آغاز شده بود که در خلال آن بسیاری از مبارزان و مجاهدان، در زندان‌های ساواک زیر شکنجه، شربت شهادت نوشیدند؛ سال‌های پر رنج و ستمی که برای بهاییان، سال‌های گشایش، لذت و کامیابی بود و امام این همه را می‌دانست. رفتارهای ایشان پس از بازگشت به میهن و بالاخص در روزهای اولیه‌ی انقلاب، به خوبی نشان می‌دهد که آن مرد بزرگ، در خلال سال‌های اختناق، به خوبی رفتار و عملکرد بهاییان را زیر نظر داشت.



فصل پنجم

# بهایت و انقلاب اسلامی ایران

نگاهی به عملکرد بهائیان پس از انقلاب اسلامی



### بهاییت و انقلاب اسلامی

انقلاب شکوهمند اسلامی مردم ایران به رهبری امام خمینی (ره)، سرانجام در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ توانست بر نظام طاغوتی، استعماری و وابسته‌ی پهلوی غلبه کند. به این ترتیب، بهاییان در ایران، با سنگین‌ترین بحران حیات خویش روبه‌رو شدند. تا پیش از این، به واسطه‌ی حکومت‌های ضعیف و عموماً وابسته، آن‌ها هر چه خواستند، کردند.

بهاییان به دنبال پیروزی انقلاب، به امید تسلط دوباره‌ی غرب بر ایران، فوراً به سایه خزیدند. خزیدن در سوراخ و در انتظار نشستن، سیاستی بود که بهاییان همواره در لحظات سخت، بدان متوسل می‌شدند. وضعیت آن‌ها به واسطه‌ی خیانت‌های ریز و درشت و آشکارشان، به گونه‌ای نبود که بتوانند هم‌رنگ جماعت شوند. از طرفی، با توجه به سرسپردگی آن‌ها به صهیونیسم و حمایت بی دریغ اسرائیل از آن‌ها، نفرت عمومی از بهایییت شدت یافته و به مرز انفجار رسیده بود. در این وضعیت، «قدیمی» نماینده‌ی محفل بهاییان ایران، در دیدار مستمر خویش با نماینده‌ی شورای جهانی کلیساها، کشیش رابرت پرایور و نیز مسئولان سفارت آمریکا در ایران، عاجزانه می‌خواست تا اربابان، به منظور دفاع از بهاییان ایران در قالب یک کشور بی‌طرف اقدام کنند و به هیچ عنوان رأساً به این حمایت دست نزنند؛ چراکه حساسیت انقلابیون و سوابق ننگین بهاییان ایران، سبب می‌شد تا با حمایت‌های روزنامه‌های

غربی نظیر نیوزویک و تایمز، کاسه‌ی صبر مسلمانان لبریز شده و برای بهاییان عواقب وخیمی را به دنبال داشته باشد.<sup>۱</sup> امام، تنها ۲۲ روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اولین موضع جدی خود را در برابر بهاییان آغاز کرد. برخلاف گزاره‌گویی‌های بهاییان، کسی به اعتقادات هرچند پوشالی آن‌ها کاری نداشت. امام که نفوذ بهاییان به یاری صهیونیسم و حکومت پهلوی در تار و پود اقتصاد ایران را می‌دید، مستقیماً به سراغ رهبر مافیای بهاییان ایران رفت. ایشان در ۱۵ اسفند سال ۱۳۵۷ در نامه‌ای به آقای طرخانی، چنین دستور داد:

«جناب آقای حاج علی طرخانی ایده‌الله تعالی! جناب عالی به اتفاق آقایان حاج اسدالله عسگراولادی، حاج حبیب‌الله شفیق، مأموریت دارید که آنچه از دارایی و مستغلات و زمین‌های کشاورزی و تأسیسات دامداری به نام هرژبر یزدانی می‌باشد، همه را در اختیار گرفته و حفاظت کنید و آنچه را ممکن است، فروخته و به صورت نقد در آورید و به حسابی به نام سه نفری، واریز نموده تا بعداً در مورد آن تصمیم اتخاذ شود».<sup>۲</sup>

به این ترتیب، امام نشان داد که در واکنش به رفتارهای خائنانه‌ی بهاییان، جدی است و در صدد است تا حقوق چپاول شده‌ی ملت را بازگرداند. با این حال، ایشان از تعرض به سایر بهاییان که در حقیقت اعضای عادی این حزب محسوب می‌شدند، به شدت نهی می‌کردند.

### مصاحبه‌ی امام با کروفِت درباره‌ی بهاییان

در رابطه با واکنش امام در برابر بهاییان، مصاحبه‌ی ایشان با دکتر کرک کروفِت، استاد دانشگاه روتگرز نیز جالب توجه است. در این مصاحبه که در دی ماه سال ۵۷ تهیه شده، امام در پاسخ به سؤال مصاحبه‌گر درباره‌ی آزادی سیاسی و مذهبی بهاییان پس از پیروزی انقلاب اسلامی، می‌گوید: «آزادی برای افرادی که مضرّ به حال مملکت هستند، داده

۱. «روزشمار جریان بابت و بهائیت»، ماهنامه‌ی زمانه، ص ۱۵.

۲. صحیفه‌ی امام، ج ۶، ص ۲۲۲.

نخواهد شد».<sup>۱</sup> درک این موضوع، با در نظر گرفتن عملکرد بهایبان در دوران حکومت پهلوی‌ها، بسیار ساده است. حتی اتحاد شوروی سابق نیز در برابر جاسوسی آن‌ها برای انگلستان، واکنش نشان داد و آن‌ها را به تبعید و حبس فرستاد. با توجه به وابستگی تام و تمام بهایبان به استعمار و صهیونیسم بین الملل، طبیعتاً نه تنها ایران، بلکه هیچ کشور دیگری حاضر نیست که حضور چنین جاسوسانی را در کشور خود، تحمل کند.

از لحاظ مذهبی هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی و جوّ موجود و اقبال عمومی مردم در فروردین ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تحولی که در ایران اتفاق افتاد، این بود که حکومت به دست نواب عام امام زمان (عج) رسید. حکومتی بنا شد که مبتنی بر اصلی است که از اساس با اعتقادات بهاییت مغایر است. این موضوع نیز بهایبان را در ایران با چالشی سنگین مواجه ساخت.<sup>۲</sup>

پس از گذشتن بحران‌های اول انقلاب، جنگ تحمیلی توسط عراق با حمایت کامل غرب علیه ایران آغاز شد. از طرف دیگر، به دلیل محرز شدن جاسوسی عده‌ای از سران بهایی که به وسیله‌ی سیستم تشکیلاتی شبه ماسونی خود در گذشته، به تثبیت نظام شاهنشاهی و حیف و میل اموال مسلمانان و سرازیر کردن بیت المال به جیب صهیونیست‌ها، اشتغال داشتند، تعدادی از آنان دستگیر و پس از محاکمه توسط دادگاه‌های انقلاب اسلامی به حبس‌های متفاوت و اعدام، محکوم شدند. در این میان، عده‌ای از بهایبان که پس از انقلاب اسلامی متوجه سیاست‌بازی‌های سرانشان در رژیم گذشته، شده بودند، از مسلک خود دست شستند و به اسلام روی آوردند. گروه دیگری از آن‌ها هم ضمن راه اندازی جنبشی با عنوان جنبش آزادی‌بخش بهایبان ایران «جابا» و انتشار نشریه‌ای به نام احرار در سال ۱۳۵۸، به مخالفت علنی با سیستم بهاییت پرداختند.<sup>۳</sup> با این وجود، بیشتر بهایبان ایران،

۱. همان، ج ۵، ص ۲۹۹.

۲. بهاییت در ایران، ص ۲۷۷.

۳. همان، ص ۲۷۳.

هم‌چنان وابسته به تشکیلات بیت العدل در اسرائیل، باقی ماندند.

### نامه‌ی سرگشاده‌ی بهاییان در سال ۱۳۶۲

بهاییان تا سال ۱۳۶۲ هم‌چنان به طور مخفیانه، به فعالیت‌های تشکیلاتی خود ادامه می‌دادند تا اینکه در این سال، دادستان کل کشور با انتشار نامه‌ای رسمی، هرگونه فعالیت بهاییت را در ایران ممنوع اعلام کرد. به دنبال این موضوع، محفل روحانی بهاییان ایران، واکنش نشان داد و با انتشار نامه‌ای هشت صفحه‌ای به یک تغییر کاملاً تاکتیکی دست زد. اهمّ مسائلی که در این بیانیه مورد نظر قرار گرفته بود، عبارت بودند از اینکه:

۱. بهاییان را صرفاً به دلیل اعتقاداتشان بازداشت کرده‌اند.
۲. بهاییان در ایران مظلوم هستند.
۳. بهاییان در سیاست دخالت نمی‌کنند و جاسوسی جزئی از سیاست است.
۴. تبلیغ مرام فرقه‌ی بهاییت.
۵. ما فعلاً دست از فعالیت می‌کشیم تا حکومت اسلامی بعدها به ما خوش‌بین شود.
۶. کلیه‌ی مراکز بهاییت در ایران تعطیل است و از این رو، کسی در ایران بهایی شناخته نمی‌شود.<sup>۱</sup>

این نامه، به تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۶۲ یعنی تنها پنج سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نوشته شده و عجیب است که بهاییان با وجود تمامی عملکردهایشان در عصر پهلوی، خود را مظلوم و مردم را ظالم فرض می‌کنند! انگار نه انگار که آن‌ها تصمیم داشتند نگذارند کمر مسلمین راست شود و گویی اصلاً در نامه‌ای به خسروانی در سال ۱۳۴۲، مجاهدان و شهیدان ۱۵ خرداد را «راذل و اوباش و رجاله» ننمیده‌اند و انگار...!

این روزها، مظلومیت برای بهاییان یک چماق قوی محسوب می‌شود. پیشتر اشاره کردیم که نامه‌ی سرگشاده‌ی بهاییان پس از تعطیلی

۱. برای دیدن متن نامه، بنگرید به: بهاییت در ایران، ص ۳۰۷ تا ۳۱۷.

تشکیلات در ایران و بردن این تشکیلات به خفا و زیرزمین، شروع مظلوم‌نمایی بهاییان در ایران است. البته مسئله‌ی مظلوم‌نمایی در سیاست کاری بهاییان، مسئله‌ی تازه‌ای نیست. امروزه گزارش‌هایی از ساواک و شهرداری‌های دوران پهلوی در دست است که نشان می‌دهد بهاییان به عمد در بعضی مواقع دست به هرج و مرج می‌زدند و تلاش داشتند تا حتی الامکان یک نفر از آنان کشته شود تا جلوه‌ی مظلومیت آن‌ها تقویت گردد.<sup>۱</sup> بهاییان در این سند رسمی خود، از تعابیری استفاده کرده‌اند که اصولاً برخلاف مرام حزبی و خط مشی آن‌ها است. فی المثل، آن‌ها از قول عبدالبهاء (عباس افندی) در این نامه نوشته‌اند: «هر ذلتی را تحمل می‌توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت!!»<sup>۲</sup>

انگار بهاییان به سبب سراسیمگی در یک تصمیم‌گیری سریع، فراموش کرده‌اند که اصولاً در مرام آن‌ها چیزی به نام حبّ وطن، محلی از اعراب ندارد و عشق آن‌ها، همان جهان وطنی است که پیشتر بدان پرداخته‌ایم. عبدالبهاء در یکی از سخنرانی‌های خود در سفر به آمریکا به صراحت می‌گوید: «تعصب دینی، تعصب مذهبی، تعصب وطنی و تعصب سیاسی هادم بنیاد انسانی است ... این‌ها اوهام است (!)». عجیب است که عبدالبهاء برای پیروان خود گناهی را غیر قابل بخشش تصور کرده است که در اندیشه‌ی او اصولاً پرداختن به آن و پایبند بودن به محبتش، یک وهم و منهدم‌کننده‌ی بنیان انسان‌ها است! از طرف دیگر، آن‌ها با نوشتن این سخن، در حقیقت گناه غیر قابل بخشش سران خود را در این مسیر پذیرفته‌اند. کیست که نداد امثال ایادی، هویدا و ... همگی در خیانت به وطن و مضرت ملت، گوی سبقت را از رقبا ربوده بودند! مسئله‌ی جالب توجه‌تر از این‌ها، حمایت غرب و بالاخص آمریکا از بهاییان ایران است که تا به امروز ادامه دارد.

پس از دستگیری سران بهایی به جرم جاسوسی، ریگان، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در مورد آن موضعی سخت و تهاجمی گرفت. جالب این جا

۱. شهسوار، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوران محمد رضا پهلوی، ص ۳۴۵

۲. همان، ص ۳۰۷.

است که درست در همان زمان، رژیم صهیونیستی مشغول تصرف لبنان بود و فالانژهای وابسته به اسرائیل، با نظارت شارون، به قضایی در صبرا و شتیلا مشغول بودند که در خلال آن، هزاران نفر مرد، زن، پیر و جوان، به خاک و خون غلتیدند، اما کوچک‌ترین واکنشی از طرف آمریکا در مورد آن‌ها ابراز نشد و حتی هرگونه بیانیه‌ی ضدّ اسرائیلی در شورای امنیت، توسط آمریکا و تو می شد. این جا بود که امام، لب به سخن گشود:

«صحت رئیس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید که ایشان از دنیا استمداد کردند برای اینکه این بهایی‌هایی که در ایران هستند و مظلومند و جاسوس هم نیستند و به جز مراسم مذهبی به کار دیگر اشتغال ندارند... اگر ایشان این مسائل را نمی‌گفت، خوب، گاهی اذهان ساده احتمال می‌دادند که خوب این‌ها هم مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است، لکن مشغول کار خودشان هستند و مشغول عباداتی که به نظر خودشان عبادت است مثلاً هستند و حال آنکه در آن نظر هم نبودند، لکن بعد از اینکه آقای ریگان گفته‌اند... باز هم می‌توانیم باور کنیم؟... اگر این‌ها جاسوس نیستند، شما صدایتان در نمی‌آمد. به خاطر اینکه این‌ها دسته‌ای هستند که به نفع شما هستند والا شما را می‌شناسیم. آمریکا را می‌شناسیم که انسان دوستی‌اش گل نکرده است... لکن ما به شما بگوییم، نه حزب توده را به واسطه‌ی حزب توده بودنش و نه بهایی را به واسطه‌ی بهایی بودنش، این محاکم ما محاکمه کردند و حکم به حبس دادند... این‌ها، بهایی‌ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند؛ یک حزبی که سابق، انگلستان پشتیبانی آن‌ها را می‌کرد و حالا هم آمریکا را دارد پشتیبانی می‌کند. بسیاری از مردم دیگر هم هستند که این‌ها انحرافات عقیدتی دارند، کمونیست

هستند، چیزهای دیگر هستند، لکن مردم و محاکم ما به واسطه‌ی کمونیست بودن آن‌ها یا انحراف عقیده داشتن آن‌ها، آن‌ها را نگرفتند و حبس بکنند»<sup>۱</sup>.

در این‌جا یک پرسش جدی برای دنبال‌کنندگان این بحث ایجاد می‌شود و آن مسئله و نگاهی است که بهاییان آن را گرایش به محبت و صلح و تلاش برای ایجاد این کمالات در جهان می‌دانند و مدعی‌اند قبل از آن‌ها هیچ‌آیینی از آن سخن نگفته است. آن‌ها سال‌ها است که می‌کوشند اذتاب خود را در ایران مظلوم نشان دهند، سال‌ها است که در صددند به مردم جهان بقبولانند که در ایران به آن‌ها ظلم می‌شود. آن‌ها می‌کوشند نشان دهند که در راه تبلیغ مرام خود مرز نمی‌شناسند و مدعی‌اند در چهار گوشه‌ی عالم پیرو و مرید دارند و در راستای اثبات این سخنان، از هیچ عملی روی گردان نیستند؛ آمارهای غلوآمیز، توسل به دولت‌های استعماری و اقمارشان. آنها خود را منادی صلح می‌دانند، اما در چهار گوشه‌ی دنیا، جلادان همیشگی تاریخ، هر روز در عراق، افغانستان، یمن و حتی کنار گوش آن‌ها در فلسطین، هزاران جوان و کودک و زن و مرد را به مسلخ می‌برند و خمی به ابروی حضرات بیت‌العدل و مریدانشان نمی‌آید! صلح‌دوستانی که ظلم ستیز نیستند! صلح‌جویانی که ظالم نوازند! جمع‌زدین شاید، ابتکاری باشد که حسینعلی‌نوری و اخلافش باید به ابداع آن بنازند؛ جمع‌زدینی که لبخند زدن آریل شارون (قصاب صبرا و شتیلا) را شیرین و دلپذیرتر می‌داند از یاری مظلومی که زیر بمب‌های فوسفوری جان می‌دهد. جهان‌بینی گشادی که خدا و شیطان در درونش یک‌جا می‌گنجند.

چه خوب است که متولیان بیت‌العدل و نه بهاییان در مانده‌ای که در این سوی عالم گرفتارند و جمع‌زدین را به اسم تحری حقیقت به حلقوم آن‌ها می‌ریزانند و اگر نپذیرند هم‌چون یدالله ثابت و مهناز رئوفی<sup>۲</sup> و صدها نمونه‌ی دیگر، محروم از دیدار و صحبت با عزیزان خود خواهند

۱. صحیفه‌ی نور، ج ۱۷، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۲. شهسواری، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوره‌ی محمد رضا پهلوی، ص ۲۹۵ (کپی متن اعلامیه طرد یدالله ثابت)

بود و بس!، به این سؤال پاسخ دهند که منادیان محبت و عالم انسانی، چگونه این اعمال غیر انسانی و مملو از ستم را با دیده بی تفاوتی می نگرند؟ اگر تحمل این امور جزء اعتقادات آنها است و باید هر آنچه در منظر آنها ظلم انگاشته می شود تحمل کنند، چگونه است که در برابر برخورد قانونی با چند جاسوس در ایران برمی آشوبند و وامصیبتا سر می دهند؟! راستی چرا متولیان این حزب ماسونی از دلیل عدم تبلیغ و دعوت اتباع اسرائیل به مرام بهایی در خاک فلسطین و تمام دنیا حرفی نمی زنند؟! چرا درباره ی قتل عام های قانا، غزه، صبرا، شتیلا و صدها نقطه ی دیگر که تنها چند ده کیلومتر از مقر الهی!! آنها فاصله دارد ابراز عقیده نمی کنند؟! چرا در حالی که با یک دست، خود را فراری از سیاست می دانند و در بخشنامه ی سراسری به احباء! دستور عدم عضویت در حزب رستاخیز شاه را صادر می کنند، با دست دیگر چنگ در دامن سیاست می زنند و خاک پای موکب همایونی را سرمه چشم می کنند و از قبول هیچ پست و مقامی ولو نخست وزیری و پذیرش ۹ مسند وزارتی در کابینه و صدها عنوان سیاسی و دیپلماتیک از عهد مشروطه تا پایان دوران سیاه پهلوی، سر باز نمی زنند؟! اینها همه مسائلی است که پرداختن به هر یک از آنها کتاب و مقاله ای جدا می طلبد و سران بهایی سالها است کوشیده اند تا در پس جدل های مغالطه آمیز مخفی اش کنند، اما آیا همیشه ماه پشت ابر پنهان خواهد ماند؟

### نگاه مردم و دولت پس از انقلاب به بهاییان

مردم، پیش از انقلاب اسلامی، بهائیت را یک فرقه ی ضاله می دانستند؛ فرقه ای که با بهره گیری از حمایت اجانب و حکومت طاغوت، توانسته بود منافع ملی مردم ایران را به شدت مورد تهدید قرار دهد. بدون شک رفتارهای افرادی چون عبدالکریم ایادی و یا هژبر یزدانی که در ارتباط تام با این موضوع بودند، بر این طرز برخورد و اندیشه تأثیر داشت. اینک که انقلاب اسلامی ایران به عنوان ثمره ی خون شهدایی که از دل مردم برخاسته و شربت شهادت نوشیده بودند، به ثمر رسیده بود، دولت به

عنوان منتخب همین مردم، واجد همان اندیشه در مورد بهایان بود و می‌کوشید تا همان اندیشه را به طور جدی دنبال کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تنها، اقلیت‌های دینی یهودی، مسیحی و زرتشتی را به رسمیت شناخت و به این ترتیب، فعالیت هر مذهبی را جز این مذاهب در ایران غیر رسمی دانست.<sup>۱</sup> طبعاً بهایان، اولین ردیف را در میان فرقه‌های غیررسمی داشتند، اما این به رسمیت شناخته نشدن آن‌ها از نگاه مردم نسبت به آن‌ها ناشی می‌شد. تنفر جامعه از بهایان، آن قدر زیاد بود که رژیم پهلوی با تمام حمایتی که از آن‌ها می‌کرد، جرأت نداشت به آن‌ها به عنوان یک اقلیت مذهبی، رسمیت بخشد. چیزی که امروزه رهبران بهایی طالب آن هستند و ایران را به وسیله‌ی دولت‌های امپریالیست و استعمارگر، برای آن تحت فشار می‌گذارند، حتی در زمان زعمای آن‌ها در دستگاه پهلوی، نظیر هویدا، ایادی و... شذنی نبود. حسین فردوست می‌نویسد:

«در دورانی که بهاییت ایران قوی بود، در فرم‌های استخدامی و ... مقابل مذهب، صراحتاً بهایی می‌نوشتند، ولی وقتی در موضع ضعف قرار می‌گرفتند (مانند حرکت مردم تهران و تخریب حوضه‌ی القدر) خود را مسلمان معرفی می‌کردند! آن‌ها در فرم‌های ارتش و نیروهای انتظامی، خود را همیشه مسلمان معرفی می‌کردند... سازمان‌های دولتی گاهی از ساواک سؤال می‌کردند که فلان فرد در تعرفه‌ی استخدامی یا تعرفه‌ی سالیانه، در مقابل مذهب، خود را بهایی معرفی کرده، با او چه باید کرد؟ ساواک همیشه جواب می‌داد: اگر برای استخدام است، استخدام نشود مگر اینکه بنویسد مسلمان و آن‌هایی که استخدام شده‌اند باید در مقابل مذهب، مسلمان بنویسند و گرنه بازنشسته شوند! این پاسخ رسمی ساواک بود، ولی رعایت نمی‌شد و ساواک نیز حساسیتی نداشت».<sup>۲</sup>

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۲.

۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۷.

این وضعیت نشان می‌دهد که دربار پهلوی، با وجود نزدیکی و اعتماد به بهاییان، همواره سعی می‌کرد برای آرام نگاه داشتن جامعه، موضع رسمی خود را، در برابر بهاییان قرار دهد و این خود آشکارکننده‌ی دیدگاه جامعه در مورد بهاییان بوده و امروزه اسناد پرشماری که دلالت بر این امر دارند در دست است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و گذشتن روزهای پرالتهاب اولیه‌ی آن و هم‌چنین، گذر از بحران ریاست جمهوری بنی صدر، دولت مجدداً متوجه قضیه‌ی بهاییان گردید. همان‌طور که اشاره شد، بهاییان، به دلیل انزجار عمومی از آن‌ها، حتی در زمان رژیم طاغوت نتوانستند رسمیت بیابند. بدیهی است که نظام جمهوری اسلامی نیز به طریق اولی، هرگز نمی‌توانست با توجه به دلایل پیش‌گفته و نیز سال‌ها خیانت و سرسپردگی بهاییان به صهیونیسم، آن‌ها را به رسمیت بشناسد و با سیستم بذل و بخشش‌های رژیم پهلوی، به آن‌ها پست و مقام بدهد. در همین زمان، دولت جمهوری اسلامی، تشکیلات بهائیت را به دلیل جاسوسی برای غرب و بالاخص آمریکا و اسرائیل، غیرقانونی و منحل اعلام کرد. با این تصمیم، بهائیت در ایران به یک بن‌بست بی‌سابقه رسیده بود. آن‌ها چاره‌ای جز پذیرش نداشتند؛ لذا محفل روحانی ملی بهاییان ایران، در ۱۲ شهریور ۱۳۶۲ در نامه‌ای سرگشاده به دادستان انقلاب اسلامی، رسماً تعطیلی تشکیلات بهائیت در ایران را اعلام کرد. اگرچه در قسمت‌های قبل، به فرازهایی از این نامه اشاره کردیم، اما لازم است موارد دیگری از این نامه را که در مباحث بعدی به استناد به آن‌ها نیاز داریم، بازگو کنیم.

### نامه‌ی سرگشاده سال ۱۳۶۲ و نکته‌هایی از آن

مسائلی که توسط محفل بهاییان ایران منتشر شد، پیش از آنکه بتواند دردی را در آن مقطع برای آن‌ها دوا کند، به سندی تبدیل شد تا بتواند چهره‌ی واقعی آن‌ها را آشکار سازد.

با آنکه در صفحات قبل به تفصیل به برخی از مطالب مندرج در نامه پرداخته ایم، اما خالی از لطف نیست که مجدداً نگاهی به برخی از این

ادعاها بیندازیم :

### ۱. ادعای دوری از سیاست؛

«و ای عجب که جناب دادستان شاید نمی دانند و نمی خواهند بدانند که جاسوسی، جزئی از سیاست است و عدم دخالت در سیاست، از اصول دیانت بهایی است... حضرت عبدالبهاء جانشین شارع امر بهایی، می فرمایند: هر ذلتی را تحمل می توان نمود مگر خیانت به وطن و هر گناهی قابل عفو و مغفرت است مگر هتک ناموس دولت و مضرت ملت!»<sup>۱</sup>

چنانکه پیشتر نیز اشاره کردیم، سران بهایی، در این قسمت ظاهراً خواسته اند چند نکته را فراموش کنند. اولاً اگر در نظر آن ها سیاست این قدر منفور و مورد انزجار است و عدم دخالت در سیاست، از اصول بهاییان است، چه طور ممکن است که پیروان این فرقه ی ضاله، سالیان متممادی در دوره ی منحوس پهلوی، بر اریکه ی قدرت و در تمامی مصادر امر، تکیه زدند؟ اگر نه چنین است، پس با امثال ایادی، هویدا، ثابتی، شاهقلی، پارسای، روحانی، صنیعی و صدها مورد مانند آن، چه خواهند کرد؟ ثانیاً بهاییان، به غیر از سال ها خیانت در عرصه ی سیاست، در اقتصاد و کشاورزی نیز به دوشیدن ملت مسلمان ایران مشغول بودند. هرزبر یزدانی، نمونه ی بارزی است که قبلاً مفصلاً به کارهای او پرداخته ایم. ثالثاً اگر عباس افندی (عبدالبهاء) چنین حرفی را زده باشد، خود، اولین ناقض این سخن خویش بوده است. پیشتر اشاره کردیم که وی، به دلیل خیانت به دولت عثمانی، محکوم به مرگ شد، اما به سبب پیروزی انگلیسی ها بر عثمانی و تصرف فلسطین از مهلکه گریخت و نیز از سخنان او در مورد حب وطن در آمریکا مطالبی را بیان نمودیم؛ بنابراین، ادعاهای صورت گرفته در نامه، که تا امروز مورد توجه و تکیه ی بهاییان بوده، از اصل بی بنیاد و دروغ است و از آن مضحک تر این است که در ادامه ی نامه آمده است:

«اهل بهاء... نه تشنه ی شهرتند و نه طالب ریاست! نه اهل ریا و تملق اند و نه در پی جاه و مکتب! نه طالب مسند و

مقامند و نه اسیر رتبه و نشان... زیرا مقصد اصلی اهل بهاء،

تقدم و پیشرفت مصالح ملت است»<sup>۱</sup>

روشن است که خواننده‌ی گرامی با نگاهی به همین نوشتار که در حقیقت خلاصه‌ای از تاریخ و عملکرد بهاییان در ایران است، می‌تواند مصادیق خلاف این ادعاها را به راحتی شناسایی نماید.

## ۲. ادعای تابعیت از حکومت؛

«اهل بهاء، در ظلّ هر دولت و حکومتی، به صدق و صفا و امانت و تقوا رفتار نمایند...». سران بهایی با نوشتن این جمله در مقام دفاع از خود، بر تمامی ادعاهای خویش خط بطلان کشیده‌اند. در انتهای همین نامه می‌نویسند:

«جامعه‌ی بهاییان ایران، برای اثبات حسن نیت و بر اساس اصول اعتقادی خویش در اطاعت تام از اوامر دولت و حکومت ... تعطیل تشکیلات بهایی را در سراسر ایران اعلام می‌دارد و از این پس... محفل ملی و کلیه‌ی محافل روحانیه‌ی محلیه و لجنات تابعه‌ی آنها، تعطیل است و هیچ فردی، عضو تشکیلات بهایی شناخته نمی‌شود».<sup>۲</sup>

با این حال، بهاییان برخلاف وعده‌های خود، ابداً این تشکیلات را تعطیل نکردند و گذر زمان ثابت کرد که این گزافه‌گویی‌ها، تنها یک تغییر تاکتیک بوده است. آن‌ها با وجود اینکه اطاعت از دولت را یک وظیفه‌ی شرعی برای خود می‌دانند، اما با هزار منت، عمل به آن را برای نشان دادن حسن نیت خود، تلقی می‌کنند! در طول سال‌های پس از انقلاب، بهاییان هرگز قدمی برای اثبات ادعای تابعیت خویش برنداشتند. آن‌ها بر خلاف مصالح کشور، همواره به حمایت از دولت غاصب صهیونیستی، به ویژه در ابعاد اقتصادی آن مشغول بودند و با وقاحتی عجیب، حتی منکر ارتباط بیت العدل بهاییان در عکا با رژیم صهیونیستی می‌شدند.

۱. همان، همان‌جا.

۲. همان، همان‌جا.

### نگاهی به رفتار جمهوری اسلامی در قبال بهاییان

با وجود تمام این خیانت‌ها و دسیسه‌ها که به عدم رسمیت حزب آن‌ها در ایران انجامید، جمهوری اسلامی که اصولاً وظیفه‌ی خود را در قبال همه‌ی شهروندان و مسائل آن‌ها یکسان می‌دید، نمی‌توانست آنان را از حق زندگی محروم نماید. بنابراین، با توجه به قابل ملاحظه بودن تعداد آن‌ها و اینکه بهاییان را اصالتاً و از ریشه به عنوان یک حزب و فرقه‌ی ضاله محسوب می‌کرد و سابقه‌ی جاسوسی برای اسرائیل را در آنان سراغ داشت، آنان را از برخی امکانات اجتماعی محروم کرد. مشاغل حساس و غیرحساس دولتی، که در رژیم پهلوی به فراوانی در اختیار آن‌ها قرار گرفته بود، از آن‌ها پس گرفته شد و از کلیه‌ی مراکز نظامی، فرهنگی و هنری اخراج شدند و تا همین اواخر، از ورود آن‌ها به مؤسسات آموزش عالی جلوگیری به عمل آمد.<sup>۱</sup>

چنانکه گفتیم، بهاییان در نامه‌ی سرگشاده‌ی ۱۲ شهریور ۱۳۶۲، رسماً به فعالیت تشکیلات خود خاتمه دادند و آن را به عنوان نشان دادن حسن نیت مطرح نمودند، اما گذشت سال‌ها نشان داد که اصولاً بهاییان به مسئله‌ی تعهد به دولت، لاقلاً در ایران، ابداً پایبند نیستند و این بیشتر از اصطکاک و سازش ناپذیری موضع ایران نسبت به رژیم صهیونیستی، آب می‌خورد. به هر حال، آن‌ها بلافاصله اقدام به ایجاد تشکیلات مشابهی به نام یاران و خادمان نمودند و شبکه‌ی ماسونی بهاییت را به صورت زیرزمینی راه اندازی کردند. در خلال سال‌های جنگ و پس از آن، بهاییت که به سبب اعمال گذشته در میان مردم و در نظر دولت، به شدت منفور بود، بنا به سنت همیشگی خود، به سایه خزید و می‌کوشید تا ضمن ارتباط با تشکیلات خود در سرزمین‌های اشغالی، به بازسازی شبکه‌ی خود بپردازد.

پایان جنگ، رحلت امام و آغاز دوران سازندگی، با تمام بحران‌های اقتصادی‌اش، موجبات غفلت از این عناصر نفوذی را ایجاد کرد و آن‌ها را نسبت به حرکات جدیدتر، جری نمود. این نکته حائز اهمیت است که بهاییان کوشیدند تا ماهیت و عملکرد ننگین گذشته‌ی خویش را

در زیر لایه‌های گذر زمان پنهان کنند. به این ترتیب، در برابر نسل دوم و سوم انقلاب که اصولاً شناختی درباره‌ی آن‌ها نداشتند، با تکیه بر مظلوم‌نمایی و مغالطات فکری، بدون مطرح کردن گذشته‌ی خود، به جلب توجه پرداختند.

### بهاییت و جهان مجازی

بهاییان که علناً قادر نبودند به تبلیغ مرام حزب خود مشغول شوند، جهان مجازی را به عنوان مکانی بدون مرز انتخاب کردند و به فعالیت پرداختند. این فعالیت‌ها که از حدود ده سال پیش تا امروز در قالب تأسیس سایت‌ها و اکثراً وبلاگ‌ها نمود پیدا کرده، امروزه گسترش فراوانی یافته است. متأسفانه بسیاری از میزبانان وبلاگ‌ها که خود را مقید به قوانین نظام جمهوری اسلامی می‌دانند، به راحتی فضای عمل را در اختیار بهاییان قرار می‌دهند. برای نمونه، بلاگفا به عنوان یکی از سایت‌هایی که فضای رایگان ایجاد وبلاگ را در اختیار کاربران خود قرار می‌دهد، یکی از وسیع‌ترین جولان‌گاه‌های وبلاگ‌نویسان بهایی است. به طور کلی، این فعالیت‌ها چهارچوب‌های مشخصی را دنبال می‌کنند که اهم آن‌ها عبارتند از:

۱. تبلیغ بهایی‌گری؛ معرفی و تبلیغ بهاییت، از دلایل اولیه‌ی راه‌اندازی این وبلاگ‌ها است. در این زمینه آن‌ها می‌کوشند تا با معرفی برخی واژه‌های مبهم مانند محبت، عشق و ... که در قالب مسائل عقلانی نمی‌گنجد و جاذبه‌های خاص خود را دارد، از یک طرف و از طرف دیگر، مخفی کردن تاریخ و اعتقادات واقعی خود از دید خوانندگان، به تبلیغ بپردازند. فی‌المثل، آن‌ها در نوشته‌های خود، ابداً به مسائل تاریخی که درگیر کننده‌ی آن‌ها با مسئله‌ی وابستگی به استعمار است، نمی‌پردازند و یا ابداً به این موضوع اشاره نمی‌کنند که با وجود آن همه کشتار وحشیانه صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی و لبنان، چگونه سران بهایی و نه حتی نویسندگان این وبلاگ‌ها، که ظاهراً باید به لایه‌های پایینی هرم بهاییت تعلق داشته باشند که دائماً دم از محبت و عشق و انسانیت می‌زنند، کوچک‌ترین واکنشی از خود نشان نداده‌اند؟! و یا

هیچ وقت به این موضوع اشاره نمی‌کنند که جنایت‌ها و خیانت‌های آن‌ها در عصر پهلوی به دست عناصری چون ایادی، هویدا، ثابتی، یزدانی و ... را چگونه در چارچوب اعتقادات پوچ و پوک و پوسیده‌ی خود تعریف می‌کنند؟!

۲. فرار از واقعیت؛ یکی دیگر از ویژگی‌های این وبلاگ‌ها، فرار از واقعیت و وارونه جلوه دادن آن است. به طور کلی، بهاییان مغالطه‌گران خوبی در این عرصه هستند. یکی از معروف‌ترین این موضوعات، مسئله‌ی هویدا است. امروزه بهاییان می‌کوشند تا ثابت کنند که هویدا بهایی نبوده است! آن‌ها چنان به این مسئله پرداخته و ذهن خوانندگان و پاسخ‌دهندگان را درگیر کرده‌اند که کمتر، خواننده و پاسخ‌دهنده‌ای به یاد این قضیه می‌افتد که اگر فرضاً و بر خلاف همه‌ی اسناد و مدارک، حرف آن‌ها صحیح باشد، با ایادی، فرخ روپارسای، گلسرخی، پرویز ثابتی، خسروانی، شاهقلی، روحانی، ثابت پاسال، صنیعی، یزدانی و ده‌ها نمونه‌ی دیگر، چه خواهند کرد؟ آیا آن‌ها هم بهایی نبوده‌اند؟! عجیب این جا است که نویسندگان و طراحان بهایی وبلاگ‌ها که گاهی با اشاره‌ی تشکیلات، هر یک اداره‌کننده‌ی چند وبلاگ هستند، ابداً به این مسائل توجه نکرده و یا نمی‌خواهند بکنند!

۳. تغییر خطوط جبهه؛ بهاییان، در دنیای مجازی می‌کوشند تا محل اصطکاک جدلی و مناظره را تغییر دهند. آن‌ها در تلاشند تا در به اصطلاح دفاع خود از بهائیت، موضوعات بی‌اهمیتی چون به اصطلاح احکام و دستورات خود را مطرح کنند و از این راه، ذهن جوانان را به بازی بگیرند. متأسفانه برخی نیز فریب این تغییر جبهه را می‌خورند و در دام این دور باطل می‌افتند. اگرچه بحث در این وادی خالی از فایده نیست و می‌تواند ضعف و ناتوانی این اباطیل را آشکار سازد، اما این بحث به وضوح قادر است از توجه محققان و علاقه‌مندان به مسئله‌ی تاریخی که دست بر قضا مهم‌ترین مسئله در شناخت بهائیت است، به میزان چشمگیری بکاهد و از آن‌جا که درغلتیدن به مباحث کلامی عموماً نیازمند تخصص خاص است، خوانندگان را به بیراهه‌های متعدد بکشاند.

۴. **مظلوم‌نمایی؛** مظلوم‌نمایی، یکی از تاکتیک‌های اصلی بهاییان در این سایت‌ها و وبلاگ‌ها است. در این باره قبلاً به طور مفصل سخن گفته‌ایم و به استفاده از این تاکتیک حتی در دوران اقتدار آن‌ها اشاره نمودیم، اما ذکر مجدد این نکته، به ویژه برای خوانندگان جوان، خالی از فایده نیست که با گذشت ۳۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی و بی‌خبری نسل سوم از وقایع پیش از انقلاب و عملکرد بهاییان و نیز غفلت مسئولان امر از روش‌نگری در این وادی، بهاییان می‌کوشند تا با نقاب مظلوم‌نمایی، نسل جدید را تحت تأثیر قرار دهند.

حرکت وسیع بهاییان در جهان مجازی، توأم با حمایت سایت‌های اینترنتی غربی از آن‌ها است. برای نمونه، سایت «ویکی‌پدیا» که امروزه به عنوان دانشنامه‌ی آزاد معروف شده و مطالب آن، ظاهراً توسط کاربران تکمیل می‌شود، در حمایت از بهاییان از هیچ گونه تلاشی دریغ نمی‌کند. این سایت معروف، علاوه بر آنکه فضایی با نام «بهایی‌پدیا» را در اختیار فرقه‌ی بهایی قرار داده، هرگونه تغییر و تبدیل در متونی که به نفع بهاییت درج می‌شود را حذف می‌کند. جالب این‌جا است که اگر کاربری چنین رفتاری را با واژه‌ی «هولوکاست»، «اسرائیل» و «صهیونیسم» نیز انجام دهد، متن او به همین سرنوشت مبتلا خواهد شد.

با وجود تمام این حمایت‌ها، گروهی از جوانان و محققان، در سال‌های اخیر کوشیده‌اند تا با ایجاد سایت‌ها و وبلاگ‌های مؤثر، بهاییت و پیروان آن را به چالش بکشند که در این مسیر برخی از آن‌ها نظیر بهایی پژوهی<sup>۱</sup> در این امر و روش‌نگری نسل جوان، بسیار موفق بوده‌اند.

### واپسین حرکت حزب بهایی

جامعه‌ی جهانی بهاییان، بیت‌العدل، که در سال‌های اخیر در دوستی و مراوده با رژیم اشغال‌گر قدس، گوی سبقت را از رقبای ربهوده است، پس از واکنش جدید مقامات جمهوری اسلامی به عملکرد بهاییان و اتخاذ تصمیمات جدید، در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۸۷، نامه‌ی سرگشاده‌ای

خطاب به دادستان کل کشور ارسال نمود. این نامه که از جهات بسیاری شبیه به نامه‌ی ۲۵ سال قبل آن‌ها است، حاوی نکات جدیدی است که نشان دهنده‌ی رشد وقاحت و بی‌شرمی سران بهایی پس از گذشت ۳۰ سال از کوتاه شدن دست آن‌ها از سرزمین ایران است. بهاییان در سال‌های اخیر در پرتو همان مظلوم‌نمایی که پیشتر به آن پرداختیم، تا آن‌جا پیش رفتند که در اواخر کار دولت هشتم، از مقامات جمهوری اسلامی تقاضای بازنگری در روند برخورد با بهاییان ایران را نمودند. جالب این‌جا است که جامعه‌ی بهایی، ۲۵ سال پیش، پس از دستگیری ۲۲ نفر از اعضای تشکیلات خود به جرم جاسوسی برای اسرائیل، اقدام به نگارش نامه نمود و پس از ۲۵ سال دوباره به همان دلیل قبلی، یعنی بازداشت سرانش به جرم جاسوسی، نامه‌ی سرگشاده منتشر کرد. صرف نظر از مطالب تکراری این نامه، طرح مسئله‌ای جدید در آن، که از یک سو خنده‌دار و از طرف دیگر، قابل تأمل است، جالب توجه به نظر می‌رسد. در بخش «حقایق و سوابق» که در خلال آن کوشیده‌اند تا دلایل مظلومیت بهاییان را مطرح کنند، چنین می‌خوانیم:

«بهاییان که همیشه در معرض خشونت‌های ادواری قرار داشتند، از جمله عملیاتی که با تحریک ساواک بی‌رحم انجام می‌شد، بعد از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ دست‌خوش موج جدیدی از تزییقات گشتند»<sup>۱</sup>.

مسئله‌ی «ساواک بی‌رحم»، با توجه به حضور عناصر بهایی در رأس هرم آن، نظیر پرویز ثابتی، جالب توجه است. شگفت‌انگیز این‌جا است که سران بهایی با گذشت ۳۰ سال و به گمان اینکه عملکرد آن‌ها مشمول گذر زمان و فراموشی گردیده، با یک شانتاژ ناشیانه، می‌کوشند تا حقایق را به نحو خنده‌آوری، وارونه جلوه دهند. از نکات جالبی که سران بهایی، در نامه‌ی سرگشاده‌ی جدید خود، عنوان داشته‌اند، مسئله‌ی شیعه‌دوستی است. بهاییان، در این نامه مدعی شده‌اند که تمام ادیان الهی را با دیده‌ی احترام می‌نگرند. صرف نظر از آنکه در مشرب آن‌ها دین بودایی و برهمایی هم در چهارچوب ادیان الهی و توحیدی

۱. نامه‌ی سرگشاده جامعه جهانی بهایی به دادستان کل کشور، ۱۴ اسفند ۱۳۸۷

میگنجد!! بد نیست به سخنان حسینعلی نوری (بهاءالله)، درباره‌ی شیعه اشاره کنیم و از صدها اهانت و بی ادبی نسبت به مقدّسات شیعه که این روزها در سایت‌های وابسته به آن‌ها منتشر می‌شود، صرف نظر کنیم:

«لعمرا لله، حزب شیعه از مشرکین قلم اعلی در صحیفه‌ی حمراء مذکور، مسطور ... یهود، طلعت ظهور را رد نمودند و سفک دم اطهرش فتوا ندادند... بگو ای مردم! اگر به نور ایمان فائز نمی‌شوید از طلعت حزب شیعه، خود را خارج نمایید ... حزب شیعه به اقرار وصایت، خود را اعظم احزاب و اعلم کل می‌شمرند، بعد معلوم شد یهود از آن قوم اعلی و افضل بوده و هستند»<sup>۱</sup>.

سران بهایی در آخرین نامه‌ی خود اعتراف جالبی کرده‌اند و آن این است که علی رغم وعده‌ی آنان در سال ۱۳۶۲ مبنی بر انحلال تشکیلات بهایی با درج جمله: «محفل ملی و کلیه‌ی محافل روحانیه‌ی محلی و لجنات تابعه‌ی آن‌ها، تعطیل است و هیچ فردی عضو جامعه‌ی بهایی شناخته نمی‌شود» و با وجود آنکه به تصریح خود بهاییان، چه در نامه‌ی قبل و چه در این نامه، آن‌ها موظف به اطاعت از اولیای امور در هر کشوری هستند، اما «پس از مدتی و به جهت پاسخگویی به نیازهای روحانی و اجتماعی جامعه‌ی سیصدهزار نفری بهاییان ایران، گروه یاران در سطح ملی و گروه خادمین در سطح محلی، به طور غیررسمی شروع به کار کردند»<sup>۲</sup>. به این ترتیب، معلوم می‌شود که تشکیلات، هم‌چنان برقرار است، ولی به صورت غیر رسمی! اینک باید پرسید جایگاه احترام به اولیای امور در هر کشور، که بهاییان در هر دو نامه به شدت به آن پرداخته‌اند در کجای تعالیم مجعول بهایی قرار دارد؟ آیا این ادعا صرفاً یک تعارف است؟ از طرف دیگر چگونه ممکن است در حالی که ۲۵ سال قبل و بر اساس یک نامه‌ی رسمی «هیچ فردی عضو جامعه‌ی بهایی شناخته نمی‌شود»، اکنون دوباره باز هم سخن از بهاییان ایران می‌رود؟ آنچه به نظر می‌رسد آن است که با توجه به دو نامه‌ی سر

۱. نوری، حسینعلی، مائده‌ی آسمانی، ص ۱۴۰ تا ۱۴۲.

۲. نامه سرگشاده جامعه جهانی بهایی به دادستان کل کشور، ۱۴ اسفند ۱۳۸۷.

گشاده، می توان نامه‌ی سرگشاده‌ی اول را تنها یک تغییر تاکتیکی برای فریب جمهوری اسلامی ایران تصور کرد و بس؛ کاری که ظاهراً بر اساس دیدگاه بهاییان از بدترین کارها است !!

### سخن آخر

بهاییت به عنوان یک جریان وابسته، از طریق استحمار توده‌ها، در خدمت مطامع استعمار قرار دارد؛ استعماری که امروز، پوسته‌ی قدیمی را دور انداخته و در رنگ و جلایی تازه رخ نموده است. هدف از نگارش این مجموعه، پرداختن به یکی از مسائل انحرافی حال حاضر کشور ما بود که با وجود پنهان بودن و حضور در سایه‌اش در سال‌های بعد از انقلاب، می‌کوشد تا با دستان نحیف اما چوبین خود، بر صورت امنیت، آرامش و صیانت مردم و نظام اسلامی پنجه بکشد. در این میان، وظیفه‌ی بیدارگری و آگاهی بخشی نسل جوان، نیازمند توجهی درخور است که امیدواریم این سلسله مباحث در راستای این مهم، مفید بوده باشد.



# آلبوم تصاویر



• شیخ احمد احسائی (راست) و سید رشتی (چپ)  
تفکر بابی و بهایی با اندیشه‌های مجعول آنان آبیاری شد (فصل اول)



• تصویری منسوب به علی محمد باب،  
او در آرزوی تسخیر خورشید بود اما  
سر از چهریق در آورد! (فصل اول)  
• حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم  
محمدشاه قاجار، عمل مشکوک او  
فتنه بابیه را توسعه داد. (فصل اول)



• مقبره‌ی خالی باب در عکا! بهایان  
مدعی‌اند جنازه او در این مکان است.  
(فصل اول)  
• مرحوم امیر کبیر، لیاقت و کاردانی  
او فتنه‌ی بابیه را خاموش ساخت.  
(فصل اول)



• حسینعلی نوری (بهاء) (راست) و یحیی نوری (صبح ازل)، دو برادر، بنیان بهائیت و ازلی‌گری که تحمل یکدیگر را نداشتند. (فصل دوم)



• عباس افندی (عبدالبهاء)، مهم‌ترین چهره‌ی بهائیت. او سیاست‌گرایش از سمت روسیه به سوی انگلستان را در پیش گرفت. (فصل دوم)

• شوقی افندی، نوه دختری و جانشین عبدالبهاء. او دچار انحرافات اخلاقی بود و دست در دست صهیونیسم گذارد. (فصل دوم)



• تصویری از عباس افندی در حال دریافت نشان شوالیه و سر از دولت فحیمه بریتانیا! همان نشانی که سلمان رشدی نیز دریافت نمود. راستی او به چه قیمتی این نشان را دریافت کرد؟ (فصل دوم)



• علمای بزرگ مدافع مشروطه، آخوند خراسانی (راست) و شیخ عبدالله مازندرانی (چپ) که به واسطه فعالیت انجمن سّری (که بهاییان نیز در آن عضو بودند) در مظلومیتی تمام بر جان خویش خائف شدند. (فصل سوم)



• فرخ روپارسا، وزیر آموزش و پرورش هویدا، به راستی این بهایی بر عالی‌ترین کرسی آموزش فرزندان اسلام چه می‌کرد؟ (فصل چهارم)

• نبیل‌الدوله، سفیر ایران در آمریکا عضو فراماسونری ایالات متحده و دارنده درجه سی و سه ماسونی، بهایی دوآتشه، در کنار عبدالبهاء، آیا بهاییان واقعاً طرفدار سیاست نیستند؟ (فصل سوم)



• فضل‌الله مهتدی مشهور به صبحی، منشی عبدالبهاء که از بهائیت به دامان اسلام بازگشت.

• هژبر یزدانی، رئیس بزرگ‌ترین باند مافیای و جنایت در ایران، او هر چه می‌خواست می‌کرد (فصل چهارم)

## کتاب نامه

- آیتی، عبدالحسین (آواره)؛ کشف الحیل، تهران، چاپ سوم، ۱۳۲۶.
- الکواکب الدریة فی مآثر البهائیة.  
ابوترابیان، حسین؛ بذرهای توطئه؛ اسناد وزارت خارجه انگلستان، اطلاعات، ۱۳۷۴.
- اشراق خاوری، عبدالحمید؛ رحیق مختوم، تهران، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی خان؛ فتنه‌ی باب، تصحیح دکتر عبدالحسین نوابی، نشر بابک، ۱۳۶۲.
- افراسیابی، بهرام؛ تاریخ جامع بهابیت، مهرفام، چاپ دهم، ۱۳۸۳.
- افندی، شوقی؛ قرن بدیع، تألیف و ترجمه‌ی نصرالله مودت، تهران، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع.
- افندی، عباس؛ مقاله‌ی شخصی سیاح، آلمان، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، بی تا.
- افندی، عباس؛ مکاتیب، مصر، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
- افندی، عباس (عبدالبهاء)، مجموعه الواح مبارکه به افتخار بهابیان پارسی، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۳ بدیع.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ تاریخ ایران پس از اسلام، نشر نامک، ۱۳۸۳.
- امیر عباس هویدا، نیمه‌ی پنهان، کیهان، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.
- انتهای تاریکی، نیمه‌ی پنهان، کیهان، ۱۳۸۴.
- باب، علی محمد شیرازی؛ بیان، بی جا، بی تا.
- حق پرست، کریم؛ بهابیت، پیوند با بیگانه، خصومت با ملت، ماهنامه‌ی زمانه، سال ششم، شماره‌ی ۶۱ مهر ۱۳۸۶.
- خمینی، روح الله؛ صحیفه‌ی نور، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- صحیفه‌ی امام، تهران، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی رضایی، عبدالعظیم؛ تاریخ ده هزار ساله‌ی ایران، انتشارات اقبال، ۱۳۷۵.
- روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی، تهران، چاپ ۱۵، ۱۳۸۱.
- روزشمار جریان بابیت و بهابیت، ماهنامه‌ی زمانه، شماره‌ی ۶۱، مهر ۱۳۸۶.
- روزنامه‌ی کیهان، مورخ ۲۹ شهریور ۸۵.
- زاهد زاهدانی، سعید؛ بهابیت در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

- زرندی، محمد؛ تاریخ نبیل، بی تا، نسخه PDF.  
 زعیم الدوله؛ مفتاح باب الابواب، تاریخ باب و بهاء، ترجمه‌ی فرید گلپایگانی، تهران، فرخی.
- سلیمانی، عزیز الله؛ مصابیح هدایت، چاپ لجنه.  
 شکیبا، پویا؛ بهائیت و اسرائیل؛ پیوند دیرین و فزاینده، ماهنامه‌ی زمانه، سال ششم، شماره‌ی ۶۱، مهر ۱۳۸۶.
- شهبازی، عبدالله؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران، بی تا، نسخه PDF.  
 شهسواری، ثریا، اسناد فعالیت بهاییان در دوره‌ی محمد رضا شاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷
- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، اطلاعات، ۱۳۷۰.
- فضایی، یوسف؛ بهایی‌گری، بابی‌گری و کسروی‌گرایی، انتشارات فرخی، ۱۳۵۱.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- کاشانی، میرزا جانی؛ نقطة الکاف، به اهتمام ادوارد براون، لندن، ۱۹۱۰م.
- کرمانی، آقاخان؛ هشت بهشت، نسخه PDF.
- گارودی، روژه؛ تاریخ یک ارتداد، ترجمه‌ی مجید شریف، چاپ سوم، رسا، ۱۳۷۷.
- مازندرانی، اسدالله؛ تاریخ ظهور الحق.  
 مازندارانی، فاضل؛ اسرار الآثار.
- مددپور، محمد؛ سیر تفکر معاصر، تجدد و دین زدایی در اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، تربیت، ۱۳۷۳.
- ناطق، هما؛ ایران در راهبایی فرهنگی ۱۸۴۸-۱۸۳۴، لندن، نشر پیام، ۱۹۸۸م.  
 نامه‌ی سرگشاده‌ی جامعه‌ی جهانی بهایی به دادستان کل کشور، ۱۴ اسفند ۱۳۸۷.
- نوری، حسینعلی؛ ایقان، مصر، توسط فرج الله زکی، ۴۸ بدیع، ۱۳۰۸.
- لوح اشراقات، بی جا، بی تا.
- مآئده آسمانی، تألیف اشراق خاوری، تهران، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.  
 نیکبخت، رحیم؛ ناگفته‌های از بهائیت، ماهنامه‌ی زمانه، سال ششم، شماره ۶۱، مهر ۱۳۸۶.
- هاشمی، سید رضا؛ رد پای الحاد و وابستگی در تبار هویدا، ماهنامه‌ی زمانه، شماره‌ی ۶۱، مهر ۱۳۸۶.
- ولایتی، علی اکبر؛ ایران و مسئله‌ی فلسطین، وزارت امور خارجه.